

سپاوون

شماره دوم، ماه شهریور ۱۳۵۷، مطابق شماره بی‌الاول
۱۴۰۹ مطابق اول شهریور ۱۳۸۸، شماره سی و نهم، سال دهم

Ketabton.com

به لب
به دل
دارم

حرف و نریاد

نخ و دارم

خاطرناشاد

تدای خوشمزه واقعی



دعوتک رسم شجری، محضر عمومی و شومر نور

شهریایخ پذیرفته میشود.

حیوانات

کافیته نادره با انواع زیاده
بلاستاریدنا نظر دزنت
دوخت شمس

آدرس
شهرنو محله مسجد جامع شیرپور



فروشگاه فقیری

جدیدالوازم آرایش، خوشبوین
عطریات، قسام بوتها، زمانه و
مردانه مدل جدید و تازه ترین
جیمپاز مستانه مردانه و غیره
رختاسرار موید نیاز مشتریان
مخترم خود را به قیمت مناسب
عرضه میدارم.

پنجشنبه فلیمبردارک منفرخوشی
شهریایخ پذیرفته میشود.

آدرس: شهرنو
مقابل سینما پارک

با هم مناسب بکار
روزهای
سودمند

فروشگاه فرید



فروشگاه فرید واقع زرغونه میدانش شهرنو ولد دکتده بهترین
رختاسرار از مشهورترین کمپنی های جهان

خریداری نمایید

لباسها و بوتهای قشنگ
خوراکیه
های لذیذ -
قرباسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تانرا میتوانید
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شود

یما رامین ویدیو کست



بهترین فیلمها ویدیویی گلچین پستیو، کتی
هندی و ایرانی آماده فروش
فلمبرداری از محافل خوش شما پذیرفته میشود
آدرس: منزل اول فرهنگ بزرگ وخت
۲۶۷۷۶ - ۳۵۷۰۴

وسایل مورد نیاز خانواده ها را جدیداً و اج

فروشگاه انور
میخاید
وارد کننده
آدرس: تجارتنی تجارتنی

رهنمای معاملات

محمد اسماعیل کار

خرید و فروش خانه و یا ارتان کرایسی
ادرس: بین چهارراهی شهبان چهارراهی
انصاری، تلفون: ۴۲۴۶۸

فروشگاه مصطفی

جاده صالح تها ب پارک شهر نو

رهنمای معاملات

روح الله فقیری

خرید و فروش خانه زمین و مـ و تر
ادرس: شهر نو چهارراهی حاجی یعقوب
تلفون منزل - ۳۵۲۸۲ تلفون دفتر ۳۲۵۲۱

فروشگاه معلم و فروشگاه

حبیب زاده

متصرف مقابل مسجد جامع یعقوب

شریفی ویدیو کست

ثبت مرکزونه کست و فلمبرداری محافل خوش
آدرس: متصل رهنورانت کلی کایف

قرباسیه فروشی ارزان

کارتنه نو تعمیر سینه های اقبال

نور اکه فروشی عبدالغفار

متصرف رهنورانت کسرفایف

رسولی ویدیو کست

ناب ترین کتھا لوستی را او فرمیدارد
آدرس: جاده نادر شهر نو کسرفایف

قرباسیه فروشی عالی گلرکز

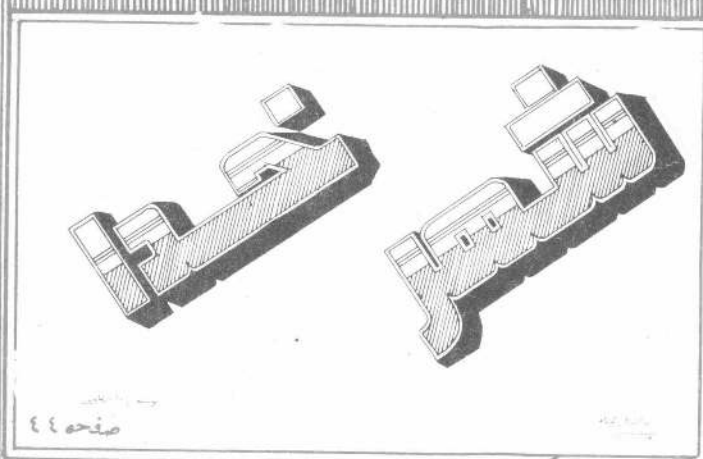
متصرف کلنیک مرکز

برای شهریان ادویه مورد نیاز شان را به قیمت معین

عرضه میدارد. خوشحال میشه مقابل لیسسه سین کلی

رضادرملتون

سپاوون



سخنانی
با عبد الله
فهدیم نظام
لابی و تلویزیون

مینہ دانسان پھروندانہ کی
۱۸ خ





افغان پيچلارې

ملنگ نجرابي

شماره نهم ماه نوس ۱۳۶۲ مطابق جمادي الاول
۱۴۰۹ مطابق د سبتمبر ۱۹۸۸

در جستجوی

آيا بايد مردان آيستن

صفحه ۲۸



را احدث با اخلاق
در قلمهای هندی

صفحه ۵

مدیر مسوول : دکتور ظاهر طنپین

تيلفون : ۶۱۹۰۲

معاون : محمد اصف معروف

تيلفون : ۶۲۷۰۲ سوچورود ۶۱۸۷۸

نشریه اتحادیه ژورنالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

- بارق شمیمی
- محمود حبیبی
- عبده الله شادان
- لطیف ناظمی
- رهنورد زریںاب
- شفیق وجدان

تیراز : ۳۰۰۰۰ نسخه
چاپ به وب انیت مطبعه دولتی قیمت
یک شماره ۳۰ افغانی
ادرس : کنړوون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک : (۸-۴۰۲۳۲) د افغانستان
بانک

ارت و کرانیک : روح الله نقیلسدی
شیخ سعید رحیمدا
مسعود
خطاطی : کبیر ابروویسی نامی
ناپیس : محمد اسحاق جلیلی
بمقام : واحد شاه نصیری
عکاسی : محمد گل رحمتیاب
نشره شاه اوبی ، شریک
لطیف و صابین

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مضامینی که به اداره مجله مواملت
مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیکرد . نظریات ارایه شده
صرف نظر نویسنده میباشد .

دارالمستوفین یا دارالمجلس

وقت کرده کار میکند و در هر هفته دو روز در کشوران جهت معالجه مریضان می آیند .

بخیرد پیرزالیلیه هاشمیکیل سید هند . در اینجا روان حسرت خورد . زنده گی ، حکومت میکند . به اتاق نابینایان سر میزنم . اینجا خاموشیست . میشود تصور نمود که درد یا لوگهاچه آمال و آرزوهای متباز است . شایسته در اینجا بزرگترین آرزویش اینست باشد . برای دیدن زشتی ها و خوبی ها . در این اتاق مانند همه اتاقهای دیگر چپرکت های د و منزله و فرش گیم و یکمقدار ظرف موجود است . در اینجا نیز آرزوی سواد جوانه میزند . کتابهای که حروف برجسته مخصوص نابینایان دارد به گوشه بی حید شده . تلویزیونی نیز وجود دارد که نابینایان با شنیدن صدای تلویزیون برایشان مصروفیت ایجاد کرده اند .

به لیلیه انات سر میزنم اینجانب زنده گی ادامه دارد . به چشمها که میبینی یاس ، نامرادی و رخ بی کسی رامیخوانی . دختر آن نوجوان و بالغ و کلان سن در گوشه های از حویلی شان حمام آفتاب می گیرند . عده بی مصروف جاروب اند . دختر تقریباً ۱۷ ساله بی توجه ام را جلب میکند که آرام به گوشه آفتابی نشسته و سیخ های بافت راته ویا لایزند . اوستاره نام دارد .

ستاره جان میخواهی برای خود چیزی بیا می؟ کسی بهم در بدل بافت ای خاکت و صد افغانی میدد . ستاره از وضع معیشت آرامی اش در مرستون خود را راضی نشان میدهد . اما چه آرامی؟ آرامی داشتن لباس روان در انباری از بقیه در صفحه (۸۴)



— پسر راه حل؟! —
راه حل اینست که با امکانات وسیعی که وزارت محترم صحت عامه دارند (دارالمجانین) تاسیس نموده و مرکز معالجه روانی را فعال سازند .
— بود چه شما از کجا و به چه طریق تمویل میگردد؟ —
— با تأسف باید گفت که از مدتی به اینسواز بود چه خبری نیست — فعلاً خلاف برنسیب — های صلیب سرخ ، مارا ریاست عمومی جمعیت افغانی سره میاشت یاری مینمایند . در نزد لککسیون از اوراق پذیرش مقامات د بریوط موجود است که منحیث رئیس موسسه برای تخصیص بودجه مراجعه نموده ام .

هرگاه
های کار تولیدات کوچک را فعل میساختید ، آیا این معضله مالی و پولی شما مرفوع نمیکردید؟
— شما میدانید که در شمار افراد یک در مرستون زنده گی دارند افراد سالم بسیار کم اند و گذشته از آن وسایل کارآموزی آن بعد از مصارف ، وقت لازم را ایجاد میکند که دست ما از هرد و تنهی است .

هرگاه معضله تعمیر اصلی مرستون که فعلاً به تصرف پرورشگاه وطن است حل میشد نیز امید به این اقدامات بود . همینکه فعلاً مانیتوانیم زیاد ترگداها را جمع نموده و به مرستون انتقال دهیم ، نیز ناشی از معضله جایی است .
— با شنیدن سخنان محترم رئیس مرستون راه قلعه ها را که بخشهای مختلف در آن است پیش میگیرم . درین تعمیر که متصل در روزه رودی است . شعبات اداری جا دارند . با چند تن از مسئولین که سر میخورم ، درمی یابیم که سوکار داشتن مستقیم با فقیرترین فقرا آنها را از عواطف عالی انسانی برخوردار ساخته . عده بی از کارمندان مرستون زنان اند و اینها زوارها و مریبان مهران دوستان شامل در مرستون اند . کلینیک ابتدای مرستون آماده خدمت است و در آن مرد کهن سالی که سالهای متدای عمری را به تدای مریبان مرستون



گزارشی از مرستون

«خوش آمدید» . حین داخل شدن به سرن کوچکی که به دامنه های کوه افشار منتهی میشود . این «خوش آمدید» توجه ام را جلب کرد .
درختان استوار و بلند قامت که در دو خط موازی جاده را در نبال میکنند به سر جاده تا آخر چترزد و اند شاخه ها از دو کنار سرک هند یگر را به آغوش کشیده اند .
وقتی داخل محوطه مرستون میشوم و با با شنیدن گان آن آرزو دیت دیدار من نمایم . درسی یا هم که همه انسانهای بی سرنا و چیزند دارند که در این اجتماع در هم گرد آمده یا گرد آورده شده اند .

اکنون در مرستون ۸۶ نفر اعم از اطفال ، جوانان و بوسیدان اعاشه و باطه میشوند . ۲۲۰ نامیل در مرستون زیست داشته و ۴۵ نفر به شکل نهاری زنده گی مینمایند . ۴۱ زن دیوانه و ۴۹ مرد دیوانه نیز در شمار مریبانانند . گان اند . یکی از مسولین در مورد اینگونه ابراز نظر نمود :
— اگر غلط نکرده باشم اینجا مرستون است صرف برای گداها و فقرا نه برای دیوانه ها . پس چه باید کرد ؟
مقامات مسول دیوانه ها را نیز نزد ما میفرستند .
— فرمودید مقامات مسول مگر این مقامات مسول غیر از شمالست ؟
— در طرز العمل کار ما مطابق برنسیب های مطروحه در اسنا — سنانه مرستون ها ، جمع نمودن گداها بخیر کار خارتد و بی محل است . البته به اشتراک نمایند ما مگر گاهگاهی دیده میشود که دیوانه ها را آورده و تسلیم نموده اند . فعلاً این گروه دیوانه ها را هرگاه به شهر رمانمایم در آن صورت چه واقع خواهد شد ؟

چواستاده ای دست افشاگیر ده

نوشته صباح رهش

از جاربوب کردنی بدم می آید

خالد متین شاکرد صنف ۱۱
لیسه عالی امامی :

شما در فامیل چند نفری زنده گس میکنید و چقدر در کارهای خانه سهم میکنید؟
 - مادر فامیل ۹ نفر زنده گس میکنم چون خواهرانم در کارهای خانه با مادام کمک میکنم من کمتر در کارهای خانه سهم میگیرم. اگر چه عقیده من چنین است که نباید مرد ها بگویند که مرد را به کارخانه چی به هر صورت اگر از من بخواهند کاری را برای فامیل انجام بدم بادل و جان خواهم بذیرفت.
 - از کدام کارخانه خوشتر است و از کدام کارخانه بدتان می آید؟
 - در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.
 - برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟
 - اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

آشپزی خوشم می آید

ارزوشاکرد صنف ۱۲ لیسه آمنه فدوی :
 شما با وجود سهم فعال تان در در سر مکتب چقدر در کارهای خانه سهم میکنید؟
 من با وجود ۳ درجه صنفی، خوب دام علاوه بر مطالعه کتب مکتب به اشپزی علاقه زیاد دارم.
 - از کدام کارخانه بدتان می آید؟
 - در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.
 - برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟
 - اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

دختران و

آیا در کارخانه

مرد نباید کلاشویی کند

کاظم محصل سال اول بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :
 شما در فامیل چند نفری زنده گس میکنید و چقدر در کارهای خانه سهم میکنید؟
 من با وجود ۳ درجه صنفی، خوب دام علاوه بر مطالعه کتب مکتب به اشپزی علاقه زیاد دارم.
 - از کدام کارخانه بدتان می آید؟
 - در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.
 - برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟
 - اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

اول نفره ضد جاربوب

هائشه رناشاکرد صنف ۱۱ دال لیسه آمنه فدوی :
 با وجود یک اول نمیره صنف خود است می گوید :
 اگر راست بگویم در کارهای خانه کمتر از دیگران سهم میکنم. مادر فامیل هشت نفری زنده گس میکنم در اشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید.

سپران چه میکنید؟

سهم میکنید؟

چی امن و کارخانه

مسعود کریم محصل سال سوم انستیتوت طب دندان :
 شما تا چه حد در کارهای خانه سهم میکنید؟
 - چی ! من در کارخانه هیچ سهم نمیگیرم اصلاً چرا سهم بگیرم مادر فامیل سه نفر زنده گس میکنم تمام کارخانه را مادرم و خواهرم اجرا میکنند.
 - اگر آنها روزی بخانه نیاشند باز چی؟
 - هیچ اگر نان خوردم ظروف را به جایش میگذارم جای خواب تیت سیاشد تا مادرم بیاید.
 - خوب حالا که اینطور است بعد از عروس شما چی خواهید کرد؟
 - وقتی عروس میکنم که به کدام کسی نیاز داشته باشم یعنی کارهایم را اجرا کند و نه چراغ عروسی کنم. بعقیده من کاملاً غلط است که زن و مرد هر دو مساوی در کارخانه سهم بگیرند.

کارهای مردانه

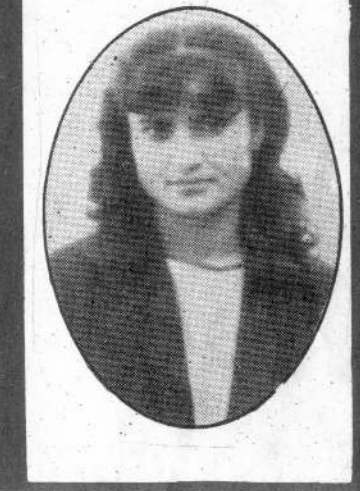
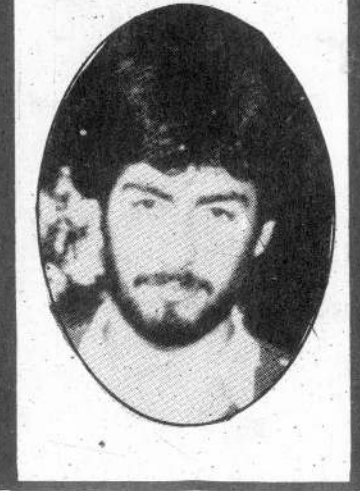
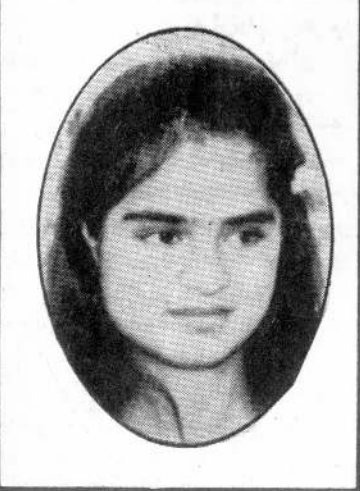
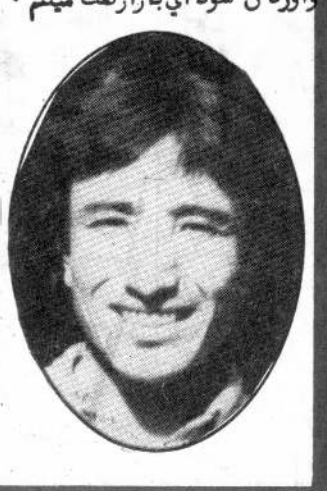
نجیب الله دکاند ارسینما بامیر :
 - مصروفیت روزانه شما چیست؟
 - دکان ماه، دکان برزخ، فروش است و از ۸ بجه صبح تا به عصر مصروف کار استم.
 - آیا گاهی در کارهای خانه با وجود خستگی زیاد سهم میکنید یا نه؟
 - مادر فامیل نام خدا ۲۰ نفر زنده گس میکنم. معدر کارهای خانه مثل اشپزی، چوب شکستادن در زمستان برف پاکسی و آوردن سود ای بازار کمک میکنم.

پختن هوسانه خوب است

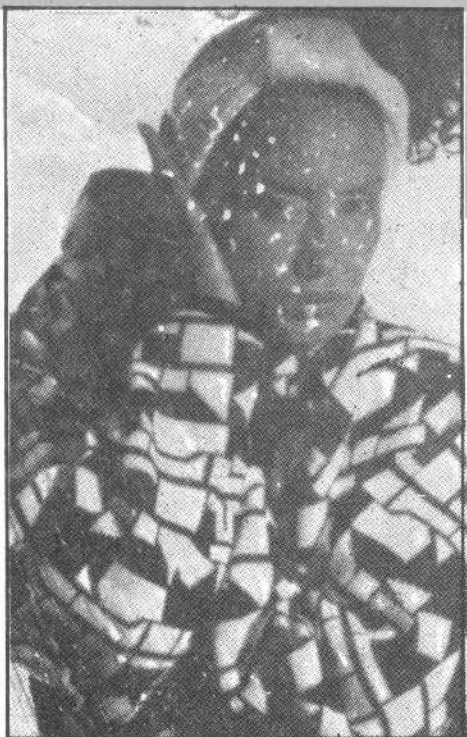
دیانا محصل سال دوم بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :
 شما چقدر در کارهای خانه سهم فعال گرفته و از کدام کارها خوشتر است و هم از کدام کارها بدتان می آید؟
 با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه آنها در کارهای خانه زیاد سهم میکنم. مادر فامیل هشت نفری زنده گس میکنم در اشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید.

متخصص پختن شیر برنج

محمد عارف تنها سرایزلسوای راکت :
 شما در فامیل چند نفر زنده گس میکنید و در کارهای خانه چقدر سهم میکنید؟
 - مادر فامیل ۱۰ نفر زنده گس میکنم و در قسمت اشپزی و پختن شیر برنج تخصص دارم. انهم در صورتیکه مادرم و خواهرانم در خانه نیاشند.
 - پس از کدام کارخانه زیاد بدتان می آید؟
 - چون اولاد خورد خانه استم برای من همیشه میگویند که دست بشویم و خمیر را به نانوا بییم که از این هر دو کار خیلی بدم می آید. در حالیکه من فارغ التحصیل شده و خدمت مقدس سربازی را در همین نزدیکی ها به خیریه انجام می دهم.
 - و از روزی که در اینده های نزدیک شامل بوهنخی طب کابل شوم و یک دکتر خوب و معمران برای مردم باشم. ولی در فامیل مرا همیشه کوچک فکر می کنند.



معموداوی په جاورد معفونی



هرکله چی انسان دیو خبرپه رښتیا والی شک او تردید ولری، خبرپه آوازی بدلیزی

د توریالی ژباړه

اولیوت او پوستن د دغه علم بنسټ ایښودونکی
اوازه داسی تعریفوی:

((هغه گومان چی له ستروپښو سره اړیکه ولری
اوددی لپاره ټاکل شوی وی چی په هغی باندی
باور وکړی اوله د قهقرا قامو پرته چی دهغی د
رښتینتوب څخه نه منکوی، له یوی ژبی نه بلی ته
لنډه ول کښی)) بدی توگه، اوازه تر ټولو لومړی
هغه اطلاع ده چی بر باور او د پام ټینگه وی او
هدف یی قانع کول دی.

• شپوتانی امریکایی عالم لیکلی: اوازه له
اقتراحی (بدیعه یی) اطلاع څخه عبارت دی او
په ییز بحث او خبرواترو د بهیر نتیجه ده. پایله
بل بهان اوازه یوازی اطلاع نده، اوازه د پښو
شخص تعبیر او تفسیر اود هغی په باب له خبرو
اترو او بحث څخه عبارت دی.

بله نظر هم شته دی او هغه داچی: اوازی د
پودول روانی نارضی په مانا او هم هغونی نارضی
که اوازی تصدیق کیدای نشی، نو پر هغی باندي
باوری مانادي اوددی کارکی د لیونتوب نښی برسی
دی، نو لدی امله هغه کسان چی په اوازو باور وکړی

تامتو فرانسوی ټولنپېژندونکی ژان - نوئل بدی
وروستیو څو تنوکی یو کتاب د ((اوازو)) په نامه خپور
کړیدی چی د کتاب د لوستونکو له تاوده هرکلی
سره مخامخ شوی دی.

دادی د اوازو په باب اوداچی له علمی پلوه
اوازه څه شی، دفرانسوی ټولنپېژندونکی نظریوته
فوز نیمو، هغه ددغی موضوع په هکله خپل نظریات
د ((نیوتایمز)) د مجلی له خپریال سره په یوه مرکه
څرگند کړیدی.

- اوازی تل اوبه هرغای کی موجودی وی، اوازه
د ټولنیو اطلاعاتو یوه پخوانی شیوه ده اود لیک
تر پیدایښت پوری د تماس یوازی شیوه گڼل کښی.
د مطبوعاتو، راد یوار، د سمعی او بصری د اطلاعاتو
د وسایلو پیدایښت ونشو کولای چی د اوازی مخه
ونیمس.

امریکاییان یعنی هغه کسان چی د دویمس
نړیوالی جگړی په کلونو کی موجود و اوازو د هغوی
د اردو او ملکی کسانو په اخلاقی روحیه باندي منفی
اثره کړیوه، لومړنی کسان و چی د اوازی په باب
په زده کړه یی پیل وکړ.

شاید اوازی
یو عفوونی
ناروغی وی

سباوون هنرمندان سال را انتخاب مینماید کارگردان فلم هنرمند سینما مثل، آواز خوان و کمپوزیتور مورد علاقه تان کیست؟ نظر تان را برای ما بنگارید!

کورس مجله سباوون
پارسی ۶۷۱ مطبوعه

شول چی ترزو زیات کسان . د ارقام له کوم معایه
غځه اخیستل شوې دي بداسی حال کی چی رسمی
ارقامود ۳۱ کسانو پرته نیولې ده .

مخواب ساده دي : په رسمی ارقامو باندې پا وړ
نه کوي . د هغه څه په باب گومانونو چی په جزئیو
کی پیژن شوي له پینې نه وروسته په لومړي اوونۍ
کی شکل ونیو . یعنی په هغه وخت کی چی لا هین
رسمی ارقام نه وو وړاندې شوي . خو فرانسوي -
ورمپانوي د هغه پار په باره کی هغه سپه لاندې
ایستلی او د وړل شوو ستر ارقام هم خپروول . هغو
ارقامو چی وروسته وړاندې شول د جا پاملرنه
وړوانه وړله . خلکو په فرانسوي ورمپانوي نه لدې امله
چی هغوي د شوروي اتحاد په نسبت منفی چلند
لري . بلکی لدې امله باور وکړ چی هغوي د اتومی
استیشن غځه په پار کی وو اوله شلوکلونو راهیسې
هغوي د ناوړه پینې په انتظار کی وو . یو چاودنی
په پوځل سره ټولی اوازي او پار تاید کړي .

موز به اوازي باور کوو ځکه چی د اکارد شاورخوا -
نري د بی پیژندنې لپاره غوره امکان دي . . . د -
انسان مخزتل د انو ولیزو طرحو په لټه کی دي . چی
د بی نظم اولکو ورو پینوډ یو والی امکان برابروي
موز هم گډوډي اوهم تصادفات نه خوینوو . د هغه
مقیاس په پرتله چی اوازه څرنگه خپریږي . په هماغه
اندازه اوازه زیاتره د قناعت وړ گومیس .

کله چی خلک بریول باندې د اغیزې په نشتوالی
کی . د یوې موضوع په باب خبرې کوي . د اکارد ه -
هغوي له نظریاتو سره د یوځای کید و لپاره د انسان
سینه والی راباروي . روانشناسان د انسان له دغه
روانی خاصیت غځه په بڼه توگه خبر دي .

اوازه یوازي هغه وخت مینځ ته راځی چی -
وکولای شی د کوم ټولنیز ضرورت رفع کوونکی . د کوم
کس هیلی او پتی اند پینې وي . محدودې اوازي
چو لنډ حقیقت هم خپریږي . حتی داسی اوازي
د هغه چاله خواچی په هغو هین باور نلري . -
خپریږي او تکراریږي .

خوکاله اوازه وه چی د ((مک - د ونالد)) د -
شرکت په رستورانونو کی د فونې کوفته د ځمکی له
چینجیو غځه جوړ وي . دا اوازه چی په هین ډول -
نش کیدای چی رښتیاوي (د هغه سختی ځا رنی
له امله چی د خوراکی مواد وڅخه کپړي) بیا هم
د یو شمیر لگونکو د اند پینې سبب شوه او هغوي
فکر کوي چی د مطلق کثافاتو په وسیله تغذیه
کپړي .

فرانسوي ټولنپوه د دي یونستی په جواب کس
چی اوازه د ټولنی په سیاسی ژوندانه کی څه نقش
لویوي . داسی څرگنده کړه : سیاست له اوازي -
پرته وجود نه لري . اوازه د هغه خبرد لیز د لسو
لپاره یوه وسیله ده چی له ټولنی غځه پټ ساتل
کپړي او خلکو ته امکان ورکوي چی په هغه څه چی له
هغوي غځه پټ ساتل کپړي بحث وکړي . مثلاً د
جمهور رئیس پر رښتیا او سلامتیا باندې په رسمی
ډول بحث نه کپړي . خودا د اوازي لپاره یوه
موضوع ده . د دولت د مشر د عمر ایز د والی پوري
اړوند ه ساه له او د هیواد وچاود دارام اړه د لانه

باتی په (۷۷) مخ

لمللنه پردې دي . دا راز نظر د هغو کسانو د -
تکثیرولو امکان برابروي چی د پینو په رسمی تعبیر
باور نلري .

خود اوازه خپروول - د ډله پیژوم (او هاسو)
نتیجه ده . اوازي موز ته نه د پرد یو له لاري بلکی
د نزدې کسانو له لاري چی زموز تیرایستل هغوي
ته بی مانا دي . رارسنزي . خود دي واقعت چی
باید هیڅی نکر چی د اطلاع رښتینوالی هغه
کتوري ده چی په سختی سره بی په ثبوت رسولاي
شو . د مثال په ډول . د ((یونانیت)) ورمپانۍ
د لوستونکو لپاره ټول هغه څه چی د ((فگارو))
په ورمپانه کی خپریږي حقیقت نه . بلکی د هغه
معکوس دي .

هرکله چی انسان د یوڅیره رښتیاوالی شک او
تردید ولري . په هغه صورت کی خبر پر اوازي -
بد لیزې .

د اوازي منل او پر هنی باور - د هرانسان د
فردی شک او تردید نتیجه ده . خلک به اواز باور
کوي ځکه چی اوازي زیاتره وخت رښتیا کپړي اولسه
بله بلوه اوازي هغه اطلاع له معانه سره لري چی په
سختی سره هغه څیرلی شو . اوازه بل واقعت
یعنی په زړه پوري واقعت تولید وي . زه په ټولنه
کی د هنی اطلاع پیدا ایست او خپریدل اوازه بولم
چی په ښکاره توگه د رسمی منابعو له خوا تصدیق
نش او یا هم د رواغ وگڼل شی . اوازي له رسمی
تعبیر و نوڅخه مخکی کپړي . سر پیره پردې د پټو
مسایلو رسوا کول او یا هم د فرضیاتو څرگندول . واکمن
ارگانونه دي ته اړ باسی چی د هغوي په باره کس
خوله برانیزی . کیدای شی چی اوازي ډیري کتوري
هم دي . د مثال په توگه . کله چی د یوې موسسی
کارکوونکی مخکی تر مخکی پوهیږي چی د بر طرفس
ساه له بی تر لاس لاندې ده .

ولی اوازي په چټکی سره خپریږي .

- د دي لپاره چی هغه خلکو ته زیات ارزښت
لري . اوازه خلکو ته هغه اطلاع رسوي چی هغوي
باید پرې خبرنشی . له همدې امله خلک هغه کوي
چی هغه ډیر ژر د خپلو نزدې کسانو تر مینځ خپره
کړي .

موز پر هغه اوازي باور کوو چی هغه له هغو
کسانو چی پدې یا هغه علت له موز غځه زیات بو -
هینزي . واورو . په اوازه باندې باور هغه وخت
زیاتنيزی چی موز هغه . د هغه چاله خولی واورو
چی د هغه خبرو ته پاملرنه لرو . د مثال په ډول :

((جمهور رئیس سخت ناروغ دي . زه یوملگري لمر م
چی پخپلو سترگو کی ((دعا جل طی کد)) موتر چی
له . . . سیمی غځه تیریده . لیدلی دي)) . پدې
صورت له شاهد پسته بل چا باندې باور کولای شو
زه همد اوس د خپرنوییل په باره کی یو کتاب لولم .
زه له هغه څه سره چی هلته پینې شونه . بلکی له
هغو اوازو سره چی د جزئیو په باب مینځ ته -
رافلی . علاقه لرم . د اصل اوازي د ډله پیژو اطلاعات
د وسایلو له لاري خپري شوي . موز د دي په باب
چی په جزئیو کی څوخته له مینځه تللی . د عامه
انکارو نظر فونښته وکړه اوبه جواب کی واوریدل -

اسرار خوردنیها

تأمی توانید ماست بخورید]
 ماست موثرترین عامل طول عمر است تا می توانید ماست بخورید زیرا بهترین منبع کلسیم است و با ماست لاکتیک تبدیل می شود و اما اسید لاکتیک که بوسیله ماست بوجود می آید دارای خواص بسیاری است: اولاً اغلب میکروها در برابر آن از بین میروند، بطوریکه هیچ میکروبی بجز از سریش و کلوزوسپه زخم در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند - از بین سیلین قویتر - ماست از بین سیلین هم قویتر است - قبول نمی کنید، بشما ثابت می کنم - بین سیلین روی - میکروب حبه یعنی (اسید لاکتیک) هیچگونه اثری ندارد - ولی ماست ترش همین میکروب را بواسطه اسید لاکتیک خود در یک ساعت از بین میبرد - میکروها با راتیفیکشن و دیازنتری (اسهال نیز در کمتر از یک ساعت بواسطه ماست ترش از بین میروند - میکروهای مولد ملاریا در دو ساعت و میکروب مولد بنومونسی (سینه و غل) در پنج ساعت و میکروب دیفتری در ۲۴ ساعت بوسیله اسید لاکتیک ماست از بین میروند - در حالیکه بیسیلین ابتدا روی میکروب دیفتری اثری ندارد - حافظ بدن - ماست بدن را از ابتلا به امراض جهاز هاضمه، مانند سره هم و اسهال التهاب روده و تبصیت و التهاب کولون و بسیاری از بیماریهای پوستی مانند کورک - آگزما - ویت درامان - نهمفر، کلسیم، آهن و بیشتر ویتامین های مفید برای بدن مانند ویتامین (A) ویتامین (D) ویتامین (B) و چند نسوع ویتامین کم اهمیت تر - ماست بین سیلین غریبا - اگر ماست چند ساعت بماند لاکتوزان تبدیل به اسید لاکتیک



مای شیرما

گزارشگر: صباح



قد کوتاه



وقتی کنار راهروهای پر جمع و جور شعرما اندک زمانی ایستاد میسوزی از کنار جاده آدمهای گوناگون با حالات ویژه خودشان را میبینی، آدمهای پاره پاره، آدمهای خوش لباس، آدمهای ثناده، آدمهای ناشاد، آدمهای عصبانی، آدمهای متحامل، آدمهای زیبا، آدمهای زشت، آدمهای سفید پوست، آدمهای گند مگون، آدمهای سیاه پوست، آدمهای گریان، آدمهای خندان، آدمهای قد بلند، آدمهای قد متوسط، آدمهای قد کوتاه، آدمهای موکوب، آدمهای بی حیا، آدمهای زین، آدمهای بیخ، آدمهای عاجز، آدمهای چرت، آدمهای بانظافت، آدمهای بیخ، آدمهای لاجر اندام، آدمهای توجه را جلب میکند، هر کدام حالتی دارد و هر کدام به اشکال مختلف زنده می کند، برای ما بخصوص زنده می آید که در کتاب مورد توجه قرار گرفته اینها آدمهای صمیمی همیشه صمیمی اند و این مطلب را بخصوص آنانی خویشتن میدانند که نزدیکی با قد کوتاه ها دارند - یکی از همکاران حاجی غلام حیدر مدتی در مریخی، آرشید ارگانهای محلی که قدش در حدود یکمتر و پنج سانتی است میگوید: ((او نهایت متحمل، خوش سرپر خورده و انسان شریفی است...)) حاجی غلام حیدر که ۳۴ سال دارد میگوید: ((زنده می من مثل سایر همشهریانم عادی و کاملاً عادی است سالهای قبل کاکای بدم نیز مانند من قد کوتاه بود - آنچه در رابطه به مشکلات است یکی از ارادان - اهالی است حتی وقتی میخواهم به سرویسهای پنج افغانیگی یا لا شوم نگران میگویم ((برای اطفال اجازه نیست)) شاید او واقعا نداند که من من ۳۴ است - در ته و بالا شدن موثره های کلان کمی معضله دارم - نشستن بالای چوکی و کار عقب این میزهای شعبات برایم مشکل است - تا حال چندین بار از مسوولین محترم مطالبه نموده ام که برایم چوکی و میز ویژه بی ترتیب و فرمایند - اما نسبت قیمت تمام شدن آن تا حال اینکار نشده))

غلام حیدر مورد بیست واقعا خوش برخورد و بی تعارف، صدای - نغایت ناز دارد - از ازیسه انصاری فارغ گردیده و یکبار سفر حج معظم نموده و از ولایات خلال آباد و بلخ را دیده است میگوید: ((وقتی که برایم بخوام در ریشی سرتا با بسارم یکم متر که بگلی کامس است)) او ۲۳ کیلوگرم وزن داشته نمبر پختن (۱۲) است - در مورد از و اجس میگوید ((تا زمانی که کسی متناسب با قد خود پیدا نکند عروس نمیکنم)) به امید آنروز که جنین دوشیزه آید - ال حاجی صاحب پیداشود و در تغییر آن زود تریده نیاید و سراغ دیگرفسند کوتاه ها را میگیریم -

یکی از شناخته شده کوتاه های شعرما هم آقای غلام سخی افشار اند - ایشان مدتی در کوهن ریاست تأمین احتیاجات استند - نهایت خوش برخورد، صمیمی و شوخ مشرب، غلام سخی میگوید: ((من حقیقی ام متجاوز ۴۷ سال است)) و چگونه شوخی ادامه میدهند: ((تازه حال یکبار از و اج نمودم - ام شکر الحمد لله نمره از و اجم شس - فرزند بلند قد مانند مادرشان است)) همکاران همه به او احترام قایل اند - زیاد دوست دارند - قد غلام سخی را که اندازه گرفتیم به پدم اندازه قدش از یکمتر و سه سانتی تجاوز نمیکنم - نمبر سیاهی آقای غلام سخی سه نمره میباشند - در ستان نیز کوچک اند - میگویند برادر مرحومی اس از اندام کاملاً نورمال برخوردار بوده - منیسر و بی از همکاران او میگویند: ((در مورد غلام سخی خان نظر عمسه همکاران مایکی است، تمام خوبی های دارد - کثر عصبانی میشود، همیشه مزاق میکند زیاد تر از دیگران کار میکند))

بیت همکار دیگر میگوید: ((غلام سخی خان را اشتها زیاد است معادل به دو تاسه چند مانان میخورد))

از غلام سخی میپرسم چه مشکل دارد:

((من در همین جامعه مانند سایر هموطنانم زنده می دارم - با ارادان اطفال و جوانان و دختران عادی شده ام مشکلات فقط مشکلات نیست که در انگلیس همکاران ما است)) بقیه در ص (۶۳)

به دنبال افتخارها

به لب حرف و به دل فریاد دارم

رخ تو خاطر نامشاد دارم

دروازه‌های رادیو تلویزیون بروی فرهاد دریا بسته نخواهد بود

نغمه کنده: بیلابیل

ممکن است بتوان احساس استعداد را به نگین انگشتر زنده گسی مبدل کرد. علاتمند آن آوازه‌ها در ریاضی نامه‌های متعددی به اداره مجله، درباره او پرسش‌های مختلفی دارند، یکی از آنها خیر کنسرت هاپس می‌رسد، دیگری از سانسور فلان آهنگس، آن دیگری از سحت و کار و بار و به همین گونه... این پرسش‌ها و سئوالات بقیه در صفحه ۶۶

فرهاد دریا یک استعداد برجسته را می‌بیند که باید بتواند از کوره‌های دشارشش بگذرد و راه خود را به سوی آینده هرچه درخشان‌تر نماید. استعداد هاشورث ملی ما هستند، از این ثروت نمی‌توان به آسانی چشم پوشید. اما جامعه باید همانطور که استعداد‌های خود را حفظ می‌کند، همان‌سان باید آنرا می‌قل دهد. هرچه قدر که ممکن است، این استعداد را درجا پشان قرار دهد. و در آن صورت

کسانی که نه تنها آینده، برای او فایده نیستند، بلکه حتی از استعداد او نیز انکار می‌کنند. موافقین و مخالفین فرهاد دریا متعددند و هر یک چیزی برای گفتن دارند. در میان مخالفین او کسانی نیز هستند که او را به خود خواهد محکم می‌نمایند و بدین علت به استعداد هنری او نیز اربابی نمی‌گذارند. بهر حال، بخواهید برسید تا فرمان‌بردار فرهاد دریا چیست؟ مجله سپا وون در چه

فرهاد دریا! این نام برای نس جوان ما آشناست. بسیاری هادرسیماي متواضع و صمیمی او یک استعداد فون - العاده را می‌بینند که نباید بتواند بیشتر از همقطاران - دست افتاده. موسیقی امروز ما را بگیرد. شاید هم ستاره باشد از تبار قافله سالاران هنر موسیقی که در آسمان موسیقی معاصر را روشنایی تازه ای بخشد. اما بعضی ها مخالف این نظریات اند، هستند



روزگار است ایستادگی

تهه كنده ح نر

ك

گدایان نیویارک خشن تر میشوند

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوش ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بدیدند) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رهگذر را سر میزد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز به زمین دیگری میرود. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوش ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بدیدند) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رهگذر را سر میزد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز به زمین دیگری میرود. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که



معمورترین مردان و زنان



وقتی وردوی واسیلیان یکهدو د همین سالگرد خود را در شهر صنعتی لیناکال جشن گرفت، ثابت ساخت که در مناطق روستایی و شهری ارمنستان شوروی تعداد زیادی از مسن ترین اشخاص جهان وجود دارند. این خانم بیشترین وقت زندگی خود را به کار در یک فابریک آن شهر گذراند و اکنون زیاد از ۷۰ ساله است و کواسه دارد. با وجود سن پیشرفته، او از صحت خوب برخوردار است در کارهای خانه ستم میگیرد و از کواسه هایش مواظبت مینماید. حافظه اش بسیار خوب است و قدرت بینایی اش زیاده ندهد تا اندازه ای که

میتواند بدون عینک بخواند و خیاطی کند. در ارمنستان شوروی چندین هزار اشخاص مسن و معمور زندگی می کنند که مطابق به آخرین آمار از رقم دو ستم آنان رازنان تشکیل میدهد.

علیه موجودیت سگ در شهر



ساکنان ریکیاویک اجازه ندادند که در شهرشان، جاییکه سه سال پیش برای نخستین بار سگ را آوردند، این حیوان وجود داشته باشد. همه پرسیدند که آیا موجودیت سگ در آن شهر اجازه داده شود یا نه یک هفته دوام یافت و نتایج نشان داد که دو ستم اهالی شهر مذکور مخالف نگهداشت سگ هستند. پنجاه سال پیش در ایسلند سگ را از آن جزیره بیرون راندند که این وضع تا سه سال پیش ادامه داشت.

ریکیاویک ۱۰۰۰۰ جمعیت دارد و آنها بخود می بالند که در جهان از نظر آلودگی محیط کمترین مشکل را دارند.

سال زود ترمییرند. آنانیکه همراه سگرت کشان زندگی می کنند به خطر ابتلا به سرطان شش روبرو هستند و این خطر در بین آنان ۵۰ درصد زیاد تر از اشخاصی است که در محیط عاری از دود سگرت بسر میبرند. یکی از راههای مبارزه از نظر کارشناسان مذکور این است که به سگرت کشان پیشنهاد سفارش شود جاییکه اشخاص غیر معتاد به سگرت باشند از دود کردن سگرت دوری جویند. به معنای دین سگرت کشک شود از اینها دست کشند. توجه بیشتر به نوجوانان عطف شود تا به سگرت عادت نکنند بلند بردن بهای تنباکو سگرت از سوی حکومت مربوط اقدام دیگری است که کارشناسان مذکور کاربرد آنرا توصیه کرده اند.

امریکایی را بخود معطوف داشت. والتر هدم سن که ۴۲ سال دارد از یارک است و طی ۱۸ سال گذشته برای اولین بار به راه رفتن شروع کرد، زیرا باهای او نمیتوانست وزن بدن اش را که به ۴۰۰ کیلوگرم میرسد بردارد. در یازده ماه گذشته هدم سن توانست زیاد از ۲۱۷ کیلو وزن خود را بکاهد و این معجزه فقط با رعایت یک رژیم ساده غذایی دست داد است. هدم سن زیاد تر روزها را با نوشیدن آب بسر میرساند و هفته دو بار سیب باغذایی که از سیب و سیباز ساخته شده صرف مینماید. این تهرمان وزن میگیرد در نظر دارد وزن خود را به ۸۲-۸۰ کیلوگرم کاهش دهد و بعد به سفر و سیاحت برود از آنجا که نصف عمر خود را در منزل سپری کرده است.

مرد عظیم الجثه که نخستین بار قدم زد



۱۲۰ کارشناس و پزشک از سی کشور جهان سترا تری تازه را در مبارزه علیه سگرت طرح و تاکید کردند. سگرت کشیدن زیان آورتر و خطرناک تر از مصرف ایدس است. آنها در کنفرانس در یاد آور شد که تعداد راریا سالانه دست کم نیم میلیون نفر از امرای ناشی از سگرت کشیدن میبرند و بعضی متخصصین این رقم را دو چندان نشان دادند. گرچه شرکت های مولد سگرت نتوانسته اند از سال ۱۹۲۰ به بعد فروش سگرت را میان مردان اروپایی افزایش دهند اما خانمها و اطفال بطور روز افزون به آن رو میاورند. در اروپا بیشترین سگرت کشان در یونان اند و پولند، مجارستان ترکیه و یوگوسلاویا و در مرتبت های بعدی میآیند. دکتر مارتین راوازشفاخانه کنگ کراس لندن میگوید سگرت کشان به مقایسه اشخاصیکه به سگرت معتاد نیستند ۱۰ تا ۱۵

ک

ک

ستراتژی جدید مبارزه ضد سگرت

۱۲۰ کارشناس و پزشک از سی کشور جهان سترا تری تازه را در مبارزه علیه سگرت طرح و تاکید کردند. سگرت کشیدن زیان آورتر و خطرناک تر از مصرف ایدس است. آنها در کنفرانس در یاد آور شد که تعداد راریا سالانه دست کم نیم میلیون نفر از امرای ناشی از سگرت کشیدن میبرند و بعضی متخصصین این رقم را دو چندان نشان دادند. گرچه شرکت های مولد سگرت نتوانسته اند از سال ۱۹۲۰ به بعد فروش سگرت را میان مردان اروپایی افزایش دهند اما خانمها و اطفال بطور روز افزون به آن رو میاورند. در اروپا بیشترین سگرت کشان در یونان اند و پولند، مجارستان ترکیه و یوگوسلاویا و در مرتبت های بعدی میآیند. دکتر مارتین راوازشفاخانه کنگ کراس لندن میگوید سگرت کشان به مقایسه اشخاصیکه به سگرت معتاد نیستند ۱۰ تا ۱۵

به دزدی پول بکسر معروف جهان شهر شده است. در صورت دعوی که در محکمه فدرال نیویارک ارایه شده مضمون منتشره در نیویارک است بتاریخ ۷ نومبر احقانه، ریاکارانه و بی پایه و اساس خوانده شده است. این صورت دعوا آخرین دعوا بر خورد های حقوقی میان این زن و شوهر است که در حال جدایی قرار دارند. وکیل دعوی مایک تیون - ادعای رویین گیفتز را دروغ و اشتباه برای این اکترس خوانده است.

اقامه دعوی خانم علیه شوهر

رویین گیفتز هنرمند سینما و خانم مایک تیون که میخواهد ازین تهرمان سنگین وزن بکس جهان طلاق بگیرد علیه او اقامه دعوا کرده است. به عقیده این خانم مایک تیون در نشر مقاله ای دست داشته که در آن رویین گیفتز

معبد زیرزمینی

یک معبد قدیمی زیرزمینی بود ای هادرتز یکی قریه سیرام (قزاقستان شوروی) از زیر خاک آشکار شده است. بلند و زریکته در اطراف این قریه مشغول کار بود به رهرو این ساختمان زیرزمینی که گنبد ها و روای های آن هنوز با برجاست برخورد. از نظر دانشمندان، این معبد هزار سال قبل مورد استفاده بوده است. از قریه سیرام در سه هفته بعد از کشف و اسناد چینی های باحث شهریکه (در کنار رود سیپینگ) قرار داشته نام برده شده است. قلعه ای با برج و بارو در همین شهر موقعیت داشته که در راه ابریشم که هند را با چین از طریق آسیای میانه در اوایل نرون وسطی اتصال میداده از شهرت خاص برخوردار بوده است. در سیرام امروزی هشتاد و نسر تاریخی ثبت شده است.

مینه دانشان په ژوندانه کی

بشپړې د خپل فرور شاه پتوي له شوره پکې او متقابله نینه د اول احساس له مننه وړي . . .
 ((د یوالونه نړوي او د وجود ونډو له یومسای کېدو وڅخه یواحد وجود منع نه راجسی .
 طبیعت انسان یوازي ژوند کولو ته نه دي جوړ کړي لکه چې انسان لکه و کونښونواوهڅو ته اړتیا لري متدن خلک نشي کولی د عشق پرته خپله جنسی فریزه لکه څنگه چې باید ارضای کړي اوترهغسی پوري چې نارینه اوښمه دواړه په ټوله مانا په دې ارتباط وارد نشي د اغیزه نه اړخاګزي .
 راسل عقیده لري چې هغه کسانو چې د عشق خوږ اولور صمیمیت نه وي احساس کړي په حقیقت کې د ژوند له ډیرو خوږ وښایونو محروم دي او په دې شک نشته که د عشق نشتوالی اگاهانه احساس نه کړي نو په ناخبره توګه یې احساسوي او د دې -
 جریان ترڅو ملامت انسان کینی ، ظلم او فحشپ ته رابولي پخني عشق ته مناسب چاپیریال د ټولنو -
 هانوله نظره لري نه دي اړکه له بامه لري پاتسی شس نراوښمه په ونه کړای شي خپلی طبیعت وړي ته ورسيزي زياتره نارینه اوښمې چې په ژوند کې له مناسبو شرایطو وڅخه برخمن وي په ژوند کې له ماطنی سره لکه عشق احساسوي خو یې تجربې له کسانو ته د جنسی جاذبې له مخې مشکل ګاردي -
 مثلاً دغه پېښه په نجونو کې لږ ښه سختو -
 شرایطو کې روتل شوي وي صدق کوي که وفوار ويوې نجلې ته ترهغه پوري چې مېر ه کوي پاکره پاتې شي نو هڅو ته لږ څه مشکله خبره ده او علت هم د دې چې ناخبرې پکې اغیزه لري او دغه ډول وادونه هم ښه نتیجه نه لري .

برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه اوسې پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کښي د کوچنیانو په باب د ویره محمه نه ده خو لکه چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورکوي له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختګ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښمې اوتارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس نه چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی میزان پخولل وړي او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .

برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه اوسې پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کښي د کوچنیانو په باب د ویره محمه نه ده خو لکه چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورکوي له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختګ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښمې اوتارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس نه چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی میزان پخولل وړي او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .



د عشق د اغیزو راسل
 د نظر



راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسونه ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحی اوجسی اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملګري دي . داسې احساس چې لکه د واګر د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وایزونه)) نومېږي د زیاتو ښه وارانینه له تجربو سره مطابقت لري .
 راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خو په اروپا کې د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په سمبولیکو زیات او په سمبولیکو لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتور او نوجې معشوقې د رلودې او -
 هغوي یې له کاره وپستی وه ناوړه پېښه ګڼل کېږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیجانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینګار کېده .

په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورمېنگ اړخ یووالی ګڼي ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن نند یې لکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه شې هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار ه د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېرو سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقی سرې کولس ش په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکا کې خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعد یې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .

راسل یادونه کوي چې عشق د جنسی نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وارانینه پورې په ژوند یې سپوري اچولې دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت اړیکو والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضب او



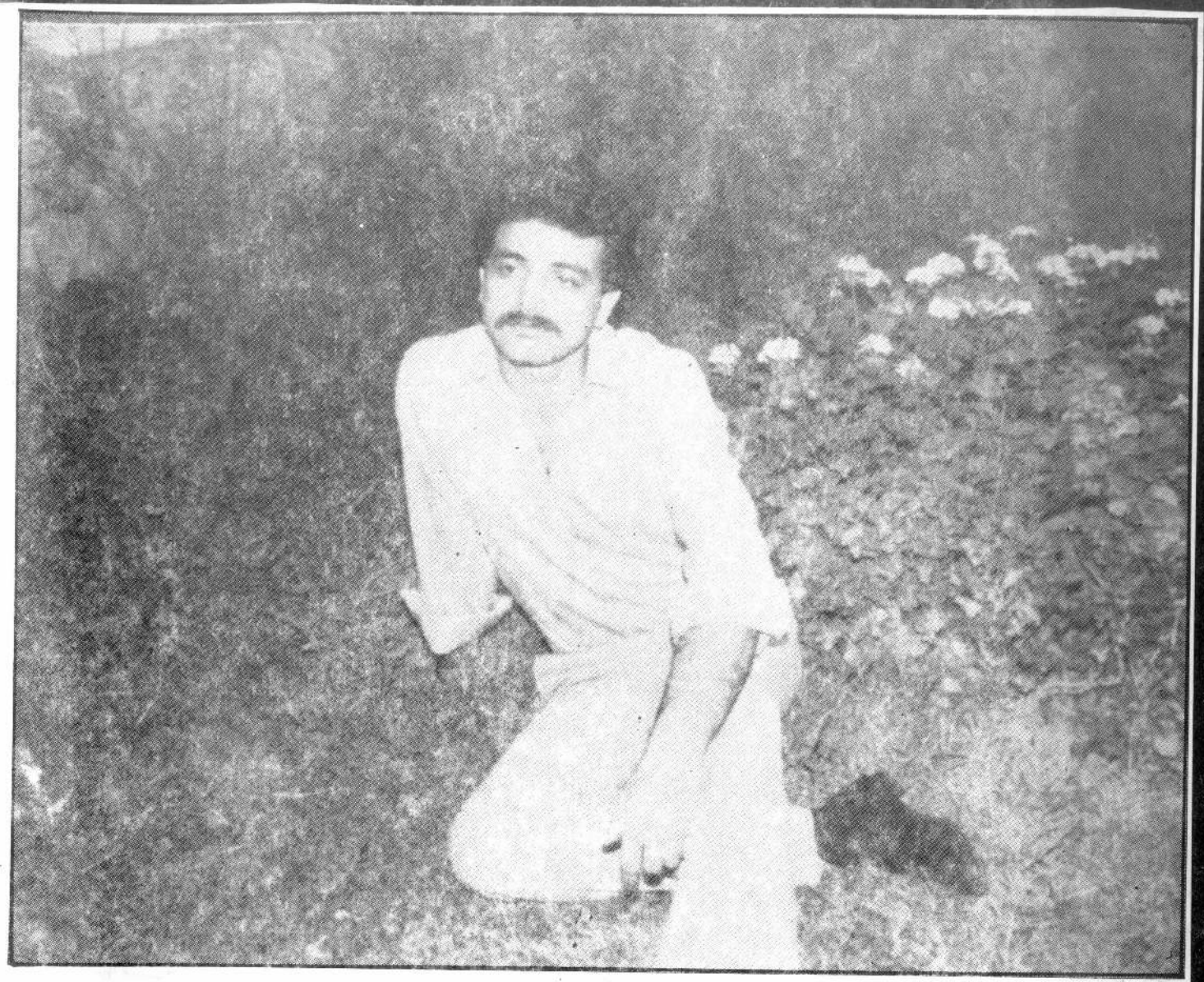


حضورند ارد تا اخبار را بخوانند
مدیر صاحب هر قدر ته و بالانظر
اند از می کند کسی را نمی یابند
از سر مجبوری عبد الله نعم را که
هنوز نطق شناخته شده پی
نیست در حالی موهظف به خوانش
اخبار آن ساعت می کند که درست
مدت ۳۰ ثانیه به نشر آن باقی
است. عبد الله اخبار را شایسته
باد لهره و احساس گنگی که
نمید اند خوشی است با قلم
میخواند. وقتی نفس راحت می کشد
همه برایش تبریک میگویند.
تصادف دوم اینطور واقع
می شود که تصمیم گرفته اند یک عده
نطاقان اخبار خوان تلویزیون
رانقطه برای رادیو بنگد از نصد
و چهره های جدیدی را از طریق
تلویزیون معرفی دارند. و همین
بقیه در صفحه (۱۴)

روزیکنبہ یکی از روزهای ماه
جوز است. ساعت ۸ صبح است که
ایشت میکرونون نشر مستقیم قرار
میگیرد. چراغ استند بیروشن
می شود و او در حالیکه تمام
حواش را بالای متن اخبار معطوف
داشته آغاز می کند. معمول است
تا در ابتدا تاریخ روز را معرفی
دارند. او بدون کوچکترین مکسی
می خواند: امروز جمعه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ مصادف ۰۰۰
و همینطور ادامه میدهد. هنوز
اخبار ختم نشده که یادداشتی
برایش میرسد که در آن ذکر شده
بود امروز جمعه نه بلکه یکشنبه
است. گوینده تازه نفس به
اصطلاح تصحیح ضروری را اجرا
کرده و در ختم میگوید: با عرض
معذرت امروز یکشنبه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ است.
وقتی از استند بیرون می شود
متوجه این میسازند که برای بار
دوم هم اشتباه کرده است.
این روزی که از خالره ترین
روزهای دوران نطقی عبد الله
نعم بود.
دو تصادف جالب برای عبد الله
نعم اتفاق می افتد که سیرکسار
او را در بخش نطقی تعیین می دارد.
یکروز هم در حالیکه دقایق کوتاهی
برای نشر اخبار باقیست، نطقی

سخنانی با عبد الله رادیو تلویزیون

مباحثه از تلهویندی پرا



عبد الله نعم یکی از روزها یکشنبه را جمعه و ماه جوز را حمل گفت

صدای مردم و بیان خود

درد ملیزهای سیاست



مجله سپاهین با نشر این مقاله
بسی آنکه وارد سیاست
شود، مطالب دلچسپ
و جهان سیاست را برای خواننده
گمان آرد که میدارد. امید داریم
در مهستان علاقه‌مندان در زمینه
سیاست را پیاپی
رسانیم.

برنامه ریزی عمومی

وس خواهد و وسایل تولید به جای
ملک فرد، ملک جامعه شود.
اگر این خواسته جنبه مطلق پیدا
کند، به جای آنکه مالکیت فردی
تعداد کم وسایل تولید کارخانه
های بزرگ از میان برداشته شود
الغای مالکیت فردی در مورد
همه اموال و همه وسایل زندگی
اشخاص که محیط زندگی آنان
را تشکیل می‌دهد، و در مورد

کارل یاسپرس (۱۸۸۲-۱۹۶۹) فیلسوف شهیر
آلمانیست. سیاست‌المانسی این مطالب را
در حدود ۱۹۶۶ میلادی یعنی در زمانی
نوشته است که از سوسیالیسم بیش از
یک نمونه و آنهم دچار اشتباهات استالین
وجود نداشت. اما اکنون برخی از این مسایل
از دستگاه‌های تازه ای مورد بحث قرار می‌گیرند.
مطالعه این مطلب برای خواننده گان دلچسپ خواهد
بود.

مسکن و آثار روحی و معنوی که برای
انفراد و خانواده هابه منزله قرارگاه
هستی و زندگی است، و فرد
نیروی جنبش‌زنده‌گی خود را
از آنها کسب می‌کند، چهره‌ها
و ماهیت خود را در آنها منعکس
می‌سازد و بلغمی گردد؛ و این
بدین معنی است که در نهایت شخصی
هر فردی با افعال می‌شود و شرایط
ادامه تحول تاریخی هستیش
ناجود می‌گردد.

سوسیالیسمی که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین استه و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه‌ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمیّت و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف‌های
کیفی، عدالت وظیفه‌است.
کراه رسیدن به آن نمایان ندارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هواد هوس‌فردی
حمایت می‌کند. اگر این تقابلی
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.

سوسیالیسم بالیبرالیسم
مخالف است و می‌خواهد امور
انسانی - به جای آنکه در میدان
رقابت آزاد و بازار آزاد تابع
بازی و عمل و عمل‌نمیرودها
باشد، و در برابر فقر و بدبختی
بی‌احتیاسی نشان دهد. از راه
برنامه ریزی نظم بیاید مطلق
انگاشتی این خواسته بدین
معنی است که به جای برنامه
بقیه در صفحه (۷۳)

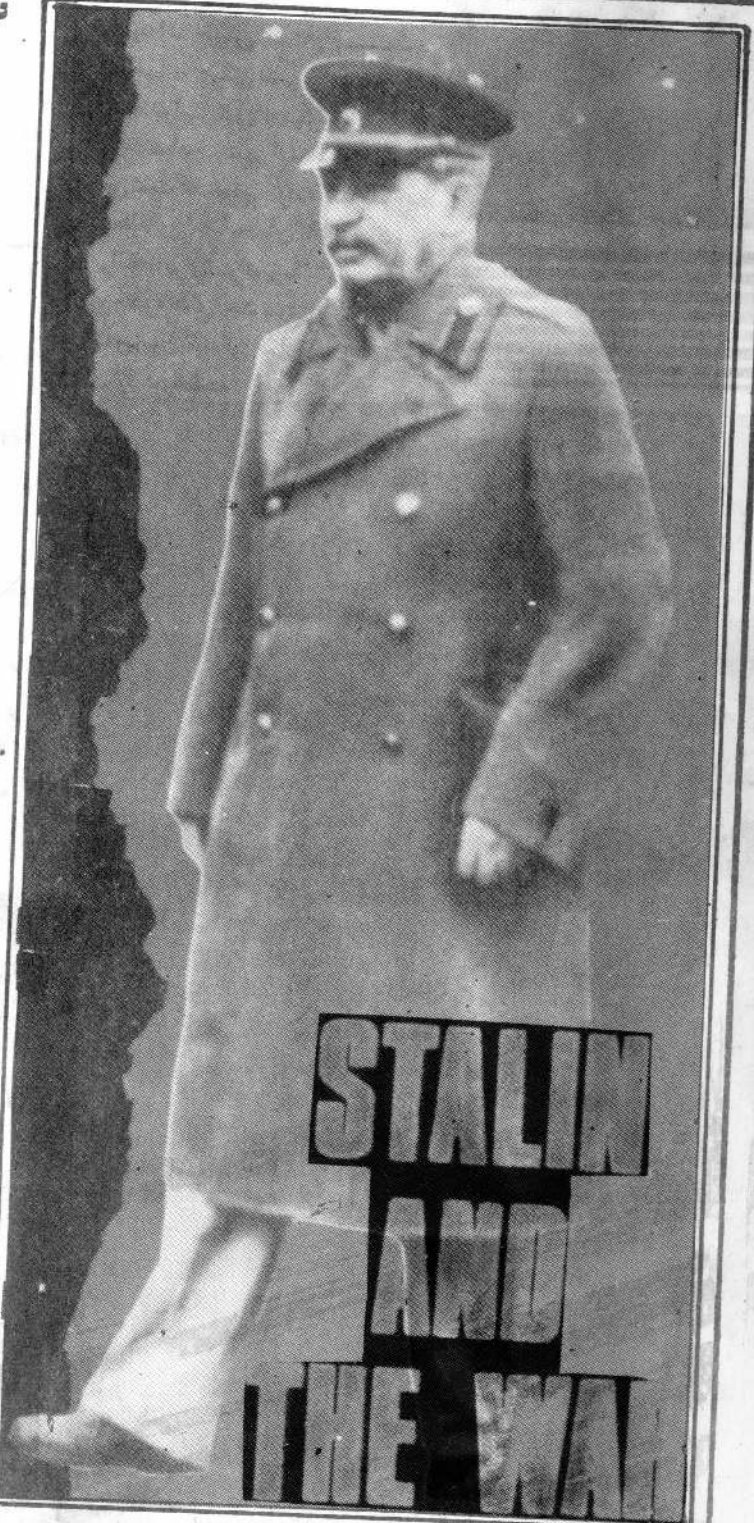
سوسیالیسمی که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین استه و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه‌ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمیّت و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف‌های
کیفی، عدالت وظیفه‌است.
کراه رسیدن به آن نمایان ندارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هواد هوس‌فردی
حمایت می‌کند. اگر این تقابلی
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.



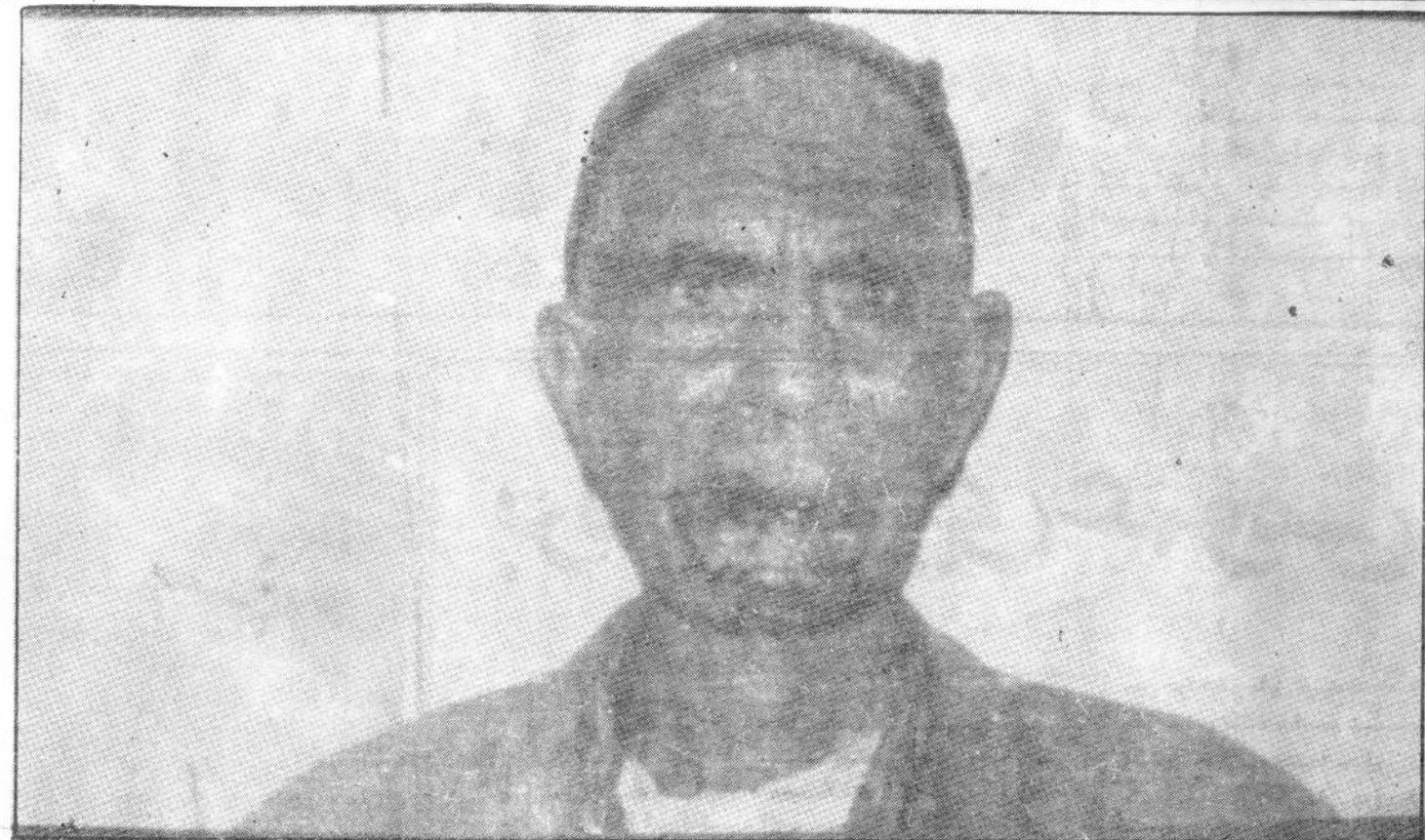
قلند اد کرد. قدرت شوروی، اداره
حزبی و اقتصادی روی اصول
و موازین وفاداری به رهبر
به پیش‌میرت و رشد می‌کند.
با ارائه شرح مختصر در ساره
این مقاله به شرح چنین بنظر
خواهد آمد که ستایش شخصیت
ستالین بدون اندک مقاومت
بمیان آمد و راهش را به اساسی
باز کرد. این از واقعیت‌هاست که در
است. گارد سابق حزب که از
آزمون مبارزات شورون و الهت‌های
مخفی موفقانه بدآمده و همیشه
سلطنت استبدادی تزارها کانه
مبارزه کرده بود، با تمام قدرت
علیه این پدیده ضد حزبی و ضد
ناجود می‌سازد. یا این مساله
بقیه در صفحه (۸۸)

سوتالین و دوران حزبی

ترجمه از مجله سوتالین



همینکه درباره پرستش
شخصیت ستالین حرف می‌زنیم
نه تنها ستایش بی حد و حصر
و بمنزله معبود رساندن رهبری
را با قدرت مطلقه بیاد می‌آوریم
بلکه یاد می‌آوریم از ریفارم‌سیون روابط
اجتماعی، اقتصادی در یک کشور
سوسیالیستی و استقرار رژیم
با قدرت فردی که روی قدرت
مطلقه و عدم مراعات قانون استوار
بوده در ده‌ها مازنده میشود.
ستالین با احزاب است‌منشی
عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست
اتحاد شوروی تمام قدرت را در
دست خود گرفت. در واقعیت امر،
پست و انتخابی بود و طبق اصول
حزبی و موازین اخلاقی نظریات
اوپن‌وان منشی عمومی می‌توانست
مورد اعتراض و مناقشه واقع شود



وزارتگر ظاهر ایچ

نزد آفانی که عادت به نصور دارند تاکنون ۶ واقعه سرطان در افغانستان در تجربه یک دوکتور دیده شده است

چندی پیش آگاهی یافتیم که شخصی در اثر استفاده زیاد نصور، به مرض سرطان مبتلا شده است و در سوزیس ستوما تولوژی شفای آن میوند تحت معالجه قرار دارند.

چعت آگاهی خواننده گان گرامی و دوکتور عبدالغفور قادی امر د بیمارمنت ستوما تولوژی آن شفاحانه در این زمینه به برسی های گزارشگر بخش علمی مجله پاسخ رایج نموده اند که با هم میخوانیم:

بومیانی چه اصلی، شما تشخیص گذارده اید که بیمارستان معاب سرطان است؟

تشخیص اینگونه واقعات

د شوارنیست، اعراض و علائم مرض ونتیجه معاینات بتالوژی تشخیص را وضع می کند.

چگونه میتوانید ثابت بسازید که علت بیماری سرطان نزد من سر شما، نصور بوده است؟

نخست باید عرض کنم که این اولین واقعه نیست که ما مشاهده میکنیم، در حدود ۲۶ واقعه وخیم و ۲۸ واقعه خفیف سرطان زبان، لب و بیړه را خودم دیده و حتی عملیات کرده ام.

ثانیاً باید خاطر نشان ساخت که در مرینان که سال مثلاً بالاتراز سن ۴۵ ساله که مدت دوام داروبه مقدار زیاد نصور کشیده باشند این مرض به وجود

می آید، مثلاً همین من بزرگعلی (عبدالله ولد منصور) که ۵۵ ساله است، از مدت ۳۰ سال بدینسو عادت به نصور داشته روزانه بیش ۲-۳ قطسی را استفاده میکرد است.

لذا توضیح بفرمایید که نصوره چه ترتیب زمینه را برای تولید سرطان آماده می سازد؟

در ترکیب نصور علاوه بر مواد دیگر، دو جزء مهم یعنی چوبنفته و تیباکو شامل می باشد. این دو ماده نیکسوتیزابیت لعاب دهن را که در حدود (۱۶۷) است تغییر میدهد و زمینه را برای تکسر میکروب ها مساعد میسازد و از جانی باعث تخریب و شایه ریده گی غشای مخاطی دهن می شود، همین شایه گی به مرور زمان زیاد شده سوزش و آلاخره مرگ حشرات مربوط را بار می آورد که در اثر استعمال مداوم و زیاد نصور، این وسیله مرضی بیترتیب کرده، شایه گی و زخم حاصل شده به خیانت تحول میکند و سرطان را به وجود می آورد.

نتیجه تدابیر این مریضان چگونه است؟

خودتان بهتر میدانید که سرطان - این مرض کشنده - تدابیر ندارد.

معالجه ما شاید چند ماهی بتواند حیات مریض را تمدید کند و پس:

بهر نصور دهنی است برای حیات انسانها؟

کاملاً همینطور است.

راه های جلوگیری و پزایش از این مرض خطرناک کدام است؟

بهرترین راه جلوگیری از معاب شدن به مرض، همانا ترک نصور است. ثانیاً که عادت به نصور دارند نمی توانند آنرا ترک کنند، باید به خاطر نجات از سرطان طوری عمل نمایند که فاصله بین دو بار نصور انداختن را زیاد بسازند و هم حفظ الصحه دهن و دندان را مراعات کنند، یعنی هر بار که نصور شانرا سف کردند، باید دهن و دندان را خوب بشویند و تا ۵ الی ۶ ساعت بعد نصور نگیرند.

یعنی روزانه از ۲ تا ۳ بار باید زیاد تر نصور نیندازند و هم آنرا مدت زیاد زیر زبان نگذارد نکند.

علاوه بر سرطان زبان و لب، چه امراض دیگر از نصور به وجود آمده میتواند؟

بلی، طوری که بیشتر گفتم در اثر استفاده این ماده مخرب که در ترکیب آن جونه شامل است تیزابیت لعاب دهن تغییر کرده میکروب ها در آنجا تکثیر میکند. بناً امراض گوناگون مثل التهاب بیړه، لث شدن دندان، افتییدن دندان، امراض عمومی از قبیل اذات فلیسی (میوکار دیت، اندو-کار دیت)، التهاب مفاصل التهاب معده، امراض گرده و اذات سیستم عصبی مرکزی و دماغ به وجود آمده میتواند.

آخرین سخن تان؟

آخرین سخن اینست که انسانها باید به خاطر دوری از مرگ از نصور دوری کنند، زیرا زنده گی شیرین است و نباید به دست خود، این شیرینی را با تلخی نصور برای همیشه از بین برد و عزیزانی را در سوگ نشانند.

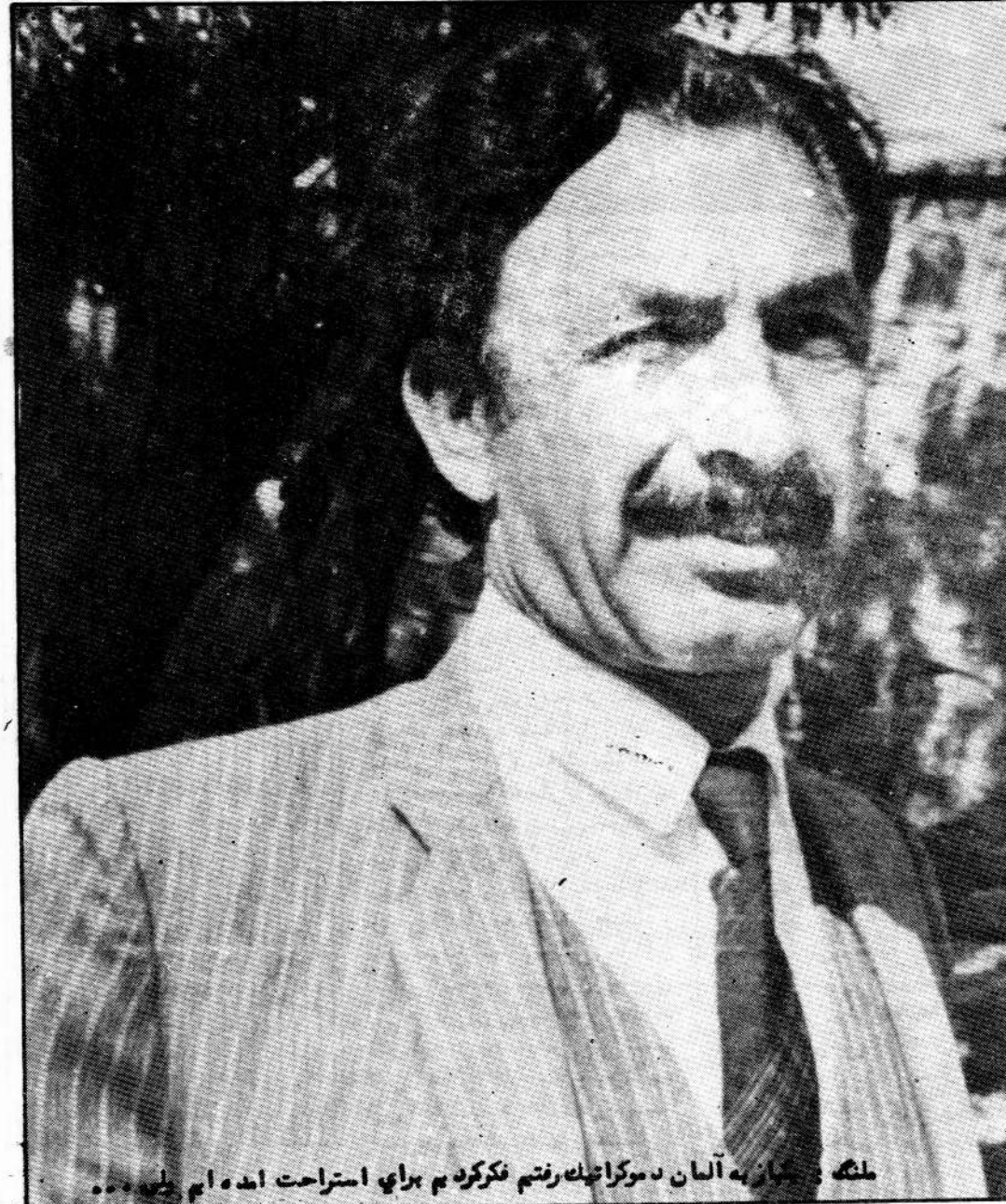


سرطان زبان کو دید

نصور سبب

سجده طرایی

افغانان



واين بزرگترین دستاورد هنري لم
محسوب ميشود ؟
- : ضمن کارهاي هنري
تان سفرهاي هم بخارج از کشور
نموده ايد يا خير ؟
- : بل من سفرهاي زيادي
در خارج از کشور براي اجرائي
کنسرت ها داشته ام. از جمله
به کشورهای يک سفر نمودم. با
اتحاد شوروي، چکوسلواکيا
المان دموکراتيک، سه چارماتيه
پاکستان، ايران، چين رانم گرفته
ميتوانم .
- جالب ترين و پر خاطره
ترين سفرتان در کدام کشور جهان
بوده ؟
- جالب ترين سفر هنري لم
در سال ۱۳۰۹ به المان دموکراتيک
بوده که مادرين گروپ ۴ نفري
بدون دانستن اينکه در کدام
فستیوال موسيقي شرکت مي کنيم
بنام تفريح ويک ديدن از المان
هانم انگشور شدیم در آنجا بود که
دانستم هنرمندان افغانسي را
براي شرکت در فستیوال خواسته
اند وما بدون کدام آماده گی قبلي
خوب درخشيدیم و زياد هم تشويق
شدیم که جالب ترين سفر
از جمله همین سفر بوده است .
اگرچه در هر کشور يک کنسرت
اجرا نمودم ام تا حدود معين تشويق
وتحسين شده ام . ولی در پايان
همين فستیوال لقب (پنجه طلايي)
بقيه در صفحه (۹۴)

ملنگ و همکاران به آلمان دموکراتيک رفتيم فکر کردیم براي استراحت آمده ام ولي ...

صاحبه کننده : پلدا

ملنگ نجرابی زیر بغلی نواز بی رقیب از کارهای هنری و خاطراتش قصه میکند

هنري ام به جز کاکام، رهنماي
ديگري نداستم ولی نواختن زیر
بغلی را صرف در محافل فاميلي
و شخصی خود ما وقتیکه کاکام
می نواخت ومن هنوز طفل خورده
سال بودم با حيرت به
انگستان اود تعلق شده و سرانجام
توانستم روزي زیر بغلی بنوازم .
- بزرگترین دست آورد
هنري تان چه بوده است ؟
- بهترین دستاورد
هنري ام عبارت از: آموختن
هلر، هنرمورد نظم برای شاگردانم
ميشاد .
يعنی خوشبختانه توانستم
در مدت کارهاي هنري ام شا
گردانی داشته باشم . از جمله
غلام محمد بسم رانم گرفته
ميتوانم .
جاي خوشبختی است اینکه
مدت سه سال به اين طرف
من در ليسه موزيک تدريس ميکنم

هزاران هزار گل دسته رنگين
وزيبا که سراپايش را صيانه
در بر داشت برهاند . . .
در پايان همان فستیوال
بود که زیر بغلی نواز با استعداد
وی مثال افغانی با انتخاب
لقب " پنجه طلايي " را که مردم
نثارش نمودند کسب نمود .
واما ملنگ کیست ؟ چه رمزي در
انگستان هنر آفرينش نهفته
است که اين همه شور و آفرينه و
دلهارا گم گم میکند ؟ با پس
برش ها به محل کارش رفتيم
**
از انجاييکه من اگاهی دارم
شما نواختن زیر بغلی را از کاکام
تان محمد اکرام خان در فاميل
اموخته ايد ، ايا به غير از آنها
رهنمائی کس ديگري شمعل راه
هنر تان بوده يا خير ؟
- خير من در زمينه کارهاي

سکوت فضاي تالار را که
در آن ۵۰۰۰ بيننده ام از پسر
وجوان و کودک منتظر آغاز
کنسرت بودند ، صيانه در سر
گرفته بود .
بعد از اعلام آغاز کنسرت
بوسيله اتانم زها يي المانسی
ملنگ با سر انگستان سحرآمیزش
(زیر بغلی) رابه نوازش در
آورد . چنانکه ديوارهاي سنگی
تالار به لرزه افتاد و هيچ ان
وصف نابد يري بيننده ها را گرفت .
صدای زیر بغلی که با پنجه هاي
ملنگ چون ارکستري روان هزاران
تن را تسخير کرده بود ، در فضاي
تالار می پیچید و باک زدنها
همراهی ميشد . ۵۰۰۰ نفر
به باخاسته بودند و کف می زدند
و شور بر می آوردند و هنرمند
عزيز افغانی را براي ادامه کنسرت
دعوت می نمودند . اما ملنگ ديگر
قادر نبود که خودش را از ميان

هنرمندی که ۱۳
طفل دارد، دوبار
عدوسی ننموده و صد
ها شاگرد در داخل و

هورمون‌های پیرایی

آنانیکه در کشورهای پیشرفته زندگی دارند نسبت به آنها نیکه در کشورهای فقیر زیست دارند زیرا همزیست میکنند

امروز دیدن افرادی عجیب به نظر نمی آید که در سن متجاوز از ۶۰ سالگی مانند جوانان بازی مینمایند و تا هنوز مصروف - تمرین انواع ورزش هستند . پیک مهندس متقاعد را مثال می آوریم که در سن متجاوز از ۷۲ سالگی هر روز صبح آستپ سواری مینماید و خانم هفتاد ساله ای را که مصروف تمرین بازی جود و است . . . باید خاطر نشان ساخت که طبابت و علم نقش مهمی را در جلوگیری از وفیات در سنین پایین و طول عمر انسان ادا نموده است . در کشورهای پیشرفته غرب - انفجار نفوس به علت درازی عمر متجاوز از (۶۰) سالگی مشاهده میشود . این انفجار ناشی از - جلوگیری وفیات در سنین خورد و جوانی نیز گردیده است . در اینجا سوال مطرح میشود آیا - غربیان غالباً معمراند ؟ بطور مثال در فرانسه از مجموع ساکنان آن کشور اشخاص سنین ۶۰ و مانوق آن در آغاز قرن بیست در حد ۱۰ - شش درصد بود . امروز به اثر ترقی طب و ارتقای سطح معیشت این احصائیه به هشت درصد (در حدود هشت میلیون نفر) میرسد . توقع میرود این عدد در

سال دو هزارم به نه میلیون نفر تقسیم نماید . عامل هورمونی : نظریات علما را در مورد عوامل مربوط به پیری باید فراموش نکرد . در جمله این عوامل یکی هم وراثت است که حیات انسان را طبعی ریزی مینماید . در تجربه های جدید ثابت گردیده که هورمون هادرمیان عواملیکه طول عمر انسان را - تحدید مینماید رول عمده بازی میکند . طفل مذکور که امروز متولد میشود احتمال دارد هشتاد سال و طفل موهبت شصت سال شصت و نه سال عمر کند . یک عمده دانشمندان معتقد اند که هورمون های زنانه زنان را از خطراتیکه مرد هادردرجه اول با آن روبرو اند حمایت مینمایند . این خطرات که از امراض قلبی ناشی میشود در واقعیت - زندگی تجلی نموده و یکی از عوامل عمده دشمنی با طول عمر است . به نظر بیولوژیست ها ، زنها میتوانند در صورت داشتن قلب خوب بیشتر از یکصد سال عمر نمایند . تکلیف های قلبی در اکثر موارد حد معین را برای زندهگی تعیین مینماید .

دانشمندان ایگان نشان دادند



نمایند . ولی در کشورهای عقب مانده و فقیر مسائله برعکس است . چون در این گونه کشورها مردم به علت عوامل مختلف پروسه عمر طولی را بیامود نمیتوانند . بعد از آنکه رول وراثت را در زندگی عمر انسان نیز یاد آوریم و بیسیم به این موضوع اشاره میکنیم که امروز در اکثر کشورهای پیشرفته جهت رفع آثار پیری به استعمال و تزریق یک نوع مواد طبیعی در زیر جلد روی مبادرت میورزند . طبع امروز سهم عمده را در رفع نمودن مشکل انسان که در نتیجه پیری دامگیر انسان میشود ایفا نموده است . در این مورد از یک نوع پروتئین استفاده بعمل می آید که نقش آن در علاج پیری برای مدت دراز ثابت گردیده است . در این نوع معالجه هر هفته برای مدت نه ماه ماده مورد نظر ، در زیر جلد تزریق و بعداً ویتامین های لازمی به اندازه حاجت شخص به وی داده میشود . میتوان گفت که شرایط حیات بهتر و همچنان طب نوین امکا - نات انرا مهیا ساخته که بشر نسبت به قبل عمر طولانی را نصیب شود .

اگر امکانات بهتر استفاده از طب نوین در کشورهای عقب نگاه داشته شده ، آفریقای سیاه و جنوب آسیا میسر گردد امید آن میسرود در این کشورها نیز مانند کشورهای پیشرفته جلوگیری از وفیات اطفال در سنین خورد و همچنان جلوگیری از وفیات جوانان و دیگران قبل از وقت گرفته شود . یک مسائله دیگر را که علما دراز یاد عمر انسانها و جوانان مانده موثر میدانند همانست - زنده دل بودن و به مصایب روزگار مشکل زندگی و حوادث کم بها - دادن است . پس میتوان گفت با زنده دلی هم میشود با پیری مبارزه کرد . . .

| کشور | طول عمر | کشور | طول عمر | کشور | طول عمر |
|--------------|---------|--------------|---------|-------------|---------|
| ژاپن | ۷۶ | سوئیس | ۷۵ | ایران | ۷۰ |
| کانادا | ۷۵ | آلمان | ۷۴ | اسرائیل | ۷۰ |
| آلمان | ۷۴ | فرانسه | ۷۳ | اسپانیا | ۷۰ |
| سوئیس | ۷۳ | ایالات متحده | ۷۳ | ایتالیا | ۷۰ |
| ایالات متحده | ۷۳ | دانمارک | ۷۲ | اسکاندیناوی | ۷۰ |
| دانمارک | ۷۲ | سوئد | ۷۲ | آلمان غربی | ۷۰ |
| سوئد | ۷۲ | سوئیس | ۷۱ | اسرائیل | ۷۰ |
| سوئیس | ۷۱ | ایران | ۷۰ | اسپانیا | ۷۰ |
| ایران | ۷۰ | اسرائیل | ۷۰ | اسکاندیناوی | ۷۰ |
| اسرائیل | ۷۰ | اسپانیا | ۷۰ | اسکاندیناوی | ۷۰ |
| اسکاندیناوی | ۷۰ | اسکاندیناوی | ۷۰ | اسکاندیناوی | ۷۰ |



پوي ښځي ترلاسه کول او د شهوتواضا نه وه . داسي تصور کولاي نه شي چې په لاتينه امريکا کې چې د خلکو خيال مونډمار تراوند لري د پوه او پياوړي هنرمند ه کي څه جاد او شاعرانه احساسات پراته وي . د هغو په نظر پوه فرانسوي ښځه يچني پخپله پاريس اسپانوي ښځه يچني لويل يا فرناطه د لمرهولو د بنټوکي د ملخو پلټنيزي د لورول توضيحات زموږ د خلکو له پاره ډير تب جن رواني محرکات دي چې يونسکي بدن يې په خپلويان ښودلوڼه کوي .

سه نيمه شپه وه چې د ۲۱۲ نيمبرکت وړونکي چې د شپي کالسي يې افوستي وو . او د تکنونود خولي شاته يې له شگه فرمراي مستي وه اعلان کړه .

وړونکي ته د تولومسټرگي څکي شوي . هينو چيغې کړي چې ورو- نکي څکي له دې چې د پردې شاته د چيغه لیتوسره ولاړ شي بايد د مستي پرخ وډ پري چې تول يې وويني .

چا عيوب ورته کړ اوله انتظاره ډک سکوت پري حاکم وو .

پوه تماشاگر چې گڼه يې وړونکي ته د پوه نژدي وه په څنگل يې خپل کاروندي چې په ۲۱۲ چوکي ناست وو . رواهه او پريزويسي له هماغه پورته کړ .

ولاړ شوي سر ي ډير قوي او په رنگه تور پوستي ورکه د ((اېنوس- د لورگي ټوټه)) داسي و . د جنوبي امريکا لومړي پوهان د دوه پسه شمير کسان ((توره گناه)) بلله او ښي نري ښځي هم په دې ناهه يا دوي . تور پوستي په ارامي له هماغه پورته شو . او په ډير مانت او ملنډ وسره يې چې د تور پوستو هانگر نه ده د فرورته ډکه خندا پسي په شونډو وه او د جمعيت د ملنډو ډگر خپروته يې هواب ورکس او قهدا په سره سينه پسي په بکس کې خپلې تکټ ويلتولو او بيا يې پيدا کړ شميري او ټوټي ټوټي يې کړ او د هغه ټوټي يې هوا ته د جمعيت پر سر وښکله لسي .

د اکار د بخت او طالعود کار نه منلو ښکاره او څرگنده ښه ده . خلکو باور نه کاوه چې هغه به د اسپانيا د پيرو ښکلو گلونو په سينه يچني چيغه لیتوياندي لاس وهلي وي .

خو هغه به خپلو مترگو او سر سره خپل عزم بيا تاکيد کړ خو څرگنده وه چې له خپلې کرکي او څنگان څخه يې خوند اخستو .

د تولو بندې نژاد ونوکرکي او د هغه د پلرونو ټولو رنجونو او محرو- ميشوونوچي د گميو په پټيکي سر يې له دنيا تللي وو . د هغه په تن او وجود کې لمبي وهلي .

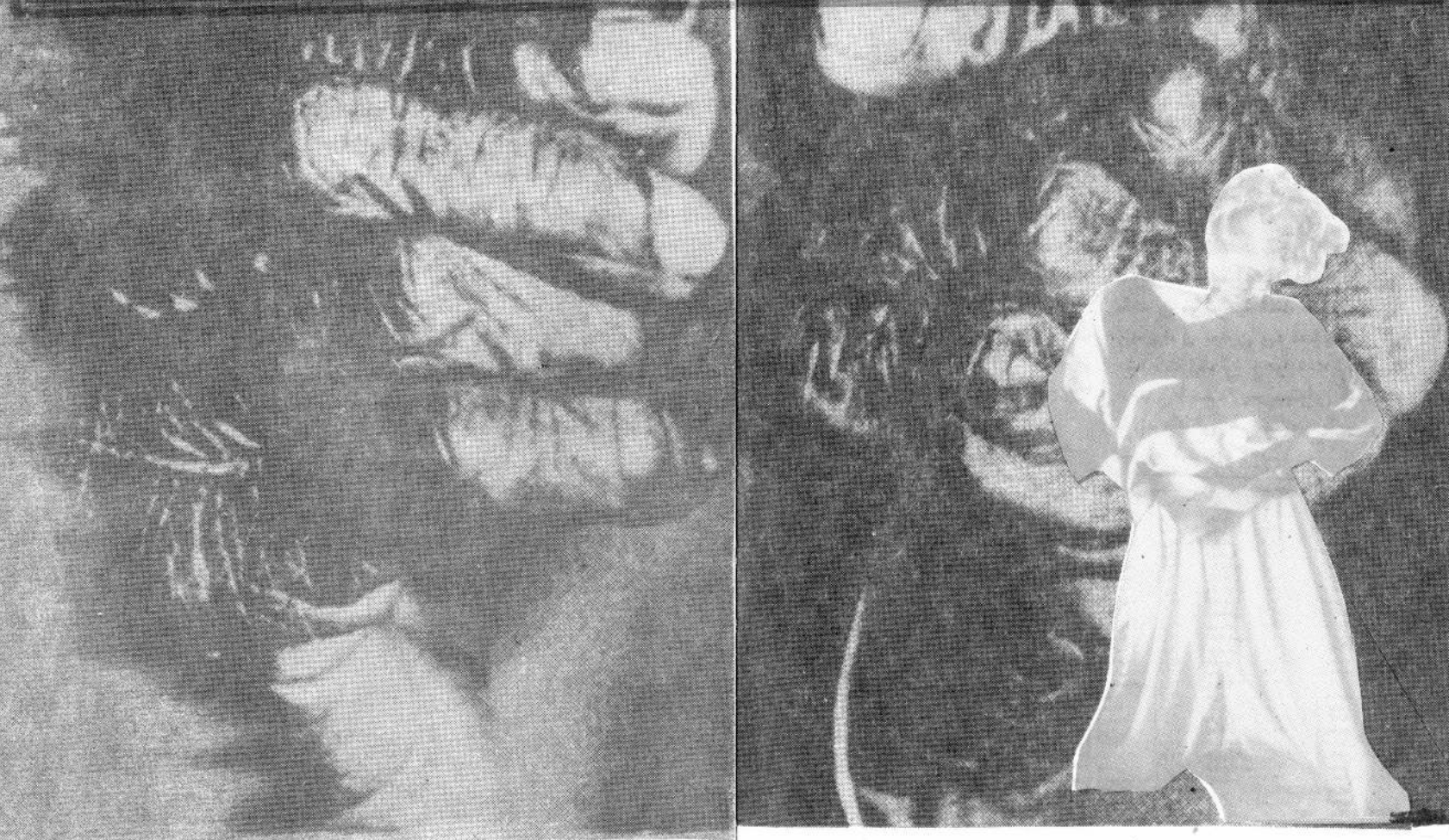
په داسي حال کې چې ټول سپين پوستي سر و نه چې په خيال شوق يې ليدل نفع يې تري کاوه د پوراويد له اور د هغه په توره او سکروپه ورته خبره کولې لسي کولې . وروسته به هماغه ډول چې چيغه لیتولاي- په ملا اېنسي و پوه اسپانيا يې په ټول قهراو غضب شوم او کرکي سره د هغه په لور ټول وکړ . خو تور پوستي خپلې اوزي پورته وه وړونکي او په باور او هانته په ارزښت کا پلېد وسره يې پرېکړه وکړه چې لسه هغه ننداره يې نه وويني .

خو د چيغه لیتوياندي ته اړه نه وه . تولو تماشا چيانود تور پوستي په لور يرغل راوړ . او هغه يې د سختو لغتو او سوکا نولانه ي ونړو . چې هغه گوياد اسپانيا گل نه غواړي دانه لس له فرايزونج اړ وي او- هغه کوچني کوي .

يې محکمې اهدام . چا باور نه کاوه ان په متحد ه ايا لاتوکي نابلکه و- کسانو هلته هم هېڅکله تور پوستي په دې جنم چې په يوه سپين پوستي مېرمن له تيري کولو ډډه کوي سزا ورکوي .

خونم مات وروسته د هغکند په حال کې سر ي يې روښتو ته وروړ . چيغه لیتوله پاره قرمه کسي يې وماندوله او د نوموړي ننداره ي ښودلو د هماغې دنيا يې په ښودلو سره تاسوته نور حسمت نه درکړم .

ديخت ازمويلو پوکت



ايا د اكيسه مودمخه هم اوريدلې ده معمه نه ده . بيا به يې هم ووايم بديک پواخلاقي ټکي ته يانه ده ووايم پوه رواني حالت ته گوته ښول دي .

پوه نڅا گره چې چيغه لیتويي بلله پنهلس کاله د مخه ډيره ښکلې نڅا گره وه . خود مادريد د پناړه د ود چې د ښځو په باب د ترکانسو په څير نوق لري يعنې جافه او جمنه ښځه خوښه وي . چيغه لیتو د مد پچي د اټرونوس ته ورته وه نه د ميلو د اثر ته . يعنې د ملاند ازموي د ري مند ه او پوولس انچه وه .

په ياد به موږي چې چيغه لیتو او مبارا څرنگه ونځيد ه .

مخ به يې آسمان ته راوړ ښود گوټو په څوکو په نخيد ه او څنگ به له هماغه راپورته کيدل . شوره يې کاوه چې هغه يو واريانوي او - هغې به هم د برښتي په څير چې له گناهونو به ډک پناړياندې را - نازله شوې وي يوازي د پوي شيبې له پاره به يې خان ښود ه که د - روميائي چيغه لیتو نڅا مونه وي ليدلې . نود وچو سيمو په مينه نه بو - هيزي چې څه رنگه وي د هغې د روميائي نڅا يو ډول غريزي لويه وه چې د ليدونکو شعوت به يې لمسول او بيا به يې هغوي د شهوتوسه ښجوکي همداسي برښودل . د ايراني ښنگانويه څير به چور ليد ه چې د اور سره لويې کوي . خو هېڅکله نه سوزي .

چيغه لیتو په لويديځ هند کې يعنې هغه هغې کې چې د اكيسه- په ښه شوه نڅا زده کړه . د ((خيتي)) نڅا د بوروازانو يو ډول خپل منځي ننداري ته ورته وه . چيغه لیتوله دغه حرکت سره خپل ځان . - تاوه وله او د تپونو غورځول زياتول . تپونه يې ډير ښکلې برښيدل . تا - به ويل چې له هغو ښکلې جام جوړ شي يا يوه جوړه کورتو ته ورته وي چې د لاس را کښلو او نوازش وي . په دغه نڅا کې د هغې شوخ او يې خوښه شال . د تپونو نڅا خو هېڅکله نه تعقيبوله او بيا به په يوه - لنډه خونه هيريدونکي شيبه کې پوي خواته فورچيد ه .

کله چې سر ي د چيغه لیتو په باب خبرې کوي له هماغه يې خانه - شي او د دې تعجب نه کوي . بديک چې په ټوله نري کې داسي ښځي نه پيدا کيږي چې نارينه له هغه ښه وپيژني .

يوخت چې کيواکي له يو هماغه بل ته تلله په يوه ننداره کې يې سپر ونه په داسي ډول يې خوده کړه چې د هغې سره د ناستي له پاره يې پچه واچوله د اکار ډير عجيب برښيد ه نه په لاتينه امريکا کې چې هرڅه بخت او طالعوته سپارو - ان د پوي زړه وړونکي ښځي ښول .

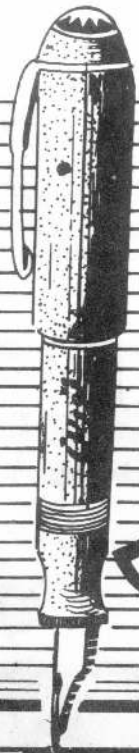
يوارد شاتوا وگيښو په دغه ليري جزيره کې يوه شپه نندارچيا نو د دې له پاره چې له ننداري وروسته چيغه لیتوله هماغه سره پوستي د ننداري د تکټ په رسيله يې د بخت ازمويلو پوکت هم ترلاسه کړ . خو البته د نندارچيا نوڅخه يوازي پوتن وړونکي گڼل کيد ه . ټول نندار - چيان چې د تکټ پلورلو کړي ته ولاړ او هر يې د دن ژوان ته ورته وه چې خپل احتمالي رقيب ته چې ورسره په څنگ کې ولاړ وو او سر - تکټ ډير نيکمرغه کسانو حق وواخيسته په کرکه يې کتل .

ان چيغه لیتو هم کله چې شپه شوه لږ څه حيرانه او وتره وه هيجان وهلو کسانو د هغې له ننداري پرته بل هېڅ شي ته نه کتل خود هغې په سترگو کې يوازي باکي او معصوميت ليدل کيد ه . تولود ننداري به

وخت کې د خپل شورا احساس او بيلابيلو اوازونو په ترڅ کې چيغه لیتو غوښتله کله چې د هغې نڅاه پاي ته ورسيد ه . بيا چا د هغې د - پروگرام د زياتولو يا نڅاه کولو غوښتنه ونه کړه . ټول په چټکي سره د - بخت ازمويلو کارونه حقيقت کې هلته د سټيج پرسر د بخت ازمويلو عادي کار هم پاي ته ورسيد ه .

د بخت ازمويلو تکټونه يې په يوه ځولن کې واچول . او د نندارتون د مد پرد قهره کښي ناظرو و . چې په الوتې رنگ او خرابو اعضا يو ولاړ و بديک که ډيره لږه بد گمانې پري شوې وي چې گوياجل کوي . نو سزاي ليد ه او هېڅ جاد اټکل نه کاوه چې اخره د دې کارغا قبت څه وي په داسي حال کې چې له شهوتوليزي او بيزوانه کسانو يوازي په پوي ښځي سترگي ښځي کړي دي . باوروکې چې هدف د -

مرزاقلم چیست؟



مصاحبه با

امان اشکریز

بانام امان اشکریز همه ما آشناستیم و اگر کسی میگوید - اورا نمیشناسد، وقتی از (مرزاقلم) یاد میکنم حتماً بالبخند میگوید: «میشناسمش!»

مرزاقلم هنرمندی که محبوب همه خانواده ها در کابل و در ولایات است، زیاد تر کارهای هنری این وقف اهدا و اجتماعی شده است. در اثر تقاضای علاتمندانش صاحبی را با او ترتیب داده ام که اینک برای خواننده گان آرایه می شود. از پیشینه هنری اش میسریم:

- ۲۵ سال قبل از امروز باراد یسو افغانستان همکاری را آغاز نمود تا بحیث معاون پرود پوسر برنامه اطفال وظیفه اجرا نمودم. وقصه هلی را که مرحوم مهدی ظفر و مهدی پناگویی

و مرحوم عبد الرحمن بینامی نوشتند به اطفال باز میگویم. البته در آن زمان قصه گویی اطفال در کرکتر (کاکا - منجانی) فعالیت میکرد، سپس مدت ده سال با میمونه غزال، - محبوبه جباری، زینت و فریده شایان در کرکترهای ((نجیب)) و ((نسرین)) دیالوگهای صبحانه برنامه کورنی ژوند را که شنوندگان زیادی داشت و از ویژه گی های رهنمودی و قابل قبول برای خانواده ها و فامیل هابر خوردن بودند اجراء کردم. بعد از در کرکتر ((مرزاقلم)) که اوج کار هنری ام بود، برضد کاغذ پرانی های اداری به فعالیت پرداختم و در سال ۱۳۵۶ بحیث متصدی برنامه ((راد یوسد ای سردم)) مدت دو سال کار کردم در نشرات (وطن غیر) در کرکتر (میرزا کاکا).

به تشیل پارچه های دیالوگ پرداخته، از سال ۱۳۶۰ ابدینسو بحیث رئیس برنامه های نشرات نظامی راد یوتلویزیون و سینما تو گرانی، مامور رسمی وزارت اطلاعات و کلتور میباشم. تلاحال مجموعه ۲۱ سفر به خارج کشور نموده ام. طی این مدتیکه گفتم تا همین دو سه سال قبل همیشه بعد از امور



دیگر نیز باراد یوهمکاری داشته ام. بعد از فراغت از دارالمعلمین عالی کابل، از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۸ معلم ادبیات بودم. بعد از آن امر شهربان جوانان و مسوول شعبه فرهنگ کمیته مرکزی سن ۱۰ ج ۱۰

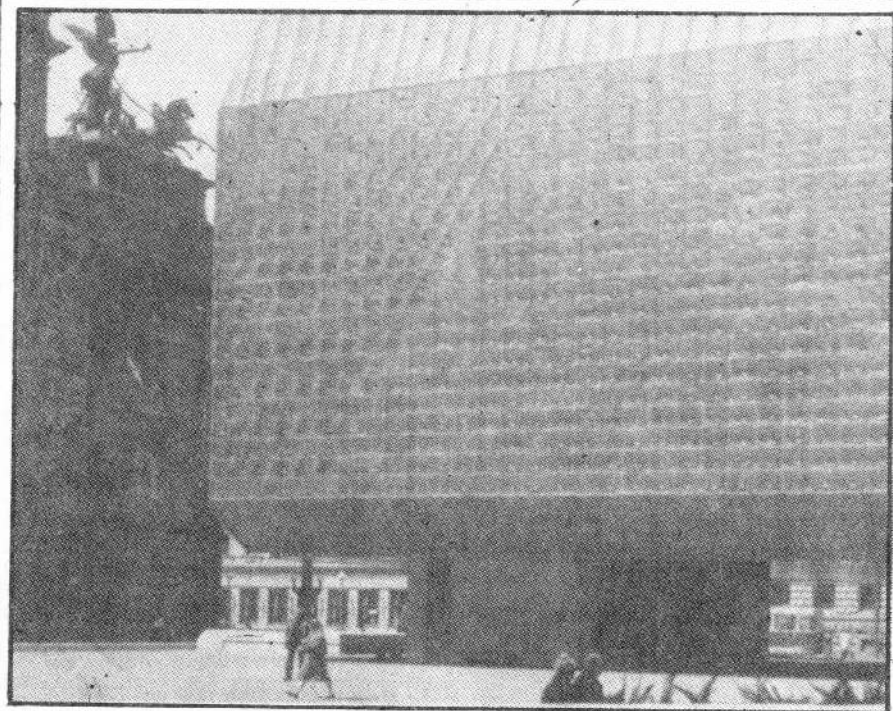
- محترم اشکریز! ما معتقدیم که شما بعد از آمدن در قالب کرکتریک جور و کرات اداری (و تکیه میرزاقلم شدید) خوب درخشیدید و زیاد استقبال شدید.

آسیا تأیید میکنید که این دوره دوره بود که شما از طرف خانواده هان بنم ((امان اشکریز)) بلکه بنم ((میرزاقلم)) زیاد تشویق شدید و آیا در این جریان سمت اصلی هنری خود را یافتید، که در بیان و تشیل شما اثر گذارده بوده باشند؟

- بلی من این دوره را دوره اوج هنری ام میدانم. تا سال ۱۳۵۵ یکمدهاد پارچه های ((میرزاقلم)) را ثبت نوار های راد یو کردم. خانواده ها بنجشنبه ها بعد از جمعه ها برنامه رامسی شنیدند.

و تکیه در روزهای پنجشنبه بعد از ظهر پارچه های میرزاقلم بقیه در صفحه (۱۶۶)

یادداشت‌هایی از سفر چکوسلواکیا



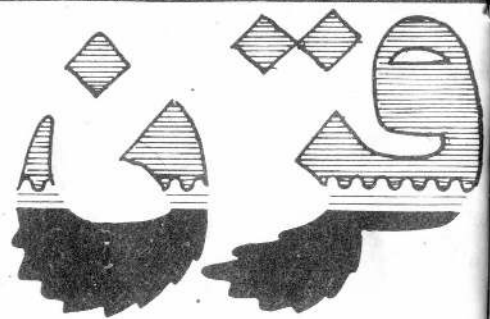
پراگ طلایی، (غزل آفرینش دست انسان است). شهر از نفس‌های سحر جان می‌گیرد و وقتی که شب فرامیرسد می‌بنداری که ستاره‌ها را مهمانی دارند.
چقدر، چقدر ستاره‌ها که شبانگه پیرا که را غلابی تری سازند.



هرخانه باقی است که از نظر گله‌ها و درختان مشبوع است. هرجاده شهری است در دل شهر که بازیاترین گل طبیعت؟ انسان، رنگین است. تماشای انسان‌های شاد در کنار هم وقتی که عاشقانه اند، وقتی که مهربانی را تا نهایت در قلب گرم خود دارند و وقتی که آهنگ صدایشان نیز مهربان است، وقتی که برای کار عجله دارند، وقتی که برای خدمت همدیگر صمیمیت دارند، وقتی که کسی می‌گردد اندک انسان را آفسون می‌سازد و در دل صمیمیت بزرگی نقش می‌بندد، چنانکه از روی کتی همیشه این دیدار شهر طلایی را چون خاطره‌ی باخود داشته باشی، و همیشه در آن باشی.

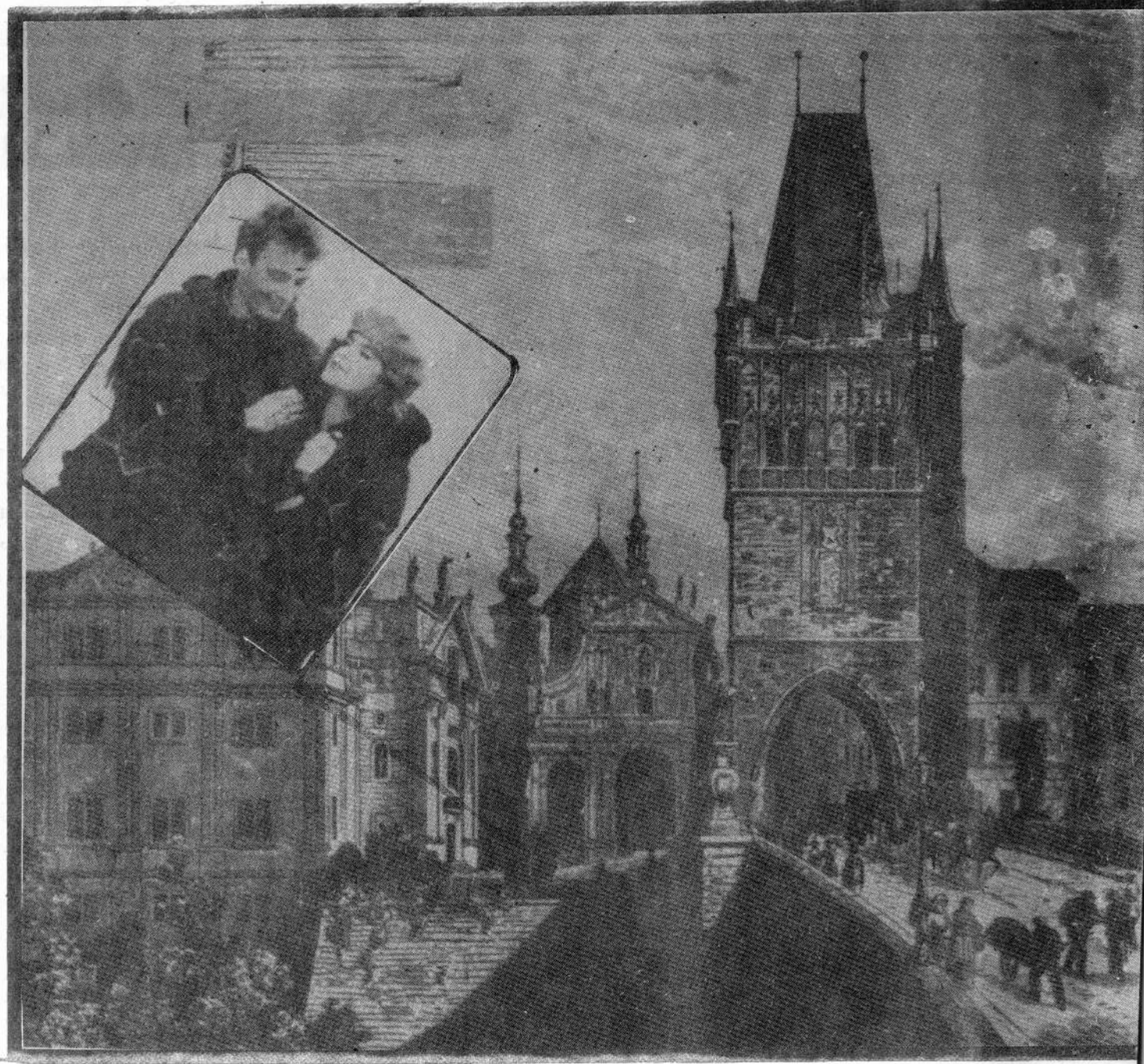


شب است، فقط چند ساعت پیش از میدان هوایی به هتل "انترنشنل" آمده‌ام. خواب نمی‌آید، شهر هیچکس را بخواب نمی‌خواند، شهر بی‌سدار است. من نیز جاده‌های سنگ فرش راهبوری کشم تا ستیشن (میترو) میرم، میترو مثل باد تند بی‌ساز-تونل فرامیرسد و در دل زمین تانفس شهر نفس می‌کشد.
در ایستگاه موزیم که قلب شهر است، پیاده می‌گردم، موزیم شهر در شب نورباران است، اینجا افتخارات تاریخی مردم جاودان شده. در برابر عمارت بسیار بلند و بزرگ موزیم قامت سنگین مرد اسپ سوار زانوزده است. این نماد سمبولیک استواری، آزاده‌گی و سرفرازی است که هر نماسل چک و سلواک در باره آن میدانند و می‌بالند.
بقیه در صفحه (۲۲)



روز در جستجوی چندان

آصف معروف

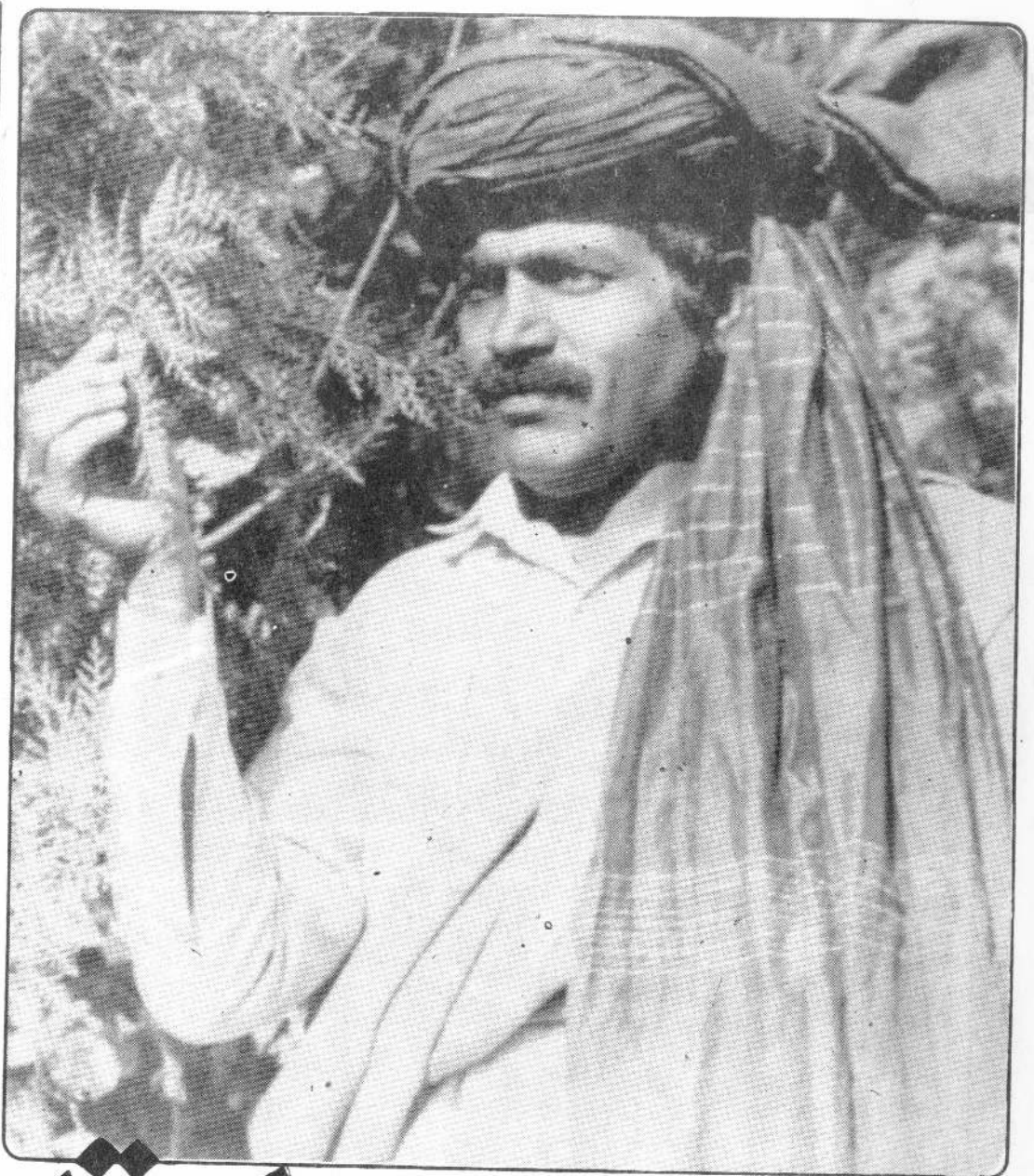


ایستگاه راه‌آهن پراگ در رنگ پست کراکوف

مرکه کونکي: د لاسم

عبداللہ مقری د کلیوالی موسیقی په باب اندیښمن دی

په طالبی کی می له سندرو ویلو سره مینه پیدا شوه



د شپې اته بجې کیدونکی د یو د واده محفل مخ په ختمیدو دی. میلانه کورته د تکه بند ویست کوي. د بلازایسه هویل کی د سند زغاري په خور غز کی مسته سندره ((هسی همزولوته ژپړي د واده شپه یی ده)) انگازي کوي. د یو سندري سره محفل پای ته رسيزي. خو کله چی سندره مخ په ختمید وشوه. زوم ستیو ته راخی او د میکروفون ترشا د ژپړي او وایی ((که د سندره دوه واري ونه وایی په الله می دی قسم وی که ترسهاره د هویل خخه د با ندی روغم))

اود اوارغوار و د همدی سندري سند زغاري سره چی د پښتنی تنگ تکور تکر او پیژندل شوي خیره ده اوتاسی به هم حتما پیژندلی وی. مرکه وکر و د هغه دفتر ته ورخو. د تل په شان یی

همسی همز ولو ته ژپړی

د واده شپه کی

اده جاسی افسوس او په خندا. شپنی د خونتو سره به پیر. صمیمیت خبري کوي. داهر یو د واده په هکله غز پيزي او د عبداللہ مقری خخه غوار ی چی د دوی د واده محفلونه پخپل خور غز اوستو سند روتاو ده کړي. کله چی هغوي خی ده ته د مرگي بلنه وکر چی به خونسی سره یی منی او په مرکه پیل کوو:

تاسی له هر یو تن سره واده ته د ورنگه ورغ مشخصه کره ولسی د حق الزحمی په هکله تاسی هیخ هم ونه ویل. په خندا سره وایی: کله چی پیوستد زغاري د خیل غز مینه وان پیدا کړی او زپړونکی بخای ونیسی او د هغه هنر خلك ومنی اویا خون هیله ولری چی دی د هغوي په خوښی کی گلون وکر ی نویدی وخت کی هنرمند ته ضرورده چی برته د پیسود مقدار په نظر کی نیولو سره د خلکو هیله ترسره کړی او پښنی وخت باید پرتسه د پیسویا هم په پیوی عادی تحفی قناعت وکر ی. ما د دوه سوو کرشو خخه زیات برته د حق الزحمی له اخیستلو خخه د خلکو په خوښی کی گلون کړی چی پښنی وخت صرف د ((تشکر)) کلمی سره اوبخنی وخت د پیوی عادی تحفی سره بیرته کورته ستون شوي م. د دی جملی خخه به زه تاسی ته د یوه واده قصه وکرم یوخه موده د مخه یونفرخوخو واری راغی چی باید د هغه د واده د محفل سندره غاري اوسم. واده یی په کورکی و. سره له دی چی مایوخه نسور مصروفیت په هماغه وخت کی درلو د خوبیا هم ورسره می ومنله. د سهار د نهمیوخه موتر دوه بجو پوري کسرت وکر. واده ختم شو. میلنولناوي اوزوم سره خدای

زه یی کلک په غمز کی ونیولم. د موسیقی نری ته موخه د ول گام کښینود؟

زما پلار پولوي واغونښتل یی چی زه باید د یی تعلیم وکریم. کوچنی والی خخه یی زه مسجد (جومات) ته بیارولم اود پښنی کتابونه به یی راپاندی لوستل.

د کلیوبه جوما غونکی طالبان اوسیز ی. او هر وخت چی د طا لبانو زپړه و غوار ی میله جوړ وی اود منگی او کاسوسره سندری وایی چی مابه هم د سندرونه ویلوکی فعاله ونډه اخیسته اود هماغه وخت خخه می د سند روپلوسره مینه پیدا شوه. خود پنخوکالو رابد پخواه می سندرو ویلوته.

پامانی کوله. پدی وخت کی اښین راغی اوزوم ته یی وویل زما بیسی چی (۱۳۰۰) افغانی کښی راکسره هغه ورته وروشاننی وویل ((اوس ما سره بیسی نشته. سباته به یی هر کریم)) خواشیزونه منله اویایی بیسی وښتی. کله چی د اصحنه ما ولیده اښیزته می وروغز کړ او (۱۳۰۰) روسی می وکر ی. بیا زه ناروی اوزوم ته ورنز دی شوم اود واده مبارکی می وکره اوزومته می وویل ((ما وخبنی چی ستاسی واده ته می گلان ندی راوړی زما د سندری د خیل واده تحفه وگی او تاسی ته د خوښی نه پک شریک ژوند غوارم)) چی پدی وخت کی د زوم سترگی د اوتکو پکی شوي او



داسی وجه کلکه ملا ترلی ده او د راد یوتلویزون سره می همکاري پیل کړیده. چی تراوسه به تقریباً (۷۰) سندری په رادیو او (۴۰) سندری په تلویزون کی لسم.

تاسی خپلوسند روت د کومشله مرانو شمرونه او کوم ډول شعرو خوښوي؟

هغه شعر چی په ساده ژبه او د خلکو د ژوند واقعیتونه او دردونه پکی منعکس شوي وی زما خوښیز ی. مابه خپلو سندروکی د لایق صاحب، باجری، گل باچا الفت، افترا صاحب او د عینو نورو شاعرانو شمرونه ویلی دی. پخپله هم کله کله د عینوا احساس اود د ترغیزی لاندی شعر جوړوم. لکه یوه ورغ هد یو یی ته تللی م هلته دري بنعی اود ری خلور سر بیری ماشومان یوقبرته رافلل. بنحوسه ژن الاس پوری کړ او پوی بنعی چی د ژوند ناخوالو ورته بڼه ژپړه او سترگی مر اوی کړ یو یی په سر خاوری یاد ولن او همدایی ویل چی تاخوبه د جمعی په ورغ ما شومان سیل اوساعتیری ته بیول. او همیش به دی هغوي تازول. زه اوس پچوته خه حوای ووايم. او پدی کی ماشومانو هم د ((بابا بابا)) ویلوسره په نارو اوترو اپیل وکر. د دی غمجنی صحنی لیدلو زما په احساساتو پره اغیزه وکره. پداسی حال کی چی زما د سترگو اونکی بهیدلی قلم او کاغذ می را واخیست اود اشعر ((بابا بابا)) ناری وهی تارانه غوار ی. د شعید ماشومان ژار ی)) می ولیکه.

کله چی مقری صاحب خبره دی بخای ته راوړسوله په سترگوکی یی اونکی تاري راتاوي شوي. ما ژر د شب د لکر اویله پوښتنه می دل پاتی په (۶۲) مخ

آیا

مردان

باید

آزمایش

مترجم: ستانه

اگر موضوع تبدیل جنسیت مورد علاقه
تان است این گزارش را بخوانید!

بطنی مرد و تلقیح تخمه ماده با زور شده درین زخم زامورد بحث قرار داده است.
متخصصین طبی در مورد این پیشنهاد مهم احساساتی ارزیابی های گوناگونی بعمل آورده
مجله شترن العمان عرب مقاله ای راتحت عنوان ((آیا مردان باید کودکانی بدنیا بیاورند)) به نشر سپرد . درین مقاله امکان تعویض رحم در داخل جوف



آپارهای های یاد رشدن او بحقیقت خواهد بیوست . متاسفانه با روی مضمونی همچگونه تضمینی بعد نیال نند آرد .

با روی مصنوعی تخم ماده در داخل تیوب آزمایشی

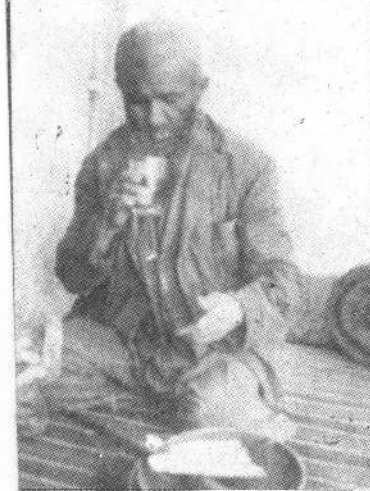
نشوند؟

این دوگانگی هاد را فوش و رویسور لیونوف زنده گی شانوار در داخل تیوب آزمایشی آغاز کردند .

آورده شود که در عمل بعضی تبدیل گردد .
در واقعیت امر، این یگانه راه حل برایم است . ز نقطه نظر آمیند و کرا نیولوژی ، ارگانیزم مرد نسبت به ارگانیزم زن خیلی ها متفاوت است که بدین ترتیب جنین قادر به رشد ونمو عادی در یک محیط غیر طبیعی از نقطه نظر کیمیای حیاتی نخواهد بود . خون زن و مرد مخلوط هرمونهایی جنسی ((مخالف)) عمدتاً تیمتو سترون و استرواد یول می باشد . توازن این هرمون ها مسلماً در مردان بطرف هرمون جنسی مردانه و در زنان بسوی هرمون جنسی زنانه کشانده میشود . علت اینکه چرا مرد را برای

اند زیرا این پیشنهاد نه تنها مشکلات طبی را دور برداشته بلکه برایم های اخلاقی و روانی را نیز بد نیال دارد .
بعقیده من ، زن و مرد باید کاملاً خود را متکی به توانیمن طبیعت بیندازند . گرچه بعنوان یک دانشمند ، میتوان اظهار نظر کرد که جراحی ، کیمیای حیاتی طبی داشته جنین شناسی نه در آینده های خیلی دور قادر خواهند شد جنین انسانی را در خارج از محیط طبیعی آن رشد دهند که ممکنست این محیط حتی جوف بطنی مرد باشد ولی کاملاً مخالف عقاید عمومی ، این کار مستلزم است تا مرد به طریقه ای در

سه لحظه در سه تصویر



چنین (یلاستا) بازی میکند و این عضو خاصیت که بعضاً به میانجی روابطه میان ارگانیزم مادر و سیستم های کاملاً معلق بیولوژیکی چنین در حال رشد عمل میکند. در طول نه ماه آستانه این روابط بصورت دینامیک یا بالقوه تغییر می یابد. در چند سال آینده هم امکان آن میسر نخواهد بود تا چنین يك ساختمان معلق و بیجیده ای را بوجود آورد که دارای ارتباطات مستقیم و رجعت پذیر باشد.

هرگاه شوهر عقم باشد طب امروزی تا يك حد و دمعیین می تواند زن و شوهری را که کم کم کند. بعضاً در چنین وقایعی می توان با مداخله جراحی یا - تدوئی هورمونی به آنان یاری رساند. در حالت عقامت مطلق یگانه پاسخ القاح اهدا شده مصنوعی است. در نتیجه، کودکی که در چنین يك خانواده بدنیاً می آید از نگاه ((ارتباط خونی)) صرف با مادر وجه مشترک دارد که در جریان رشد ونموی کودک - موجب ایجاد يك سلسله برابلم های روانی، اجتماعی و قانونی خواهد گردید. ولی تجربه نشان میدهد که در چنین موارد (کمک های طبی) اکثریت همچو همسران با برابلم های غیر قابل حل روانی و اخلاقی مواجه نمیشوند. طب امروزی به زنان و شوهران بی کودک بیشتر از این کمک کرده نمیتواند.

- در واقعیت امر، بیولوژیستها نظریه ((تکوین خودی)) را به بازی میگیرند. هرگاه تخمه ماده تحت تاثيرات مشخص فیزیکی - کیمیاوی قرار گیرد، در مطابقت خودش - با محیط عمل میکند و با گذشت زمان به يك ارگانیزم جدید تبدیل میشود. همچو ((آبستن)) بدون یاروئی آزوئی تجربه درد و جنسه ها، خزندگان و برندگان حاصل شده است ولی تا امروز در باره همچو وقایع در دست اندازان هیچ بقیه در صفحه (۹۵)

ناشی از التهاب لوله های رحمی ممکنست موجب بسته شدن آنها گردد. بعد در حالت آستانه خارج رحمی زن معمولاً لوله های رحمی را زدنست میدهند و علت اینکه چو در واقع حمل خارج رحمی زن را به نازائی غیر قابل معالجه کشاند، همین بود. اکنون دیگر طب قادر است در چنین وقایعی کمک کند.

باور شدن تخمه ماده را در خارج جسم به خاطر دام که از خود بیدار گرفته شده بود هنگامی که تخمه ماده القاح شده یا باور شده به برانگه شدن افزاز میکند، به رحم منتقل میگردد. در آنصورت، مرحله بعدی حاملگی بطور نورمال مطابق خواست طبیعت به پیش میرود. در سن روش اغلباً ۲۵ فیصد پیشرفت حاصل شده است. این تحقیق و افکار عالی بایست ادامه داده شود زیرا در سطح جهانی در حدود ۱۵ فیصد همسران نسبت نازائی از داشتن کودک محروم اند و در اکثر موارد علت نداشتن کودک را بیماری های زنان تشکیل میدهد. ممکنست در بعضی حالات، آستن برای يك زن ممنوع قرار داده شود، طور مثال بعلت بیماری قلبی. در اینجا نقش ((مادر موقت)) توسط يك زن سالم میتواند مطرح بحث قرار گیرد. همیشه چنین وقایعی قبلاً وجود داشته است. خواننده شایسته تعجب کند که ساده تر نخواهد بود چنین زبانی تمام دوره نه ماهه در میان شیشه آزمایشی در لابراتوار رشد داد. متأسفانه این مسئله هنوز هم خواب و خیالی بیش نیست. ما بخوبی میدانیم که کامل میدانیم که کدام مواد و چه مقدار و ترکیب برای رشد ونموی عادی چنین لازم است ولی با آنهم طبیعت نسبت به آنچه دانشمندان دریافته اند به مراتب معلق تر است. در مرحله رشد ونموی داخل رحمی، نقش عمده را برده بیرونی

انجام وظایف مادری باید اما نه ساخت، اینست که این کار مستلزم اصلاح وضع هورمونی یا بعضاً رت دیگر کشیدن بیضه ها بشکل طبی یا مستقیم است که در نتیجه ان خواص ثانوی جنسی و طرز تلقی فکری و نیز دستخوش تغییر خواهد شد. در واقعیت امر، تولد کودک بوسیله يك زن انجام خواهد پذیرفت.

گرچه ساده تر است تا تخمه باور شده را در جوف بطنی زنیکه نمیتواند بطور طبیعی کودک بدنیاً بیاورد، برورس داد، ولی در آنصورت ضرورتیست ارگانیزم زن را اصلاح کرد. کافی است جای مناسبی را برای گذشتن جنین آینده انتخاب کرد. حتی درین مورد نیز برابلم کاملاً بشکل معلق باقی می ماند، زیرا در يك جا زمینه برای رشد ونموی جنین مساعد نخواهد بود و در جای دیگر چنان رشد خواهد کرد که انقسام حجرویی غیر قابل کنترل مانند تومور خبیثه اعضای حیاتی مجاور طور مثال، مجاری خون را - متضرر و مختل خواهد ساخت. اینکه این برابلم بالاخره راه حلی پیدا خواهد کرد یا نه، البته تنها علم طب در آینده قادر خواهد بود به آن پاسخ ارائه کند.

برای آنکه مردانی که قلب شان به خاطر مادر شدن می تپد تمام آنچه را که بایست برای آنها توصیه کنم اینست که نیازی به تدوئی اندک ندارند. معالجه بیماری های نامعی امروزی در زمینه کمک زیادی می تواند انجام دهد. در غیر آن بایست راه حل ((تغییر جنسیت)) مجله ششتر را در پیش گیرند.

از جمله انکشاف تازه ونویید بخش طب می توان روش جدید معالجه انواع مشخص نازائی زنان را نام گرفت. ما این برابلم را در لابراتوار خود تحت مطالعه قرار داده ایم. غالباً، بعد از يك تعداد بیماری های معین زن نازا میشود. طور مثال، تغییرات



ترجمه از: نیما

استادان تاریخ و جغرافیا



چگونه میتوان در چینهها نهم و مقلد مد نیت بشری را بازگشود؟
 چراییشینه مد نیت بشری هنوز ز هم اسرار آمیز باقی مانده است.
 آیا انسان ایجاد کردار بر سه امارت مدن بسیار عالی گردیده بود که بعد ها آرام آرام در نتیجه حوادث و تصادمات طبیعی و سایر فیر طبیعی شیرازه آن از هم پاشیده باشد؟
 امروز هر چه درباره گذشته بسیار دور انسانها بدست آمده است اگر کاوش های باستان شناسان را به یکسو بگردانیم (زیرا از همه بسیار قدیم را احتوائی نمی آید) بنا به پاتخیلی و فرضی است و یا آسانوی که جز متجلی از اسطوره های پیشینان انسان نیست.

بی حرکت می بنداشتند بحیث کتله که در میان در حرکت است و آنرا ((کره شناورد راعاق اسمان خدا)) می نامیدند.
 در کتاب عهد عتیق گفته میشود که تمام زمین در حال چرخش است. عده از باشندگان آن در پائین ود یگری در بالا قرار دارند. همزمان در یک ناحیه شب و در دیگر روز است. زمانیکه در یک بخش مردم سپیده دم را به نظاره میگیرند در قسمت دیگر آن آفتاب افول میکند.
 آیا این خود منبع فکری افلاطون نبود که بگوید ((زمین جسم کرویست که از چرخش آن روز و شب پدید می آید)) و در یهوه آمده است که زمین جسمیست معلق در خلا که بالای هیچ چیز قرار ندارد.

مردمان امریکای لاتین نیز پدید میشوند. در آسانه های مکسیکو هالده است که ((انهاییکه پس از طوفان عظیم جان بسه سلامت بودند. برود د خورش افزودند و برج های بلند بنیاد نهادند. ۰۰۰ ولی زبان واحد آنها از هم فرورخت و دیگر نتوانستند با هم بیک زبان حرف بزنند بنا به اطراف پراگنده شدند.))
 در عرصه دانشمندان این نظر را تایید مینمایند که سه قاره زمین اروپا، آسیای - هند و اریایی اورالی والتایی دارای یک ریشه مافوق زبانی بوده اند و مردمان واحد بان تکلم مینمودند که اجداد انسانهای معاصر محسوب میشوند. ولی توسیع این مساله نیازمند پژوهش بیشتر است.

انتراکتیکاموجود است که در سال ۱۵۲۲ تهیه و تدوین شده بود. حالیکه این خشکه پخندان در سال ۱۸۲۰ مکتوف گردید. و با نقشه ترکی سالهای ۱۵۵۹ (کاپی از نقشه های باستان).
 بسیار دقت تمام طرح و تدوین شده و جالب اینکه امریکای شمالی و الاسکا با تمام خشکسالی ها و عوارض طبیعی آن برجسته گردیده است و بل خشکه که الاسکارا پسا سایر یا متصل می ساخت دیده میشود و چنین استنباط میگردد که آسیای ها از همین قسمت خشکه به امریکا هجرت نموده اند و لسی باید اظهار نمود که این قسمت رفته است. یکی از دانشمندان مشهور امریکایی برونیسور ها بگوید پس از جمع آوری نقشه های در پانوردی عهد باستان اظهار نموده است که بشریت دارای تمدن خیلی عالی و پیشرفته بوده که بدلیل گوناگون شیرازه آن از هم پاشیده است و غیر آن - تدوین و تهیه نقشه های مکمل جهان از عهد انسان فاقده آگاهی از علوم امکان پذیر نیست.
 انسان باستان و فلزات
 قسمیکه معلوم است برونز از مرکب مس و نیکل ساخته با قلمی بسه دست می آید و هزار سال است که انسان دستکاری های زیبا و برنفساز می پدید آورده است. ولی در ارتباط برونز باید اظهار نمود که استفاده و ترکیب این فلز نیز در نزد انسان باستان روشن بوده است. باشندگان مکسیکو هزاران سال قبل فراورده هلی برونزی را بدستان توانای خویش ایجاد نموده بودند.
 تمدن مصر باستان که نشانه از نخستین مد نیت انسانیت برای تولید برونز، قلمی لازم را از کوه های برینه و قفقاز وارد می نمودند و فنیتنی ها برای این منظور راهی دیار انگلستان گردیدند. زمانی اسلها فلزکاری را نومی معجزه و کیمیاگری میدانستند.
 در سالهای هشتاد و بیست و دو پلاتین تصفیه شده کشف گردید. دارای قدمت چند هزار ساله. قابل یاد آور است که پلاتین میتواند در حرارت ۱۷۳۰ درجه و بسا تکنالوژی پیشرفته ذوب گردد. همچنان کاشفین در امریکای بقیه در صفحه (۷۷)

الحق تاریخ بشری چنان قدمت طولیل است که به سادگی نمیتوان از کاران گذشته بلکه باید با تیزبینی و اندیشه فرمای بالای آن مکت نمود.
 انسان متفکر از دیر باز بدین سوگوشهایی رادرباره محیط ما حول خویش ام از جهان و طبیعت آفا از نهاد است. دل کوه ها را شکافته، در اعماق اجبار غوطه ور گردیده و به نظاره کیهان نشسته و تحقیقات خویش را در این راستا پایه گذاری نموده است که ۳۰-۳۵ هزار سال دور در بر می گیرد.
 پلندارهای پیشینان ما از زمین

در امریکای شمالی قطعات فولادی دریافت شد که ۷۰۰۰ سال قبل تولید گردید

تاریخ باستان از موجودیت سلاحها مخرب حربی مانند امروز حکایه میکند

امروز اگر برسید و شود که آیا زمین کرویست یا حتی کودکی که جد پدایا به جهان علم گذاشته باشد با تعجب خواهد خندید. -
 اما در سال ۱۶۲۳ کلیسای انگیز. اسون روم بزرگ با نشند سالند گالیله را که گفته بود زمین کرویست و در آفتاب میچرخد پای میز محکمه کشانید.
 آیا نظریه گالیله واقعا ابداع در استرانومی بود آمدت ها و هزاره ها قبل در کتب و نسخ مقدس هند، مصر، شرق نزدیک و امریکا از کرویست زمین سخن رانده شده است.
 مصریان می گفتند که زمین مثل سایر سیارات زهره، زحل، مریخ، عطارد و غیره از زمین قوانین متابعت مینماید و آفتاب را که اریائیان تاد بزمیانی جسم

آیا زبانهای جهان دارای یک ریشه میباشند؟
 در انجیل آمده است که تمام مردم زمین دارای یک زبان و یک لهجه بوده اند. ((و آنها گفتند که شهری بسازیم دارای برج و باروی بلند سر به افلاک کشیده. و خدا گفت: این است بندهگان من دارای زبان واحد و این است عملی که آغاز نموده اند تا انرا بدین وقفه به انجام رسانند.))
 هر طرف بگردی زبان آنها واحد است و شهر آنها با یکدیگر و خدا نام شهر آنها را بابل گذاشت تا هم بیک زبان حرف بزنند و این همان شهر است که خدا بندهگان را نشر را از انجا بروی زمین پراگنده ساخت. ((
 شباهت نظر درباره زبان نزد سوری ها و اسطوره های

چگونه نلفه جهان باستان پدید گردید؟
 دانشمندان معتقد اند که دقت در ایجاد نقشه های در پانوردی در قرون وسطی و شباهت های آنها تنها از طریق کاپی نمودن نقشه های بسیار قدیم مصر باستان میسر بوده است. که اصل آنها در دسترس ما قرار ندارند. هر چند بعضی از خشکه ها در این اواخر کشف گردیده اند ولی در بعضی از نقشه های وضاحت ترسیم و مینماید.
 به طور مثال راه امریکا را نه تنها از طریق بحر اتلانتیک شناختند بل چینیای ها هزاران سال قبل از کریستف کولمب در راه ان آگاهی داشتند. حتی نسخه هانتیستی ماقبل تاریخ حکایت های در این راستا در ویا نقشه



کارکوي . هغه له سینما څخه د خپل تقیاً عدد خبرد تایید او یا رد د پوښتنې په جواب کې داسې وایي : ((زه لا تراوسه دویمزه زور شوي نه يم چې تفاعد وکړم هرچا چې دا خبره کړیده یوازې کارواغ یی ویلی)) هغه د مخکې خبرې په دوام داسې زیاتوي :

((زه فوارم یوازي اوسم او د روحانیت په لټه کې اوسم . یوازي په سینما کې کار پوځاقته دي . زه زیات د ((پوځا)) په باب فکر کوم هرما بنام بحان د خوب په خونه کې بند يم . د خوښی د کونې څلورو لورته می هنداري اپنودل شوي دي اوزه خپل بحان په هغوکی ونیم د خوښی فضا خوشبویه کوم اونیم بوتل وپسکی په سر راوړم . گډ پیژم او

((زه باید تاسی ته ووايم چی د کلیوالي بنموند نقش له لوبولو څخه می حوصله تنگه شویده . تاسی پوهیزي څوک چی له بڼه څخه مویي فلا کوي . گټی خوږی اود - ستگر محمکه وال په وړاندې بقا - ومست کوي څه حال او روزگار - ولری))

خبرې اتري دوام مویي او هغه تینگارکوي چی یوازي د فینتلاوړه د رنوکسانونقش اجرا کوي ووايي : ((زه نه فوارم چی د د پکړ پوه برخه اوسم)) هغه په ناخوښی سره زیاتوي : ((سره لدی چی د پیسو - انداز می نه پوهیږم خوښی کډای چی مینه په بیسو واخیستل شی))

((سری د پوي)) خپلو خبروته

څوړوکی

د کوانگ فو تهرین کم . څرنگه چی زیات څښم نوهیښه مست يم اود ا می عادت شویدی . لکه څرنگه چی می ورته وویل فوارم له بحان سره اوسم))

د بهالگ په هوټل کې د ورځنی مهال ویش له عملی کولونه وروسته د دلپ کار . د یوانند ا وراج کپور په شپوه کارونوته ورسید . پس دی بهیرکی د ایرکتر ((انیل شرما)) د ((حکومت)) فلم په بری سره - داسی په خپل روپیل وکړ :

((د اریزم چی سینما ونکولای شی . د رویتا نفکرانولپاره د هغی مواد برابرکړی . یوازي په سلوکی - لس لیدونکی شته چی فلمونه په کورونوکی له وید پوڅخه په استفادی سره گوري . زه داسی فلمونه هم جوړم چی د هغوي خوښی شی))

اسی دوام ورکوي : ((بنایي د نورو بنموندکونولپاره کاروکړم - وروسته بیاباده کم اود ماشومانو په روزنه بوختیږم)) هغه - فیلسوف ډوله دوام ورکوي : نه ((هره بنمعه باید د خپل ژوند ا یوي برخی ته سرو سامان ورکړی)) ((سری د پوي)) چی له خپل کار او وظیفی سره خاصه مینه لرید - هغی په باب داسی څرگند وي :

((تاسی هم کولای شی تشیل وکړی . تشیل د الفبا په څیر نه زده کړی . زه په هڅ تیوری او میتود باور نلرم . زه باور لرم چی تشیل کول د ماه اخیستلو په څیر اسان دي))

اوس ((سری د پوي)) په خپل حال پریز د وړانده ((رجنسی گف نته)) . هغه چاپسی همو چی په فلم کې له هغی سره پوهای

زیات ارزښتناکه ښکاري . د خلکو په گټه گونه اوتیل ماتیل کی د پوځا - شوم د سیند لوري ته زغری د - زغورن عمله هغه نزدی رښتوون ته لیز دوي . خویدی حال کی هم د ماشوم کورنی له ((سری د پوي)) څخه فوارې چه له هغوي سره - یاد گاري عکس واخلي . راحی پوه شپه له لیونتوب څخه لیري شو . کشمیر - د هغی ښکلی شنلی . د هغه جهیل . د کاج هسکی ونی می اود سرو انگیلرونکی خلک می - د سینما په پرده تصویر کړو .

د (Farishtay) د قلم کارکوونکو د خلکو د خوښی لپاره په موقتی توگه له شوخې اوجگړی - څخه لاس واخیست او د هغه پسر معای د نجونواو هلکانو فبرگی سندری اونخابیل کړی . گټه گونه زیاتیز ی

په تیر اوږی کی کله چی د - کشمیر د فونو د هسکو څو کوو اوږی اوبه کډی . اوبه د روترا کښته کډی اود میلی معای ته بهیدی شپنوخیلی رسی پوولی اوسونه د ماشومانو په څیر له پوي خوا بلسی خواته د انگوته وهل او اوازونه می په روکی انگازي کولی . د د فلم جوړولو په پوه واحد کی شپز تنه فینتلی کسان ترسترگو کیدل چی معانونه می ((گوریل)) بلل . د هغو په مینغ کی خوا سونه اونوري بیلگی چی د تویک د پزاویا د لاسی بم د جاود نی په وخت کی کولای شول پروت وکړی . هم یام معانته وړار وه . د هغولسه لید لو څخه انسان داسی گومانو کاوه چی گواکی تول می بیسره - لری .

د کشمیر په څوړوکی

د ذبح الله څاره

او ورپه د آسمان نیلی فضا پوښی د تود ونی د رجه لور پږی ((سری د پوي)) د سایه بان لاندی اوسیده کښینی اود د وروښونو د پستی له مینغه د اراز ملغلرې را باسی :

((ایا پوهیزي ما چی تراوسه په دوه سوه فلمونوکی کار کړیدی دی نتیجی ته رسیدلی يم چی خلک یوازي فوارې چه جگر ه اونخا وگوري هغوي هنرنه فوارې سره لدی - چی زما خوښیزي چی د پوي بنی نقش د هغی په واقعی مانا ولوبوم خود اکار امکان نلری . که چیري زه فوارم د پوه بڼه نقش لپاره - خپل چپ مټ ((ستیاجیت رای)) ته ورکړم . خو ستونزه پدی کی ده چی هغه هیڅکله نه فوارې چی داسی یو نقش ماته را کړی . محکمه د هغه فلمونه نڅا اوسندری نلری))

((سری د پوي)) ادامه ورکوي :

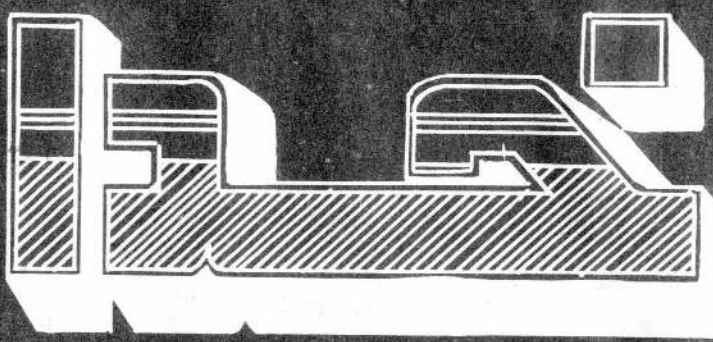
خود همالیا پراخه آسمان می له ستورو څخه مفهوم لری . سره لدی - چی د (Farishtay) د قلم په آسمان کی لکه د درمند راو - وینود کهنه په څیر ستوري ترسترگو کښی ی . خو زموږ د بحث موضوع ((سری د پوي)) د دغه آسمان ښکلی اوطناز ستوري دي . ((سری د پوي)) جگر ه کوي . ناخسی او خپله رښه لرونکی لمن څرخوي اود ساحل ترڅنگه کښینی . که لدی موضواتو تیر شو . هر څوک چی په هغه سپه کی ژوند کوي . څه دوکاندار او څه د اداری امر څه سوداگر څه کسبگر . څه کار - دار څه بیکار د تولوسترگی په ((سری د پوي)) پوري گټه شوی دی . دا وږی په تاو د موسم کی د مویي د سر و او پورهای د خلکو په کتابچوکی د سری د پوي لاسلیک



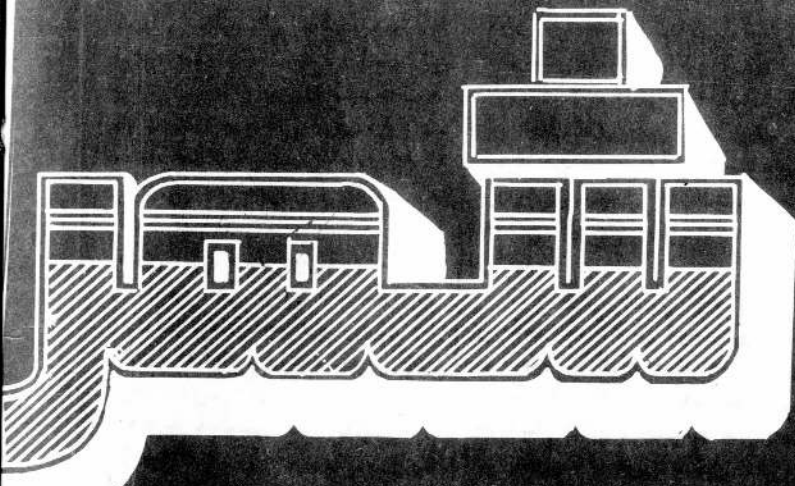
نشیب نهاد . پشتش خمیده بود .
(خدا یا ! بار تو بردن چه سنگین است !)

زمین زن بود - دست ورز میخواست و تخم . جزاین یاد او همه فراموشی بود . از نوزاد میشد - در فرداهائی بی دیروز . . .
و در نواوی اش هر روز زایشی دیگر بود . زمین دوشیزه مادر بود پیشانیش پاک از هر گناه که برداشتنش نشست . و اینک بود تی ها در جهان بود ، هر زمان انبوه ترورنگین تر و بلند تر ، و مرگ با زندگی آشناتر ، دمسازتر . زمین باور بود و شکیبا ، فروتن . و نوح را فرزند زادگان رسیده بودند - دختر و پسر . و خدایش گله ها بخشیده بود و خرمن های گندم و دانه سوار زن و هرگونه سبزی و میوه ای در مالیزه گرداگرد چادرها که بر تپه بود ، تا فرود داشت . و این شهر خدا بود ، هر سال اندکی گسترده تر و مردم در او افزونتر و نوح پیر بود ، - درونش واریز مرگ و گناه . و ترسو نفرین که یاد داد او را و زنده بود . و آن پتیاره عالمگیر ، آن چل روز و چل شب هول که بهلوی چشمه ها شکافته بود و روزن های آسمان گشوده . و پیشانی بلندترین کوه ها را آب تا پانزده گز فرو پوشانده . و زمین در خشم خدا هلاک شده ، با هر چه از جانور آدمی و درخت و گیاهش که بر پشتش و کشتی که بر آهای بند - گسسته می غلتید ، سرگردان ، پامشتی بلا زده مرگ اندیش که در پناه رحمت خدا بودند . و سوارنداشتند . و چه ناروائی ها در این کشتی امان میرفت و ستم ها ، - که زمین اگر در کشاکش مرگ بود ، نفس آلوده اش زیر سقف قیر اندود و همچنان میوزید . و نوح میدید و پیش از همه بر خود می نفست . شرم داشت . میترسید - بر جان این تنی چند زنهاریان که اینجا و هر جا زندانی سرشت خود بودند .

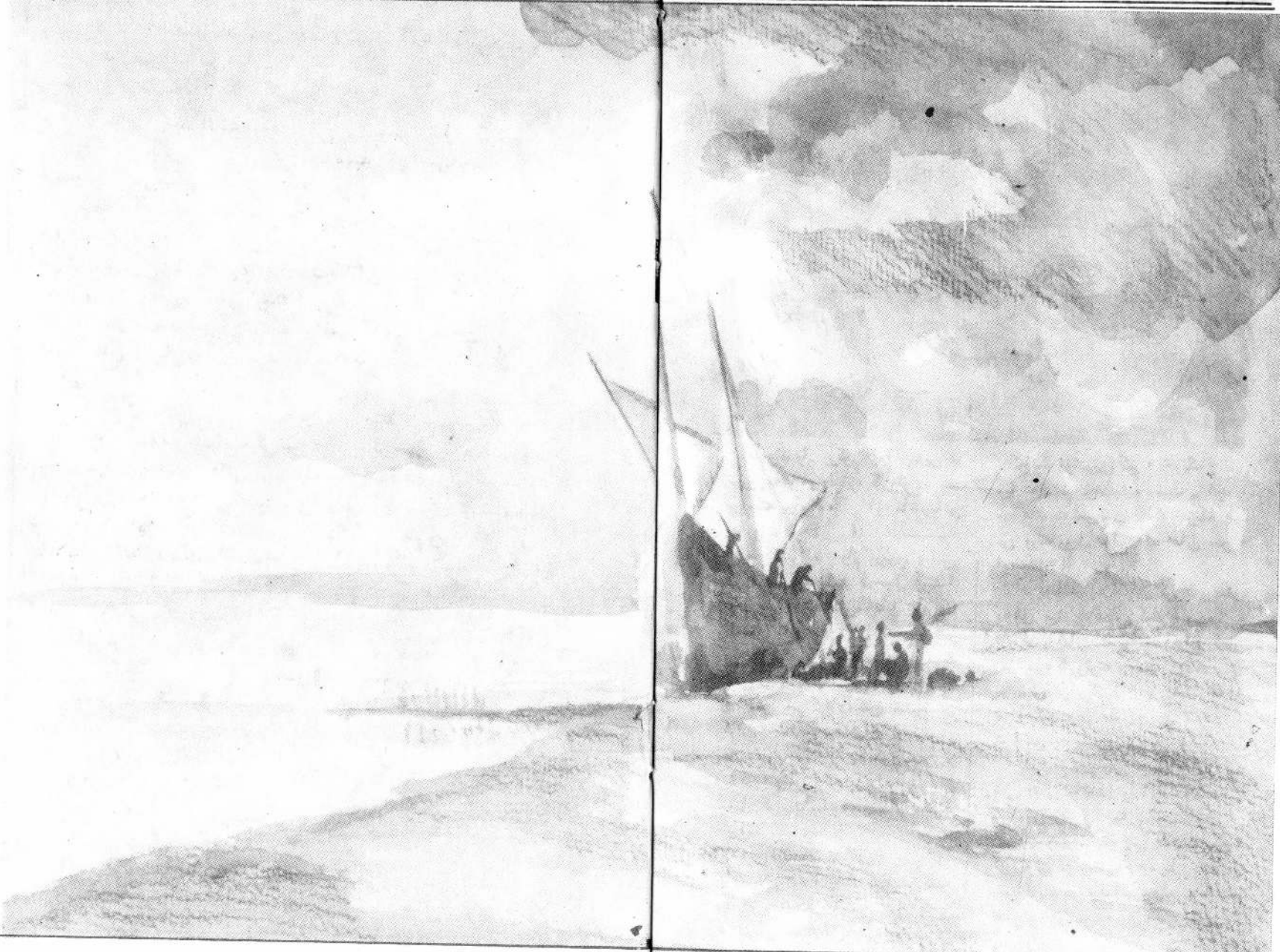
(خدا یا ! خدا یا ! تو خود خاک را ستکار آفریدی . بس - هرستش مگیر !)
و خدا در خشم خود خاموش بود ، و در غرش باد ها و خیزاب ها . و نوح را در دل ازگشته ننگ بود ، که بوی درماندگی از آن می شنید و همد استانی . و نیز فریاد داد خواهی غرق شدگان : چرا ؟ چرا ؟
و مرد خدا چه میتوانست کرد ؟ به خدا پناه میجست و رهائی میخواست - نه چندان از طوفان و مرگ ، که از اسداری زندگی - این بد لگام تو سن هرزه بو ! و خدا این آخره فرخوش رهایی فرمود - خجسته باد نام او ! - و زمین زیر پای فرزند آدم زنده کرد و باروز و اینک نوبت همه نعمت ها که نوبت نداد . بود . و نوح آن روز میدید که زمین در رانش خدا آرمیده است ، با همه زیبایی باز یافته اش - خشنود و فرمانبردار . و آن روز . . . آن روز زندگی سرود خوان خواهد شد و آسمان را با زمین پیوند خواهد افتاد . و خدا در خلوت فرزند آدم خواهد نشست ، چون آفتاب از روزن این پیمان نوح بود با خدا ، و او استوارش میداشت و بی دغه هزار امروز را ندای آن خواست کرد . همچنان که دیروز را ، با چنان سردی و سنگینی . . . اما ، پس از شصت و اندی سال که برون گذشته بود ، میدانست که با خدا ایمان بسر بردن هم کار خداست ، که راسینه تنگ است و نفس کوتاه . و چه توان دانستن ، بدین فرزندان که گول بودند و فراموشکار ، و راه های خدا که بر پیچ و خم بود و یاریک . . . نوح این نبود . میترسید و ناهی جز به خدا امیدید . و بدان که خدا این دریابد ، بسر نماز و قربان می افزود :
هر روز در بر آمدن آفتاب ، شهر خدا بوی کندر و عود می شنید
لطفاً صفحه برگردانید



نوشته ۱۰۰ بهائین



داستان کوتاه



برهنه پیش رخسندگی هموار آفتاب ، زمین غریق بود از آب رسته . و روزه نشیب سوگوار داشت ، نوح ، بیخبر خدا ، تنها نگران به خاموشی بیکران .
اینک پیروزی د بیروس او . اما چه میتوانست کرد ؟ چشم پسرش به ویرانی خود خواسته امختگاری نداشت . دم به دم ، در گریزی سرکش ، اندیشه اش اواره گذشته نفرین شده میبرد ، - باغ و کشت و شهر و روستا ، مشغله مردم ، گله های در چرا ، کاروان های در گذر . همه جا سرود ورق و جنگ و ترس . خنده و خون و فریاد و سوز . زایش و مرگ . زندگی . . . فرزند آدم در خود ریشم میدواند و در زمین . و زمین او را پس بود وستان پربارش . و خدا وند خدا که در آسمان غیرت میبرد . . .
نوح قم را به یاد آورد ، و آن ریشخند و از سالها و سالها . همه چون خوابی براو گذشته بود . و اینک بیداری ، هولناکتر از آن خواب .

(خدا یا ! جزیه چشم توام تاب دیدن نیست . دریاب !)
و چشم خدا چشم کینه بود ، این دم سیراب گشته و لکها به هم آمده . و نوح در هراس خود تنها مانده . میدید و به دیده باور داشت . (کاش فرزند آدم کور بود !)
و نوح ، بیخبر خدا ، برخورد لرزید . پشیمان بود ؟ نه - خدا داری میجست ؟ - هرگز . خدا خواسته بود و او هم - که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . (تورات - سفر پیدایش) اما خدا بر جاود انگاری راه میبرد و او ، فرزند آدم ، یاد روزکاب زمان داشت - این مرکب لنگه . و نوح اینک تنها بود ، تنها با زمین برهنه بیسوه مانده ، که نفرین و ریشخند بر لب ، او را به خود میخواند . و نوح را بر این روسی دشمن داشته ، که زمین پس از آن او بود ، دل میسوخت چه سبز و بارورش دیده بود - آرزو خیز و کام بخش ! وجه آکسون بیکش میدید و خاکسار ! و ناخواسته ، لعن و دشنام دیرین بر زبانش لعن برکت مییافت . و هم از یاک دل بود اگر برکت خود بد و سباز میگشت :

(خجسته باد نام خدا ، که از همه تبار آدمی نوح و فرزندانش را بر ستگاری برگزید و وارث زمین کرد !)
و نوح بر راست خود به چادرهای روی تپه نگرست . سه پسرش با زنان خود آنجا به کدخدائی بودند ، با کودکانی گرسنه ، ترسان ، و حشی خو . و از دام ها هر یک جفتی ، لافر ، باستان های نیم خشکیده و پهلوهای فرورفته . و این شهر خدا بود ، میبایست باشد - اگر چه امروز حقیر ، چون دانه آرزو . و این پیمان او بود با خدا ، و نوح استوارش میداشت ، که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . اما پسران ، پسران ! . . .
(خدا یا ! امانتدار تو این جوانانند ، خام و ناتوان . تا چه کنند و تا چه کنی !)

و نوح در دل برایشان میترسید ، که فرزند آدم غافل نبود و دشمن بیدار . و نوح میدیدش ، آن رانده را ، زیانکار و ناگوار - همچنان که از آغاز در هشت خدا . و باز ، با دم افسونگرش ، در دشمنی چه نزدیک ! بسا هم نزد یکتا خدا در دوستی !
(خاکم به دهن ، اه ! . . .)
و نوح سراسیمه گشت . شیار در ددی بردنش دوید . سر به آسمان برداشت . روشن بود و گنگ - خنده کار . به کوه و دشت نگرست . خاموشی . نوح در تنهائی خویش خود را غریب یافت ، - برسان کودکی کم کرده مادر . چشمش به اشک نشست . رویه

بقیه از صفحه گذشته

و به گاه نمود رفتن با سرود انابه در خواب میرفت. نوزده آتم گناه
بر خود میگرفت و به عدد بیست می آمد.

*

زمین گرمای آفتاب بود و بوی آشنای پستان ماده گربه ای تن
به آفتاب داده و چکان در او آویخته ...

و اینک پستان زمین به هزاران رگ روان بود. زمین در نوزده
آتم میگذاخت. خاک خون میشد و خون دیده به روشنائی خورشید
می گشود.

و خورشید بر شهر خدایه دوستی بر میخواست. آسمان بخشنده،
روزها بر همه و تکابوی کار، کارها بر او میزد و خرمن های دشت
زین. بازمی شناخت بدختری و آینه ای.

و دختران شهر که چون گل بردن زمین بودند، روح بند برای
زمین بودند. و ساکه در نهمروز خواب زده یا مهتاب شبان، گوش
بیشه و کشت و کسار می شنید:

((لبخند تو، ای بسه، شکوفه سیب است و دانه خوشبوتر
از سیب))

((به چشمان درشت سیاهش هر اسبان نگاه میکند. پوست
پرشانه ها و سر زانویش می لرزد. و تنوع، آهوی دشت، بسه
آبش خورشید من می آید))

((پیشتر راه ناخن شیارکن، تامل، نیشم بز، انگینت را
شیرین تر خواهم مزید))

و تنوع و بسه و تامل، رفقه و سازای و دیوره، و باز بله و محبت
و داده و دیگر دختران شهر خدای، هر یک زینده و بدرام نواز دیگر،
چون میوه های نورس باغ بودند، - نته دست و نگاه رهگذر و
نوح، رهگذر بچ که چشمش در مه غروب می نشست، نیز می دید شان
در حاله ای دور و شفق گون. و مهربی حسرت آلوده در دلش
می جوشید که تلخی کوکارت و استنطین داشت. و مرد خدای، جانفش
در تلاطم آشوب می افتاد:

((به خدا میگرم از شما، دختران شهر، که رخنه دیوار
دین خواهید بود و معبر سیل آتش))

و نوح روی میگردد - از تاب آتش - ، که میدید و میدانست.

همچنان که آب را دیده بود و دانست، و یادانش خواسته -
اما - وجه دردی و درخشندگی [دانستنش امروز همه برهنه بود
و پروا و ترلز، که مرد خدایه نردایش از دیروز میگذاشته و دیروز
شکستی کلان بود سدر نبرد بیوا و بر بیخوده، که زمین ناچار
جزیه راه خود رفتن نمیدانست. و شکست همچنین در جان او سوده
که دیری بود تا از حضور خداسترون مانده بود و از سخن شکست
هندش. و اینک زمین بود که با جایی وی سخن میگفت، - ایمن
شمارها که سینه خاک میکشافت، این گندم و جو که دانسته
می بست و این شاخه رز که لبخند خورشید در جام میکرد. و نوح
به همه تن خویش بدان دل بسته بود، و به دیوارها که در شهر
بر می آمد، و بر چین ها که بیکران دشت را در چانه می کشید،
و آغل ها و اصطبل ها که ملکوت خاکی نوزده آتم را بنیاد میکرد.

*

((دینه، دینه [خون من و گرمای غروب من] بیستداری
بامداد دور من [خدایا، بدان لبخند خورشید دارو نگاه
گهزان، چه زود میگردد]

((خوشاتو، دینه، که می شنایی و شتاب نمیدانی [و نمیدانی

تو، ای دینه، که قدم های بیرون چه شتابکار است و ناشکیبایا.
بیادستم بگیر و درنگ بیاموز، عمر من]

((خوشا، خوشاتو که تنهائی نمیدانی [و نمیدانی تو، ای دینه،
- در پستان کودکی - که زندگی راه سنگلاخ است بر بیابان

تنهائی. و تنهائی، دینه، در راست، که ترس و رسیدگی هم دل -
راسته و درون دیوان آشنائی. و تو آشنای منی به جان، دینه،
هم پیش از آن که خود بوده باشی. و خوشی است، خوش است این
مرا گفتن و باز گفتن.

((خوشانگاه تو، دینه [خوش از زبان گم و جلال تو، و آن گب
زدن و زود گذشتن و فراموش کردن: نسیمی در برگهای چنار
افتاده، چین بردن آنگیز نشانده و رفته در آفتاب سبزه ها خفته.

((دینه، زیبای من [خرد در تو زیبایی است و هر چه بگویی
و یکی خرد گفته ست و کرده، بی آن خود بدانی. و تو، همایه که
ندانی.

((در تو، ای دینه، مهربانی است، و نرس و بخشندگی
شکوه های بهار. و من بر تو میترسم از این مهربانی، که یاتو نیاید
یاتو یا از نیائی. و آن روز، دینه، چه دردی مرا چه بینوائی
حهان را]

((دینه، شب یاتو بر من میدمد و میدانم که خواهم فرسو
برد، و تو اختر آسمان خواهی بود. خجسته باد نام شب]
خجسته باد نام تو، دینه، خون من و اشک من []

سره آسمان در خلوت سنگها، نوح، پیغمبر خدای، میگفت
به درد. و در درش راستگین نبود. چه میشد او را، مرد بزرگتر
آزمون را؟ کار فرمای مرگ و درهاند؟ زندگی را؟

اینک هر آنچه - دست در دست خدا - خواسته بود زمین رام
و به هنجار، نوزده آتم یا در در خدا، و شهر به آهنگ نماز و قربان
در تلاطم رویش. و - یاد آوری هلاک گنهکاران را - توده فیروان بود
کشتی بر کوه، چون کرکسی گرسنه که رویه نشیب دارد.

همه چیز، همه چیز آن بود که میبایست، و بیاس خدای را در
هفت آسمان [و باز نه آن بود - آه، که دل نبود و آن بساور
خدائی.

((کجائی، نوح؟ پای بر چه داری؟ سنگر بر بویک روان []
و نوح، پیغمبر خدای، میگفت، که هرگز چنان نگریسته
بود به درد. و در در تنهائی بود و شکسته تنه ای فریب خورده
سراب. و بلعجیبی ها و درخشندگی و این دل ناتوان گشته
که در هر سایه ای می آویخت. و این دلهره کار ناتمام و فرورختن
چاره یاری که به دست بر آورده ای.

و باز هیچ از این همه نبود، مگر آن یک - تنها همان، خدای،
که نوح از او می مانده بود.

((جز تو ام هیچ نمی باید، خدایا، با زمین باز مگذار []
و نوح میگفت. اما نه همین گفتن زبان بود و گریستن چشم،
که در هفت دل کار دیگر بود. زمین، خواه ناخواه، در اوی نشست
و نوبه شدن ها و بر شدن های بر آمدن نوزده آتم بر هر تن خاک،
و راکدن دود و به گناه، و گسستن آسمان ترس صلابی پاکسی
و بالودگی. - آیشی، آزادی ...

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می پیچود، و زان پس باز او سود
و پایب آشنای بندگی:

((کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار
و نهان که بر تن خاکی نهاده ای []

مرد خدا بوسه من انداخت. برده ها در او به يك سوزده
ميشد، و گاه آنچه ميديد همان بود که، انوس [ديري بيوش
از آن به آب مييايست داد. نوح مي شکست و سر بزير مي انگسد،
از سرساري. خود را، نوح از من بزرگ را، بازمي شناخت.
يادها در او ميزيست، - خفته ويدهار، که هر يك سخني ميگفت
بزبان او، که ديگر نه سخن جان او بود. ليکن قم، از آنچه ديده
بودند و شنیده، همچنان به سرا برده، انسا نه اس ميبردند و سا
خدای نشاندهند. و در داکه به چنان خلوت فروغانک، نوح راه
نمی یافت. روزها براو ميگذشت، در نماز و نيايش، که نه حتی يك
بار دلش يا خدا بود. روز و شبش را شهر فرو ميگرفت، که همه
دفعه بود و تکاپو و ماندگی، و باز خشنودي سرشار آنچه به دست
خود بنياد کرده اي و بر آورده. و زان پس، چون آسمان روشن گشته
ايرش ناگهان پيوشد، بدگمانی بود و ترس و سراسيمگی. او ايمن
همه نام خدا داشت، که هيچ نيگفت و خشمش پنهان بود، شايد
هم که نزد يك. و شهر که آسوده ميزيست، يا خدا به آشتی، بر اعتقاد
نوح که سب و سايمان قم بود. و نوح رادل از ترس ميکناشت، از اين
خوشاوري، که او خشم خدا آورده بود، - آب [آب. و آب نوح را
خده بود و خطر، بين از آتش، بين از صافه، بين از شمشير.
بر کاره آسمان، هر سايه اي ابر نوح را نگران ميداشت، و زان
بيشتر، هر ريزش باران. و اي بسا که مرد خدا، جوی دراز
گست، آب چشمه ها انداره ميگرفت و جاه ها و کاريزها، که آب
اگرچه زندگی بود، ميتوانست مرگ باشد و تنگ عذاب. و باز چون
باران گشت ها سيراب ميگردد و آفتاب بدوستی بر شهر برمي آمد،
نوح را نيشيشماني به دل مي خليد، از گمان بد که داشته بود:
((خدا يا، توهمه بخشايی [بر اين پيروي گشته ميگير،
که نعمت ميدهی و از نشان خده و خشم در آن ميجويد.))
و نوح اشک مي ريخت و باخ نميخواست، که ميدانست که
تتهاست.



((کس آهوي رنده بودي، دينه، تا به دست مي کشيدم
و توصيد من ميگشتی، بيس روي خدا، ماء دينه، تو زميني، شخم
ناده، که مرغ چاريا در تو ميچرند و فرزند آدم را نصيب از تو نيست.
((نوب بدوستی است در چشمان تو، د ختم، همچنان که در آب
دريا. و مرا از تو نم بايد داشت، مباد که چون آتش و آب دشمن
ترياشی آن را که نزد يکري.
((سخت آواي باد است در دشت: به گوش مي رسد و بفهم
ندارد. چه کند يا تو، فرزند آدم، که تا از بهشتش رانده اند،
هر دم انتظار بيم است، از هر چيز، از هر کس.
((انوس، دينه، مهرت بر من تمام است، بدين شير و
شراب و نان که بر سفره ام می نهی. گوش بره ام تو را، که به علف
من بروي [مرا، دينه به برد باري و نگساري مهان کن، و درد
يديري، - که دردها در من است و خم ها، و بار اميد و رستگاري شهري
با من، بدین پشت و بازوي ناتوان که می بينی.
((فرزند آدم بر زمين مي رود، اما روي و ايس دارد، که
او را گله حسرت سرشته اند. دوست يا من دار، دينه، که و ايس
نگران از راه دور می آيم، و تو در آغاز راهی.
((او [چه ميگويم ترا، دينه، که توتاب من نداری، و نه
بقه در صفحه (۱۲)

مرد خدا، نيايش را، پيشاني برسنگ تفته مي سايد و اشک
ريزان خاک را نرين ميگفت، به غرور که در سرداشت - ايمن
حياب [و کار نه هين بود، که به هر سايش تن مستي خاک در او
ميدويد، - همان که درخت را به ديدار روز ميکنايد و آدمي را فراتر
از خویش.

اما فراتر بنا چار نوح را - بيخبر خدا - بپراه بود و بيگانگی،
که او صري خویش را با سدار مرزها شناخته بود و خواسته و اينک
سرگشتگی، که هم در او مرزها مي شکست. نوح به خدا ميگريخت
و راه نمی یافت. زمين به هزار دست در او مي ايخت، - خانه
و خانمان، کشت و کاريز، خون و دود قربان، نماز و آئين گشت،
و قم که او در اورش بود، و در اورش بودند به هر چيز که ميگفت
و ميگردد. و نيز آن سوز درون، آن شادي چشم و آن انتظار
جان، - دينه، دختر شهر، که بر ستار او بود پس از مرگ زن.
نوح بدو از نوزاده ميشد، - به اين دختر نروس که ميشه ايمن
ميدوشيد و تا کس هر س ميگردد و به شراب و دس رخته اش می برورد.
((برکت بردست و زيان تو باد، دينه، و بر قدم ها که بر خاک
می نهی، - و من آن خاکم تو را، دينه، به برد باري و شتانی.
و ميندازد دينه، که با من هين رنگ و بالا و خوي و خرم است که
ميناشی، که آن می بينست من که نيز بر خود پوشيده اي.
((و تو، اي کودک من که مرگ منی، مرا ياد دار، که زندگی
در من به دوراهی سرنوشت مي رسد، - همچون پيله که برد و راهی
کم است و پروانه. و بدان، دينه، که راه پروانه شدن زمان تا زمان
حيرت است و گيجی و و ايس زدن و به يعلو غلظيدن، و يك ته در کار
خود تشيدن، و در خود چله نشستن.
((و من چله نشين اين روزم، دينه، و ميترسم به تمام تن از آن
که رود روي من خواهد آمد بنا شناخت، و او مرا سخت ترين آزمون
ر خواهد بود و بي پروا ترين دار. ليکن مرا ايس از آن که در او زمين
باشم، دينه، که شدن من بايدم اکنون، نه بودن.
((و چه روزگاري مرا، دينه، بدین پيرانه سر، که در پوسته
شدنم نهاده اند و چنين به آتش تو که اخته [وجه خوش آتش
تو، دينه، که بهمين گواراست مرا و من تا جاودان جامه سيب
خواهم داشت. و با من، اين نعمت زده، - فرزند آدم.))



شهر زنده بود و من باليد، - نه بر چند و چون زندگی نرسد
و خواست و نخواست او، که شهر به خدا زنده بود و بازوي بلندش.
و شهر بيمان و بيوند بود و بنا، اميدي در او، هر دم بر آورده و ساز
دور تو برده. و شهر بپرم بود، بدگمان، که بنياد بر ترس داشت.
و ترس سايه خدا بود که فرزند آدم ميرفت، - اين به خطا گرفته
بر التزام بخشوده. و ترس آئين شهر بود، که ياد زمين دانست
و از زمين بریدن ميخواست. و در اين دوگانگی درد و دروغ، فرزند
آدم گناه می آسخت و نهانگاري. روي در مردم، هر کس به بگر بود
و با خویش ديگر. و نوح نيز، - بيخبر خدا، بی آن که خود
بداند. و نوح آن روز دانست که شراب خورد و در خواب برهنه ماند.
و بيد ايرش از ردل بود و شگفتی و خشم: آن بس که بر او خنديد،
از چه خنديد؟ و آن دو ديگر که شم داشتند و ايس روان بر -
هنگيش پو شانده، از چه می بايست شان شم داشت، که
خدا آدم را - پدر ما، برهنه آمد و جفتش را، در بيگانهی.
و او نيز، نوح، بنا که کدام معاک دروغ و نفاق در خود يافت
که فرزند را بدین اندک باز يکوشی نرين گفتم؟

اشک و درد

د قبايلو شاعر فيض احمد فيض
د هره شمير بينتو ژباړه

موسکا

گلونه له خپلې سر اوي شوي دي
د آسمان اونکې نه را تويي دي
د شمعورنا ورکه شوي ده
اوهنداري ماتي شوي دي
سازونه له غزید وروسته ورک شوي دي
پاي زيونه ستري شوي او بيا ویده شوي دي
اود دي وروغوخت شه
ليزي د دي شپې نازولي
د دردونو ستوري
پر قهقري
مخلا کوي !!
اوسوسکا !!

۱ -
در ((ارهو موهوب))
د فصل ميعاد
چون بود حالت ؟
آواره مردا
د ريا روانا
د ريا نوردا
۲ -
اي ارزناد نورو و تيريز
اي حبيبي از صبر
افراخته سرتاج تاهر
اي از تبار اولاد وارنيز
د پيشه سبز
چون شد که ره يافت ؟
شبخون باييز
درد اودردا

غزل

تاوي مخ و ته مي کوره ، ما وي سترگي به ليمه
تاوي ما وره له پيغوره ، ماوي سترگي به ليمه
تاوي تينگ شه که عاشق يي ، ماوي خه دي به د عاشق کي
تاوي غم دي لورد لوره ، ماوي سترگي به ليمه
تاوي د واره زلفي خه دي ، ما وي هر خه چي ته وايي
تاوي شپه ده تکه توره ، ما وي سترگي به ليمه
تا وي بولي دي فرياد کا ، ما وي درد د بيلتانه دي
تا وي مه کړه آه به زوره ، ما وي سترگي به ليمه
تاوي واوره که عاشق يي ، ماوي واپه زما غوز دي
تا وي وينی اوي اوره ، ما وي سترگي به ليمه
تاوي خه حال دي يونه ، ماوي پروت م ستا په درکي
تاوي مه بجه له دي کوره ، ما وي سترگي به ليمه

دو غزل از محب باشر

موايلو ناوله

بناه عشق کد امين تن است آفتوشت
زلم سبزکي برگشته دفتر هوشوشت
به هر کجا که نظر ميکنم ، توي تصوير
بياکه سوختم از دوري برو دوشوشت
شريك نم خودت کن ، شريك خوشبختي
مرا ، اگر چه که هستم دگر ترا موشت
هزار قصه ناگفته در زبان من است
کجا ست بخت بلندم ، که بشنود گوشت
مرا بخوان که شرح سبز گوي دستت
تلم شوکت و بختي ومن سيبه پوشت

۳ -
آواره مردا
د ريا روانا
د ريا نوردا
د پدي که آخر
طوفان چها کرد ؟
نه از خدا بيم
نر نا خدا کرد
آتش که بنواخت
باخشم سلی
بروي ساحل
زان ناود برين
صد تخته باره
از هم جدا کرد
وانگه به ناگه
زند يق د برين
- نخل سترون -
روسوي مغرب
سر بر سين سود
پاد خدا کرد

با تو به شوشت

بايي نمانده ام که عصايم نبوده اي
د ستس نبرده ام که دعايم نبوده اي
هر جا که شعر بود و سخن بود و سرنوشت
حرفي نگفته ام که صدايم نبوده اي
هدد کي بود ؟ آنکه بيلم د روغ گشت
شعري نرفته ام که سبايم نبوده اي
اين خنجر از کجا ست که آماج اونم
دردي نجسته ام که دوايم نبوده اي
جز دست تو نبوده مرا حجله اميد
جايي ندیده ام که کجايم نبوده اي
آه اي بهار رفته در آفتوش باد هوا
بايي نمانده ام که عصايم نبوده اي

۴ -
آواره مردا
د پدي که طوفان
آخر چها کرد ؟
د رناود برين
ني لنگري ماند
ني باد باني
د ريا نوردا
د ريا نوردا
اکون چه مانده است
از باد شرطه
جز آه سردا
دردا و دردا
دردا و دردا

نمونه اشک
ميد هد تعلم دل با دروس الفت بود ما
گينه جويي نيمت در طبع وفا تخمير ما
مصرفت دادم از کف اي جنون خاکت بسر ما
د ريبان تو کم شد نسبه اکبر ما
تا مگر صوت بند بود منفي آفتوشت
ميجورد نقاش خون و چکند تصوير ما
ما و دل در هجر گاهي اب و نغمه پر ما
خاک بر سر باد ما را اين بود نقد پر ما
چيست تخمک بناي خوش جز مني خود ي
نور ما کي نيمت باياند د ربي تمبير ما
مايل از صغراي هستي تا نيمت ان عد
خواب برغم و نيد اند کسی تمبير ما
محمد امين عامل

کمار! با توام ...

بیوش از اسطوره

ستاره های گلابتونی • بر مخیل تاریک
 و دود نشوده ای که نسیم کلافه را کم می کند ؛
 شب هنوز به نیمه نرسیده بود
 با این همه پیرترها که دیرتر باور می کنند
 در کوجه ها کوجه باغهای ما
 صدای دیو شنیده بودند
 و تو صد دانستی ، ای والا ترین کلمه ، ای روشن ترین
 که بیخوابی شبهای مرا چه ستگرانه تاراج می کند
 زیرا گوشهایم هنوز هم به سکوت عادت نکرده اند
 و هنوز هم فراموش نمی توانم کرد
 که درین نزد یکها ، در میدان سحله ما ،
 هر روز چند بار صدای انفجار شنیده می شد .

*
 ای دریاچه روبرو ، دریاچه سلام ،
 می دانم که توبه تر از من می بینی
 چه بیدادی وزیدن گرفت وجه بیرحم ترازمهیب سیل
 دریاچه هامان را بستند و نامهامان را
 از دیوار کوجه های ناشی ، بائین آوردند
 اما هنوز هم گل و شکوفه را چون میوه باور دارم
 و می دانم که روشن تنها کلمه نیست .

*
 ای کوجه روبرو ، دریاچه سلام ،
 می دانم که تونیز فراموش نمی توانی کرد
 گردن در آن راههای روستایی و روزهای آفتابی را
 که مساسایه هامان را با خود نمی آوردیم
 و آن کوجه باغها ، با همه سحله های شداد شان
 بازم بیعالم غم و ترتم قهرآمیز ما را به کوهها می رساندند
 و خنگای نسیم برف را ، از قلل مه آلود و نمناک
 در برگ برگ لحظات انسانی ما
 - هر چند نمکانه تراز نمناک -
 چه پاک و روشن زمزمه می کردند .

پرتو سلام !
 آهای ! با توام ، دریاچه بیدار !
 از کوجه همیشه ترین هرگز و هنوز
 آهای ... با تو ... می شنوی ؟ بازم سلام !
 وقتی هوا بزرگ فنا ، تیره تنگناشد ،
 بر خیز بازم جامه های گل آلود و چرک زده مان را
 در جویبار ستاره های آفتابی و آبی ،
 از غلظت شبهای بلند و شبانه های باور نکردنی
 پاکیزه بشویم و من کسم
 روی درخت زنده ترین یاد و زیباترین فریاد
 بی شک نسیم کوهساران خورشید ، خواهد وزید
 و دستمال آبی شب ، وقتی بر از گلایب شد ،
 حتی در تراکم تاریکتر از خواب محمل ها ،
 گلگهای دور و نزدیک آسمانها و زمین
 برای هم چشمک های روشن
 و بوسه های گلابتونی پرواز خواهند داد .

مهدی اخوان ثالث
 (م . امید)

شرحچه

از صفحه بوغیا را با طبر بپرون می شوم
 از همه مدارهای به خواب رفته
 سونوت دودمانم ، روزگار دوستا نم برانستم مجبور می کند
 به سوی وظیفه ام می روم ، قلمم جوان نیمه بر تقال است
 به انگفتی می بینم که می شنود و استوار است
 کوهی را می بینم که می شنود و استوار است
 به سوی وظیفه ام می روم ، چنانم بنا میارای خوانده
 ای چشم سیه ، ساکت باد
 - شمشیر من شمشیر طلائی من ! -
 آیا می توانم از صفحه بوغیا را با طبر و عروسکان بدو آیم ؟
 نوبت من است ، در زمینم ، می نوشم ،
 از بارانی که بگرد زیتون و نخل جمع شده است
 آیا من بوغیا نواده و دوستا نمستم درختی رو داداشتم ؟
 در توای چشم سیه ای ، چون گندم تازه
 در چشمهای تو گلبرگهای آزادی می خند
 توبه مرگانی چون جریب زینتی
 من در چشم تو جاری شدن رودخانه ها را می بینم
 بیرون می شوم ... نمی ترسم ... نمی میوم
 تودورگ من توان و غیرت جاری میکنی
 وقتی رودخانهها و ریزگی است
 تو مرا ، به دیدار تنگناها می فرستی
 با تونه ای از تونه ها و زینتقا
 ای ... ای چشم سیه ... ای رویوتانده !
 خیابان ، شوری خون مواسی چند
 از کنار من " ماهتاب " کودکی می گذرد
 پشت دروازه ها و زندانهای ،
 زندانیان ابد مدت
 پشت دروازه ها ... گنجشک نام را توست لکشم

ملا به دقت سره - ستاره های -
 نه دی کوستلی ،
 اول پسر لک - ده توبه زسه -
 بوهیترم ،
 خوب و خست بیه - له هسدی لاری -
 ستاره ته در نوسریم ؛
 اول غه کونگه مینه به به خبرور اولم
 ل . خاموش



جینا لولوپریوید او نقش جدیدش

جینا لولوپریوید که زمانی از محبوبترین و زیباترین هنرپیشه‌ها ی جهان بود، چند ی بیش شصتین بهار عمرش را جشن گرفت و از نسو شوق بازی در فلم بسرش زده . جینا بازی در فلم ((دختر از روم)) را قبول کرد . ناگفته نباید گذاشت که او در سال ۱۹۵۴ در همین فلم نقش ((ادریانا)) جوان هوس برانگیز را بازی نموده بود .

در فلم جدید ((دختر از روم)) جینا لولوپریوید ا نقش مادر را بازی میکند او در مورد نقش جدیدش چنین گفت : چیزی که مسود د ل جسمی من است، اینست تا معنویت خود را نشان د هم نه چهره و تنم را . در بیست سالگی گناه نیست تازیبایی فزیک خود را به نمایش بگذار ی! در فلم جدید از نقشم خوشم من اید و اگر راست بگویم خود را تازه کار احساس میکنم .

در فلم جدید ((دختر از روم)) نقش ادریانا را اکثر یس زیبای بنام فرانچسکه ویرا بازی میکند .



ارمن جگر خانیان شوک دی ؟



ارمن جگر خانیان د شوروی د ی پرولویو هنرمند انوشخمد ی چه به نری کی او د هفی جملی سخه به افغانستان کی د یومینه وال لری . او د ده برجسته اوپه زر یوری اولونه به سینما کی لکه د ((ملاقات بحای بایسد : بد لون ونکری)) ((تهران ۶۲)) ((سلام د ازه به)) او د اسی نور فلمونه د ی بروخت د باره - د هنرد مینه والوپه زرو نوکی بحای نیولی دی .

ارمن جگر خانیان بیله سینما سخه به تیاتر کی هم د ی پرولویو لیکوالو لکه تنسی ویلیام خیمائیل بولگاکوف ا د ژارد راوز نیسکی به راهو کی رولونه لوبولی دی او اتلس کاله کیبزی د مسکو و مایاکونسکی د تیاتر سره همکاری لری . وارمن د پیر لوی او توی رول د ((سقراط سره د یالوگ)) به نامه یاد یبزی اولوی رول شی د غروب به نامه یاد یبزی چه د بایبل اثر دی .



آیا رینارای جهان فلم را ترک میکند ؟

رینارای د خترینارو، هنرمند سابقه د ار سینما ی هند میباشد . وی در سال ۱۹۲۳ برای اولین بار در فلم ((ضرورت)) با راکیش روشن ظا هرگز دید و بعد از د ر - سال ۱۹۲۴ در فلم بنام (هد هو - تن) حصه گرفت . این د وفلم موفقیت چشمگیری را نصیب وی ساخت و رینارای برای تمام علاقه مندان سینما و د ایرکتران فلما بحیث یک چهره جدید شناخته شد . فلما سازان هنرش را قدر میکردند بقیه در صفحه (۹۷)

برای معلومات شما برگزیده ایم

در رقابت با تلویزیون

در سالهای اخیر ریک تعداد زیاد از کشورهای جهان سینما نشوونامی خود را مقابل تلویزیون رقابت نمایند ، همان بود که در اوازه های تعداد زیاد از سینماها بسته شد .

ولی سینما داران مبتکر برای بقای خود دست به ابتکارات جدید زدند تا برتری خود را بر تلویزیون ثابت نمایند .

از آن جمله در ماه سپتمبر سال جاری در بروکسل کمپلکس جدید سینمای افتتاح گردید که بنام بلند ((کینوپولیس)) یاد میگردد ؛ تا آتش خاموش شده تماشاگران هنر هفتم را دوباره شعله ور سازد .

در این کمپلکس مجموعه بیست و هفت سالون با ظرفیت هفت هزار چوکی وجود دارد . یکی ازین سالونها بنام ((ایماکس)) نامیده شده که دارای برده بسیار بزرگ بطول سی متر عرض بیست متر میباشد و انقدر

به تماشاچی نزدیک میباشد که تماشاچی خود را در داخل تصویر احساس میکند . سالون دیگر این کمپلکس بزرگ بنام ((شوسکن)) نام دارد در این سالون به برد بزرگ آن فلم های شصت فریم (کدر) در تانیمه

(بجای ۲۴ فریم) نمایش داده میشود تا نکت سه بعدی بدست آید .



فلم جدید

چندی پیش از طرف افغان - فلم فلمبرداری فلم جدید افغانی بنام غیرت آغاز گردید . سناریوی فلم غیرت را کارگردان سابقه دار کشور عباس شبان به همکاری فلم سدید نوشته و کارگردانی انرا عباس شبان بدوش دارد .

کارگردان فلم در مورد فلمش چنین گفت: فلم هنری غیرت بشکل سیا و سفید ۳۰ میلی متری شوت میگردد . تم اصلی فلم

بر واقعیت عینی جامعه ما استوار بوده که يك تعداد محدود مردم استفاده جو صرف بخاطر منفعت شخصی شان با آوردن مواد مخدر وارد داخل

کشور جوانان ما را معتاد میسازند در این فلم چهره های عبوس چنین اشخاص برملا میشود . در فلم ((غیرت)) نقش های مرکزی را ابراهیم طفیلان اکرم خرمی ، جانمحمد حیدری وکیل نیکبین ، ماری امیند فرید فیض ، نازی بهار ، نادر وصال بدوش دارند . فلمبرداری فلم را نورها شم امیر بدوش دارد .

کارهای منتاژود

قدیر رشیدی

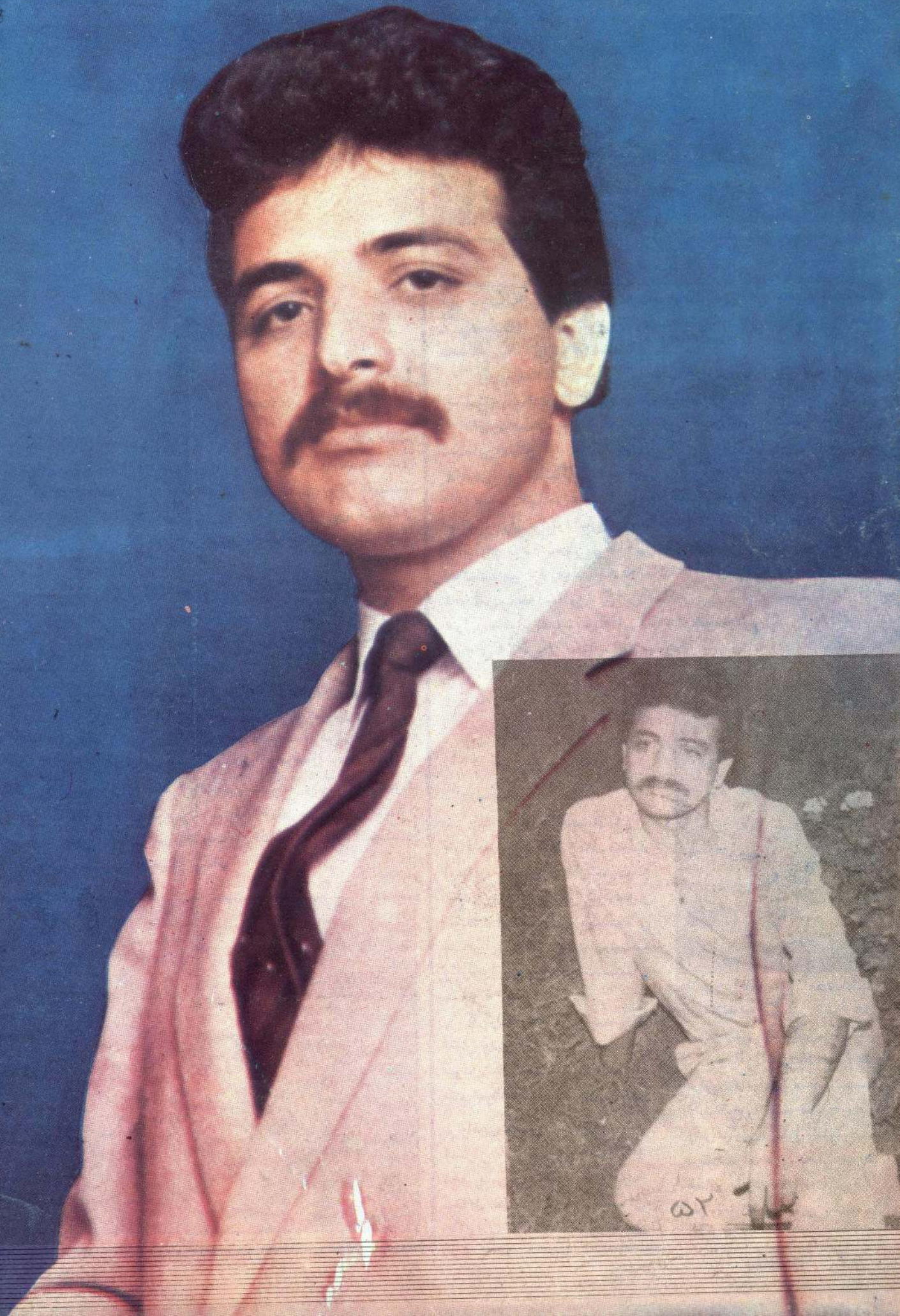
وساخته های جدیدش

از فلمهای هنری که امسال در افغان فلم زیرکار است از آن جمله فلم هنری رنگه بزبان پښتو بنام ((آخرین ارزو)) به کارگردانی واحد نظری فلم هنری رنگه سفر به کارگردانی سعید و رکزی و فلم هنری سیا و سفید بنام غیرت به کارگردانی عباس شبان بمن سیرده شده . قبل ازین مونتاژ فلم هنری تلاس از موسسه قهس فلم و فلم هنری غارتگران از موسسه ابارسین فلم را به پایان رسانیدم

هر فلم هنری نظریه روال فلم منتاژ میگردد که قبلا شات از طرف کارگردان در شوتنگ سکرت بر اساس سناریو و بدید خود منتاژ میگردد که بنام منتاژ داخلی یاد میگردد . کارمنتاژ واپس از فلمبرداری با لای میزمنتاژ آغاز میگردد .

در فلم های بیکه از ماستر شاتها و شاتهای طویل استفاده شده باشد کت کردن با انترکتها امکان ندارد . زیرا فلم از ریتم درونی خود میفتد . بطور مثال فلم آخرین ارزو و همین فلم تحت منتاژ منازم محترم واحد نظری میباشد . منتاژ این فلم با فلم اولی بر صوف ((لحظه ها)) فرق دارد . چون لحظه ها ، يك فلم روانی و روشنفکرانه بود در آن اکثر از ماستر شاتها استفاده بعمل آمده بود . در فلم آخرین ارزو برعکس اکثر شاتها نیا و یک منتاژ میگردد و من باد ست باز البته باد رنظرد اشت خواست کارگردان و سناریو انرا منتاژ مینام .



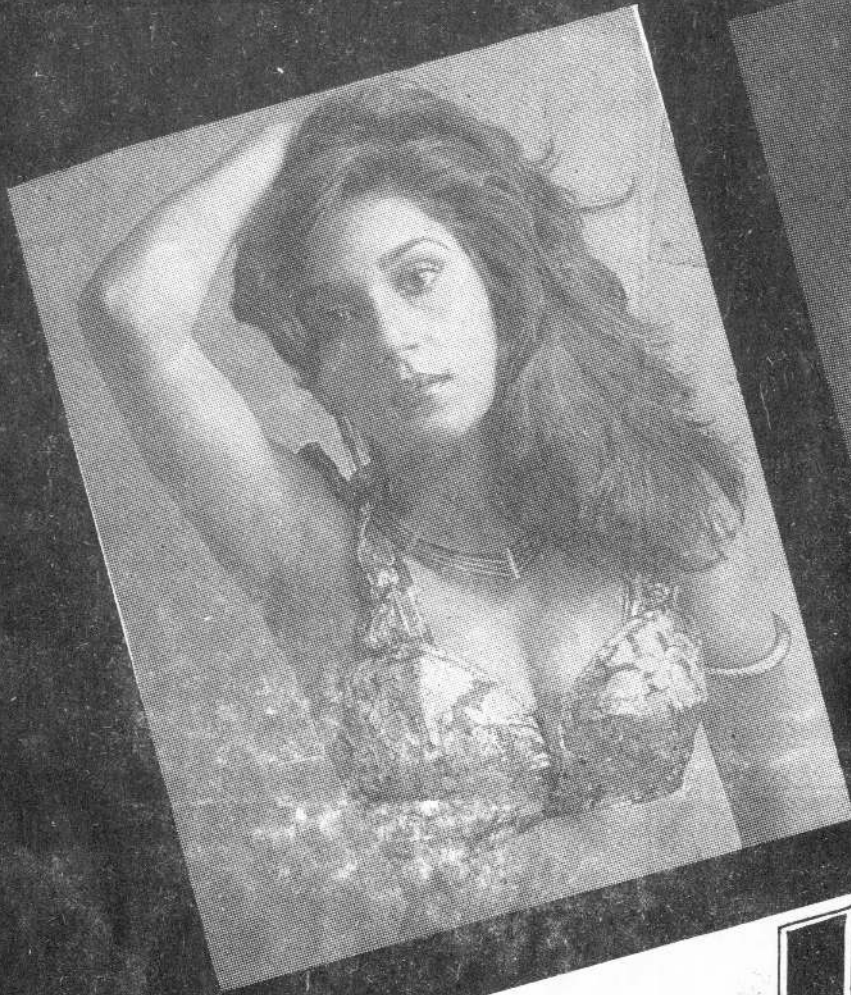




Bhanupriya: The latest contender



بھانوپریا و جیا پرادا دو چہرہ بونق سینما ہند
مصاحبہ عبد اللہ نعم نطاقی بونق رادرشہدہ ۲۰۰۱ مطالعہ ناپید



از منابع هندی

راه جدید اخلاقی

عقیم سازی جنایتکار، ستکاری برای قاتلین، عدالت و پریدن گلواین "راه های اخلاقی" را بعضی فلمها پیشنهاد میکنند

دختران تازه کار آرزوی درگیری در این بازی سیاه را بدل می پروراند. قمار ادا می دارد اگر فلان به مسایل جنسی، عشق و کینه جوی های خانواده کسی لای می آورد. علت اساسی آن بیایگی قهه نویس را بتکسار و موضوعات جالب دیگر است. هر کس در اتاق تاریک سینما در جستجوی چیز نیست. فلم بروی برده با تمایلات جنسی آغاز و با فریاد های پیاپی میاید. اینگونه فریاد ها را میتوان در فلم (زخس اورت) سراغ داد. موضوع فلم را تجاوز به یک زن تشکیل میدهد. خواست فلم ساز چنان است که دیو وحشی شهوت را از راه عقیم سازی جنایتکار از ما در آورد. آیا موضوعی چون تجاوز به یک زن و انعکاس دادن آن واقعاً وسیله سرگرمی و تفریح شده میتواند؟

عقیم سازی جنایتکار، تأمین عدالت از راه ستکاری، عقیم سازی و گلوری شیوه ناشایسته. روزگاران ما است. حرم، مخموم، جرم جنسی، سینمای ما را فر گرفته است. ظرافت مرده و داستانهای عشقی تنها شکل آنتیکار سازی افراد بی شرم را به خود گرفته است. قهه نویسان و دیگران از اندیشه های بیرونی میکنند که خواست های ما بیوس کنند و ربا باز شستی و ترس به همراه دارند.

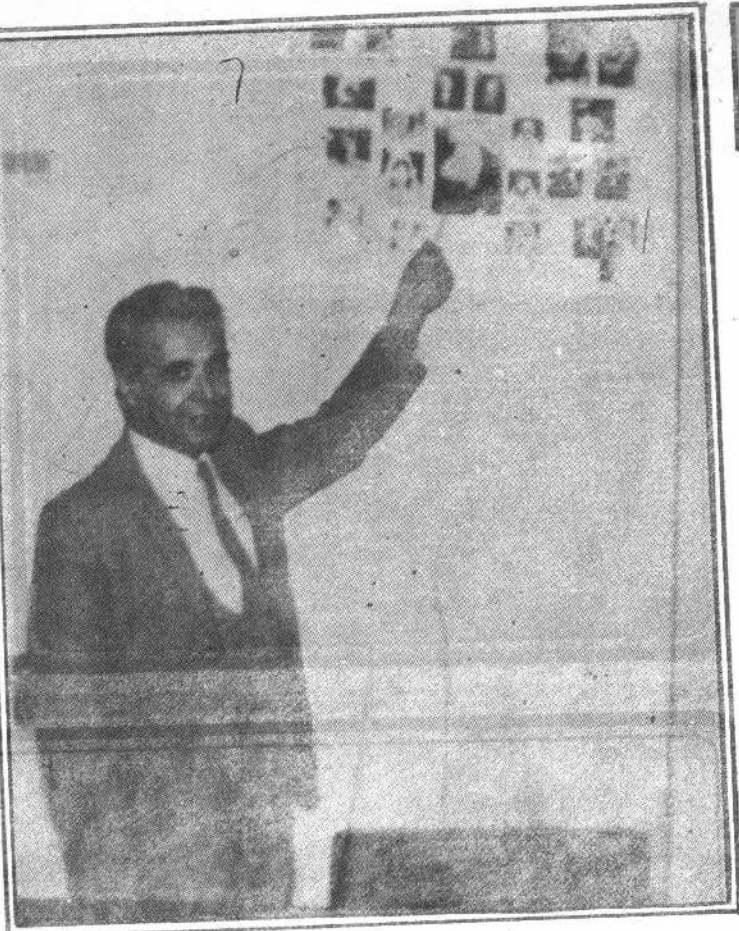
در فلمهای هندی

ترجمه از ذبیح الله



انتباهات وارد است داد آنها برای قربانیان تصورات درستی است. اما فلم ساز با وجود سانسور بعضی مطالب، برای تیرش خود باج سیل میبرد از متأسفانه اینسان فلمها بهانه پیشرفت درین جهت را بدست دایر کتران ن یگر مید هند. آیا کسی گفته میتواند که، آنها خوب به پیش میروند؟ اگر چه سکس را نباید یک موضوع ممنوعه شناخت اما فلم سازان همیشه سکس را بدون در نظر داشت خواست زمان به شکل زشت و وقیح آن یا زتاب مید هند. در مورد یک و لگرد چه میتوان گفت (فلم شکستی مستثناست)؟ بقیه در صفحه (۷۲)

مصاحبه با داکتر شریف شریفی



اولین عملیات جراحی پلاستیک

چه وقت صورت گرفته است؟

مجله سباوون چندی قبل مصاحبه‌ی راتحت عنوان اولین عملیات جراحی پلاستیک در افغانستان را موقوفانه صورت گرفت، به نشر رساند که داکتران سرویس گوش و گلو در نفاخانه میوند در زمینه اعتراض داشتند ...



خواب شما

طرز رفتار: شامخ کلاه
از خواب برمیخیزد، نشاننده
شخصیت نماست.

۱- کسیکه از تخت خواب
مهربد اساساً شخص خوشبین
است در مورد همه چیز مطمئن
است و عقیده دارد مسایل و مشکلات
همه حل می شوند به شرطیکه همه
با هم اشتراك مساعي داشته
باشند.

۲- آنکه فریاد می کشد که همه
برخیزند، شخص فعال و پرکار
بی طرف و مخالف مزخرف گوی است
دوست دارد در امور و قایم
شرکت داشته باشد و آنها را
سریعاً به گونه موثر انجام دهد.

۳- آنکه بی حال و بی حوصله
از خواب برمیخیزد، بالباس
خواب دل تنگ و افسرده به رخت
خواب میرود و مایل نیست در باره
کارهایی که در پیش وارد فکر کند.

۴- آنکه هر روزی گویند:
فقط پنج دقیقه دیگری خوابم و
بس استراحت را دوست دارد و
زنده گی راتکه، تکه می گذرانند
و از فعالیت های منفی لذت
میرد همه چیز را آسان میگیرد
و تماشای تلویزیون، غذا خوردن
را دوست دارد.

ارسالی: سیما امید از جوزجان

عملیات ها، اگر کوك ها توسط
جراح معالج بد نمود زده می شود
و نقصان دیگری به وجود می آید،
جهت زیبایی توسط دکتوران
جراحی بلاستیک اصلاح می گردد.
این دیارتمنت در کشورمان نیز،
عنقریب با سرویس جراحی عمومی
یکجا اجرائی وظیفه خواهد کرد.

سوال: نظرشان در مورد
فعالیت نخستین دیارتمنت
جراحی بلاستیک در کشور و همکاران
آن چیست؟
جواب: ایجاد ایمن
دیارتمنت برای طبابت کشورمان
غنیمت بزرگ است. زیرا قبلاً
عملیات های طور متناوب توسط
دیارتمنت های مختلفه مثلاً
گوش و گلو، یورولوژی صورت میگرفت
ولی حالاً توانده به حیث پیک
مسلك تیارز کند.

در مورد همکاران آن باید
بگویم که تلاش و جدیت آنها
نوف العاده درخور توجه است.
همین اکنون دکتورس نیلاب
و دکتور غفار باور، خیلی صمیمانه
در مسوئله با مریضان و مسلك شان
برخورده می کنند که آینده های
روشنی استقبال شان خواهد
کرد، وهم در مورد پرونیسور
فایروالت باید بگویم که کمک
و معاونت شان در ایجاد دیارت-
منت جراحی بلاستیک خیلی
موثر بوده است و من از ایمن
هم مسلك مهربان خویش، بخاطر
کمک به هموطنان ما تشکر می کنم.

- شافلی دکتور شرفی، اگر
گفتی دیگری داشته باشی
بفرماید.

- در اخیر می خواهم بگویم،
آرزو مندم این گفته هام طوری
توجه نشده باشد که گویا ایجاد
دیارتمنت جراحی بلاستیک
ناسازگام قطعاً و هرگز چنین
نیست. من در حد توان، در جهت
رشد این دیارتمنت همکاری خواهم
کرد.

فقط هدم از این صاحب
آن بود تا یک بار دیگر، بخشی از
گذشته های بر افتخار طبابت
کشور عزیز ما معرفی بدام.

کشور ما سابقه چند ساله دارد؟
جواب: نخستین عملیات
جراحی بلاستیک را که خودم انجام
داده ام ۲۱ سال پیش از امروز
بود و تا کنون در هلهوی هزاران
عملیات معالجه ای، تعداد رساحه
جراحی بلاستیک بیش از (۷۰۰)
عملیات را انجام داده ام.

در هلهوی من همین اکنون
همکاران عزیزم چون دکتور حیدر
افغان، دکتور لیزاده، دکتور
عمری و دکتور آرزو معروف ایمن
بخش اند.

سوال: بین شما آیا این نوع
عملیات ها در کشور صورت گرفته
است؟
جواب: بلی، این که تا به
می کم افتخار این بخش جراحی
را نباید به دیگران منسوب کرد
از همینجا نشئت میکند.

زیرا پیش از ما، در حدود
۲۰-۳۰ سال قبل پوهاند دکتور
نوروز علی خان، پوهاند دکتور
محمد حسین نصرت، پوهاند
دکتور عبدالواحد رشیدی
پوهاند دکتور خیر محمد ارسلان
که استادان گرانقدری بودند
و همچنان دکتور مسکینیار، ایمن
عملیات ها را به دهها هزار اجرا
کرده اند.

سوال: آیا واقعات جراحی
بلاستیک گوش و گلو را پس از ایمن
شما عملیات خواهد کرد یا خواهید
سپرد به دیارتمنت جراحی
بلاستیک؟
جواب: واقعات مربوط
سرویس خود را، خود ما عملیات
خواهم کرد.

سوال: پس ضرورت ایجاد
دیارتمنت جراحی بلاستیک
در چه بوده است؟
جواب: اصلاً ایمن
دیارتمنت باید در چوکات
جراحی عمومی فعالیت کند و بعد
از عملیات های معالجه ای سایر
دکتوران، وظیفه زیبایی
(Pecons) عملیات هارا
انجام دهند. مثلاً پس از یک
واقعه سوختگی با عملیات شکم
(یا سایر



سوال: بیش از اصل سخن،
لطف نموده بگویند که جراحی
بلاستیک چه مفهوم را رایج
می کند؟
جواب: جراحی بلاستیک
یا جراحی کاسموتیک (زیبایی)
عبارت از آن شاخه طبابت
است که کمبودها و نقصان های
ولادی و کسی را که در یک قسمت
عضویت به وجود آمده به شکل
طبیعی یا نزدیک به آن ترمیم
نموده، زیبایی دوباره شخص
را اعاده می کند.

همچنان می تواند علاوه
بر زیبایی دادن به شخص، آن
اعضایی را که توانایی کارش را از-
دست داده دوباره به کار
ببندازد.

سوال: شافلی پوهن سوال
دکتور شرفی، شما با گزارش
(اولین جراحی بلاستیک در
افغانستان ۱۰۰۰) موافق نیستید،
چرا، با رایج کدام دلایل؟
جواب:
بلی، آن صاحب جنان
توجه شده که گویا اولیمن
جراحی بلاستیک در افغانستان
در سال ۱۳۶۵- آنهم به وسیله
یک پرونیسور خارجی محتسب
فایروالت - صورت گرفته، زیرا
در آن گفت و شنود از پیشینه
این عملیات در کشور ما هیچ تذکری
به عمل نیامده است.

هدم اینست که نباید
افتخارات علمی کشور را به
دست خود به دیگران نسبت
بدیم.

سوال: پس این عملیات در

مسئله حل شده حیات در مریخ



اکاد میسین والبری بارسوکوف پروگرام سفرا اتحاد شوروی رابه مریخ ضمن محاسبه بانمایند ایزوستیا تحت مباحثه قرار داد .

مترجم : محمد نذیر (دریزا)

موجودیت حیات در مریخ ممکن است یا نه ؟

نوری نه تنها گرفتن تصاویر ویدئو را ممکن میسازد بلکه ترکیب معدنی صخره های سطح سیاره و ترکیب اتموسفر مریخ را نیز واضح خواهد ساخت . در یافت ارتباط بین اینزوتوهای مختلف هایدروجن مسود د لچسپی زیاد قرار دارد این مساله ممکن خواهد ساخت تا معلومات درباره تاریخ آب در سیاره خودمان بدست آید .
دو بخش حقایق و مواد ی که از تحلیل سطح مریخ توسط دو عراد وایکنگ امریکایی بصورت جداگانه بدست آمده است همدیگر خود را تایید مینمایند . این نکته اندکی حیرت آوراست که خاک و طوفان میتواند به

مریخ چگونه پیشنهاد می نمایند ؟
جواب : ماود انشمنان امریکایی فرستادن اتمار مصنوعی رادر - مرحله اول تا سال ۱۹۱۰ تحت غور قرار داده ایم که آن یک مسافرت جهانی به سیاره مریخ (مریخ) خواهد بود . در حال حاضر موضوع تحت مناقشه و مباحثه اینست که چگونه وسایل تحقیقاتی در آنجا ضرورت خواهد بود و مسافرت اکتشافی در یک مرحله انجام داده شود و یادرد مرحله واضح است که باید چندین کامپلکس تحقیقاتی در قمر مصنوعی که به مریخ میبرد جا داده شود که از جمله کامپلکس نوری چاپز اهمیت فراوان است . کامپلکس

بوده است . اقلیم مریخ نیز نسبت به گذشته تغییر کرده به قسمیکه زمانی اقلیم آن گرمتر بوده حتی در سطح این سیاره دریاها وجود داشته و قسمیکه ما میگویم جایی که آب است آنجا حیات است بنا . شاید اشکال ابتدایی حیات در مریخ انکشاف کرده باشد ولی پاسخ به این سوال که ((آیا فعلاً در آنجا حیات موجود است یا خیر)) مشکل است . ولی اینهم غلط خواهد بود . اگر موجودیت حیات را در آنجا از امکان دور فرض کنیم باید علاوه نمود که نقاظی از قشر مریخ که گرمی خود را حفظ کرده امکان بقای حیات در آنجا موجود میباشد .
سوال : شما آغاز مسافرت را به

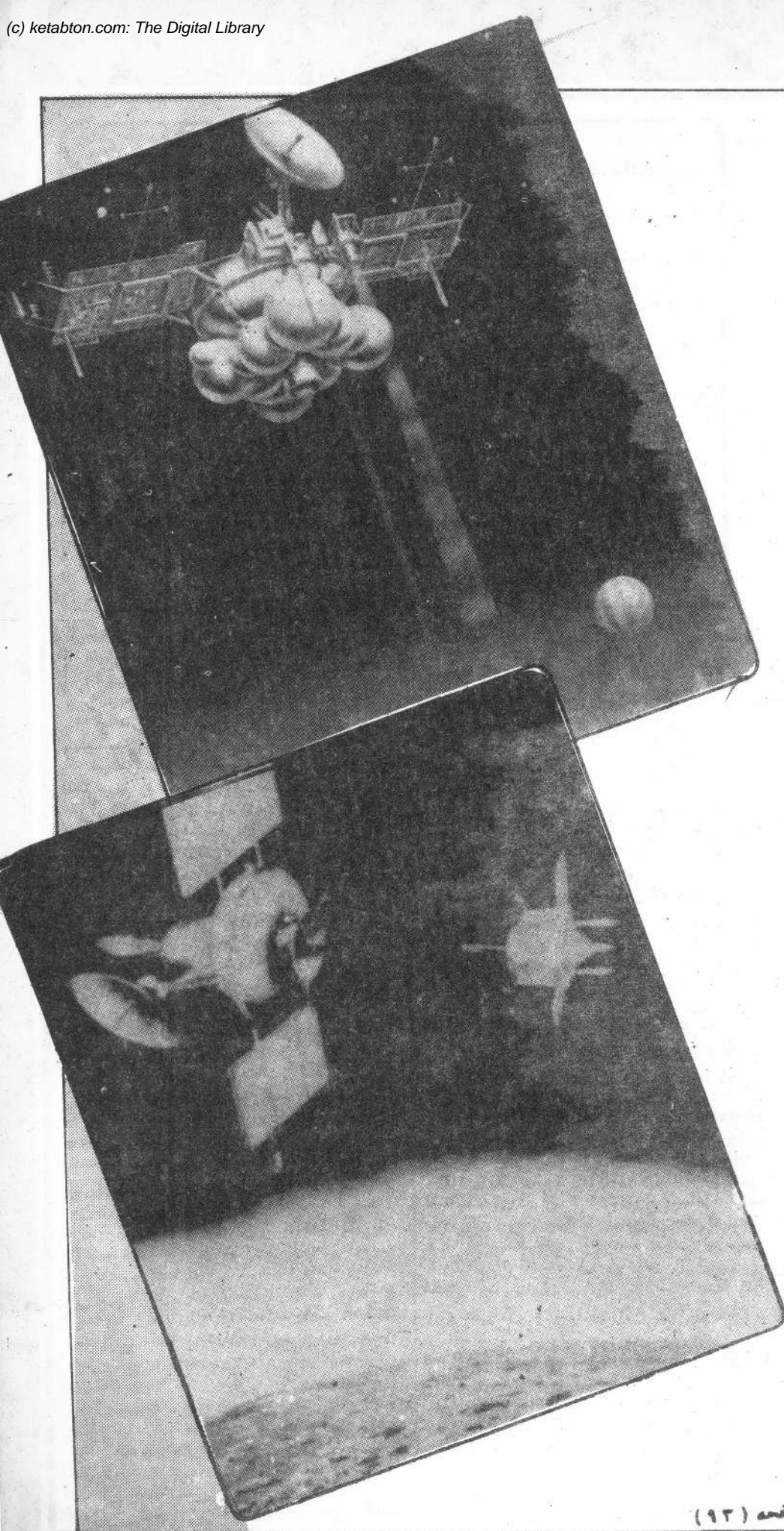
((اگر هدف ما اقماع تجارت باشد ما میتوانیم تا سال ۲۰۰۱ به کره مریخ برسیم)) استروفرنیست (فریگ ان کیهانی) امریکایی کارل سگن اعلان کرد : ((قبل از آنکه کوزمانا تاها خیلی دور از زمین (سیاره مریخ) فرستاده شود یکسلسله تدارکات در زمین تکمیل خواهد شد))
سوال : چرا برای مسافرت مذکور سیاره مریخ را برگزیدید ؟
جواب : برای اینکه در گذشته موجودیت ساده ترین اشکال حیات در آنجا ممکن بوده است .
مریخ دارای اتموسفر است با وجودیکه اتموسفر مریخ نسبت به اتموسفر زمین شفافتر است ولی زمانی این اتموسفر نسبتاً متراکم

مدتی به درازای چهارماه زمین
در سیاره مذکور دوام کند و تمام
سطح سیاره توسط خاک پوشیده
شده است.

یک راد ارتصا ویرمفصلی از -
برجستگی ها و موقعیت دریاها و
وادی های سابقه ارایه خواهد
نمود . همچنان این رادار -
معلوما ت عمد ه در مورد محصل
یا بین شدن (فرود گاه) سفینه
ها تقدیم خواهد نمود . همچنان
رادار مذکور امکان اکسری X-Ray
رادار سطح مریخ تا عمق یک کیلومتر
مساعد خواهد ساخت که به این
ترتیب میتوان عمق خاک و موقعیت
صخره های دارای عمق کمتر از یک
متر را تعیین نمود . البته از صخره
های مذکور میتوان معلوما ت راجع
به ترکیب پیکتری سیاره در یافت
نمود .

در عین زمان میتوان راجع به
طبقه همیشه یخ زده که در تحت
طبقه خاک قرار دارد نیز معلوما ت
حاصل نمود . محل طبقه یخ زده
دلالته جریان حرارت از داخل
سیاره خواهد کرد . محلاتی که
در آن جریان بیشتر حرارت موجود
باشد مورد علاقه بیشتر جهت
مطالعات بیولوژیکی خواهد بود .
این مسأله که دو عراده وایکنگ
امریکایی موفق به دریافت اثری از
حیات در محلات فرود آمد نمشدند
نباید بحیث دلیل نهایی تلقی
گردد که گویا در مریخ حیات
وجود ندارد . اولاد و محل کوچک
که دو عراده وایکنگ در آن فرود
آمد ه بودند قابل اهمیت نیست .
دو عراده فوق به فاصله ۴۰۰۰
کیلومتر از هم دور فرود آمد ه بودند
بر علاوه موجودیت حیات در سطح
احتمال کمتر دارد . ثانیاً وایکنگ
خود پروسه کار نامکمل بود . بطور
مثال در قطب زمین کاملاً غیر ممکن
است که اثری از حیات را با گرفتن
یک یاد و نمونه مجزا کشف نمود .
اما اگر نمونه در یک محل گرم نگهداری
شود میکروها در کالونی ها اجتماع
ها انکشاف کنند موجودیت حیات
کشف خواهد شد . حال امید اینهم
که قطب زمین با وجود شرایط
شدید (مشابه به مریخ) گوشه
های پنهان حیات رادار آمیبا شد .
به استناد به این دلیل میتوان
گفت که دور از امکان نیست که
بعضی اشکال ابتدایی حیات در
مریخ کشف خواهد شد و چنین یک
کشفی از اهمیت خارق العاده ای

کشفی از اهمیت خارق العاده ای (بقیه در صفحه ۹۳)



بهم خواندم که :

زیلی واول هولند دودل داده وشفته همد پگر که در شهر وین آلمان زنده گی داشتند نسبت به همد پگر بی نهایت رومانیتیک می اندیشند . هولند که شغل روزنامه ایست دارد بزودی آهنگ سفر مینماید و برای انجام مأموریتی قصد سفر را به رید و جنیور مینماید . زیلی نگران است که مبادا هولند اسپردام خوب رویان شود . اما هولند برخلاف وید سید همد که به عشق آتشپنشنرفاد ارماند . وی که در راه سفر به رید و جنیور و یکی از ایالات کشوری است کوتاهی را اقامت می گذراند ملول و غمگین رحتی به پستری می افتد زیلی خود شرا بدن ایالت نزد هولند میرماند . سرانجام هولند مصمم میشود که به سفرش ادامه دهد . هولند پس از انجام مأموریت و نه روز اقامت در آن شهر در راه برگشت به وین ، در دوسلدورف و برلین اقامت گزید او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت . وضع را دگرگون یافت . او که تحت بازرس پولیس قرار گرفت . خواست از دوستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش را جوی شود . باول هولند ، سرانجام با مری بنام روبرت فرید من آشنا شد . روبرت همسایه زیلی است . بنام های تینوزاد با من ، همپولیتزی ، ماریوتلینو ، گیزاری نوو و کارلو سامیا معرفی کرد . هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورده است . باول پس از تحمل مشقات زیاد خود شرا موقعی به همپولیتزی رسانید که وی نقش زمین گردیده و جسد بقتل رسیده اش روی اتاق افتیده بود . و اینهمه دنباله سریال :

خیابان مشجر عکاسی سم ، بهیون بارش .
 - دوباره به شهر بر میگردد ؟
 - دقیق گفته نمیتوانم چرا ؟
 راننده غریب :
 آنجا د بیرون شهر . . . من دیگر سواری نمی

یابم .
 - من این شهر را فقط در بهاران دیده بودم ، انهم در خانه ((رول)) فروشند . آثار متبقیه ، یکا میرواز کنار یک دریای سیاه که توت های پخ روی آن مرقصید ، در مقابل یک قبرستان ، دروازه های منازل و در کان و هوزل های قفل بسته رسیدم . شب از راه رسیدم بود و فقط تعداد کمی از لاتین های کاسار جاده بل بل داشتند . در راه کوتاهی برف بشکل برج ها در آمده بودند . دلنجا فقط دمای در سال میشد زنده گی کرد . تکسی فروشکان از میان غبار و دود و برف راهش را میبشود .

در آمدن یک سرن ملوان برف شهر کهنه (انتیور ۱۱۲) بر بالای یک تپه افتیده بود . اکنون دمه و - شبارکاملا شهر را بیجانیده بود . راننده جا بجا توقف کرد . برسیدم چه خبر است ؟
 - شما مجبور استید اینجا بپایه شوید . بداخل ((خیابان مشجر عکاسی سم)) نمیتوانم داخل شوم .
 - چرا نمیتوانید ؟

می بینید که دیگر سرن صاف وجود ندارد . از پنجو موتر سم را بهیون کشیدم . حق با او بود . دیدم که بداخل خیابان سه بولد و زبیکه خاک را بیرون کوت نموده بودند ، رول ها ، جرقتیل ها و کلیه های ساخته شده ، راه را بند کرده بود . راننده در حالیکه سگرتی روشن کرده بود برگشت و من بداخل بر رفاه رفتم . تا دروازه باغ خانه شماره سوم راه باریکی وجود داشت . ناگهان در یک جغرفی برز آب و بخ که اطراف آن جنگلات نور ریخته وجود داشت ، سرازیر شدم . آب بداخل پوتها رفت . احساس میکردم با ی چیم رانهایت پخ زده است . باغ شماره سوم یک دروازه جویی داشت . شاخهای درخت برای همد پگر آغوش باز نموده بودند . در هلسوی دروازه ، یک کنار امتداد داشت که انهم نهایت قدیمی و کهنه بنظر می آمد . چشم به یک زنگ برفی که زیر آن لوحه ای برنجی نصب بود ، افتید . آنجا

کوتاه قد بریدم ، از شانه های من حکم گرفت و در میان برف ها راهش کردم . ناله و زوزه اش بلند شد . یک احساس نامی ، بمن حالی میساخت که در ناپدید شدن زیلی این مرد مقرر است . خون از سرم جلوی بود . مردی را که اکنون روی برف کام زانو زده بود ، قاپیدم . خواستم بیکاره به قیافه این فراری ملمسون خیره شوم . تازه متوجه شدم که او یکمردنه بلکه یک زن بسود !

موهای ترفسید ، در گوشه پشانی اش افتیده بود . زنی بود در حدود ۳۵ سال ، اما موهای کامیلا سفیدی داشت . رخسارش باخون و برف گل آلوده کثیف شده بود . وقتی نگاهش را بسوی دخت ، جز وهم و ترس را نمیتوانست در آن خواند . در زنده گییم ابتدا چنین آثار ترس را در چهره یک انسان نخوانده بودم . راهش کردم ، بچاره تخته به پشت با پاپوش پاره پاره مندرستی روی برف ها غلتید . او که با هایش را در رموزه ها فرو کرده بود زیاد بد قیافه بود ، تکان نمیخورد و نگاه هایش راهش از من بر میگذرت . برسیدم : بگوئی استی ؟
 یک مشت شرا روی دهنش فرسود . گفتم :
 بیش ازین لت روکت میکنم ؟ بهتر است جواب بدهی . او همچنان خاموش و بی صدا بود به صورتش کوبیدم . نفسش در فشان از میان دندانهای فرسوده شده اش بیرون شد . باز هم چیزی نگفت فریاد بر آوردم : ایستاده شو . او یک کله از من کوتاهتر بسود

بد نبال ترنتی به مقصد صحبت با او آمده ام . آقایی ترنتی را می شناسید ؟ سکوت آبی وجود شرا در دوبره سرش را شورداد : سکوت آبی سکوت بمان سکوت برکشیده بود . به بیکاره در اتاق سکوت بمان سکوت برکشیده بود . در بالای اجاق سرد میک عکس آویزان بود که یک صحنه شکار انگلیسی را نشان میداد در آن شکارها را سیاهی زیادی دیده میشدند . شکارچی ها جاکت های سرخ به تن داشتند .

فریاد زدم : آقای ترنتی کجاست ؟ دود مشتش را بلند کرد بسوی دروازه کاراجاق ، اشاره کرد . او را رها کرده ، بسوی دیوار نزد یک شد . در خانه پایین برق میدرخشید . آنجا یک کتابخانه بود ، بالباری های کتاب یک چراغ مطالعه سبز رنگ ، و یک چوکسی با زودار کنار پنجره گذارده شده بود . آقای ترنتی مقابل چوکسی بازو در روی زمین قرار داشت . لباس کاملا به مود فریب به تن داشت . ترنتی دست را ستنش را بسوی گلویش برد . بود تا تکلی اش را صست کند ، اما نتوانسته بود . چون او دیگر مرده بود ، کسی به او فیر نموده بود . دود کبک با پیش از خون سرخ میزد .

من در یاد داشت ها و نوشته هام بیک سئاله تاکید میکنم ، که زیلی لوید و در زنده گی من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برایم لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده گی را دو

خدا با ما سخن است

با دستان کوچکش بالا پوشش را تکان داد . صدا زد : آن نور کرمگرم رنگر میتابید . منزل یک طبقه داشت . و چنین بنظر می آمد که پس از جنگ ساخته شده است . سبک معماری آن صنعت د لید بری نداشت اندکی ناراحت شدم ، که هرگاه کسی در منزلت بیس چرا در بر رانگشاید . بار دیگر لغزیدم و بیلو تلسو خوران بر جام ایستادم .

وقتی دروازه گشوده شد ، مردی ظاهر گشت که یخن های بالا پوشش را بلند کرده بود . با هیجان لحظه افزای بسوی دیدم . دروازه بسته نمیشد . نور خیره با بسیار تلاش خود شرا به بهیون یخن میکرد . مرد در دروازه راهمانسان بازگشود . بی صدا اوخیالاتی مستقیما بسوی من آمد . تا چشمش به چشمان افتاد ، برق زنان جرم زد و برگشت و بسوی کرد های گل شتاب مرد در دروازه راهمانسان بازگشود . بی صدا اوخیالاتی مستقیما بسوی من آمد . تا چشمش به چشمان افتاد ، برق زنان جرم زد و برگشت و بسوی کرد های گل شتاب

را بهیچا بد زله ام سازد . ایستاد شدم . اما کجا بود که توجه باز هم فریدم : ایستاد شدم . اما کجا بود که توجه کند . همچنان بد نبالش دیدم . ناگهان باهام در وسط انبوه شاخ ها گیر افتادم و بیلو میان برفها پرتاب شدم و در ران خود ، درد عجیبی احساس کردم . اشک بچشمان حلقه زد . اما سرد کوتاه قد همچنان میدوید . به امتداد دروازه باغ از گودالی که افتیده بودم با حکم گرفتن از شاخه تپه بیرون آمدم . بایک جهش به سوی سرد

باقیافه رنگ بریده ، با انبوهی از اشک به جسد بیرونی خیره شده بودم . دهن همپولیتزی بیاز بود . دندان های طلایی اش در تاریکی شامگاه کدام درخشش نداشت . صدای زن جوان که به دنبال من آنجا حضور یافته بود و لحن آرام داشت مرا بخود معطوف داشت . او که بالا پوش ساخته شده از پشت شترتین داشت معلوم میشد بستان های بزرگی دارد .

زن جوان آهسته بیخ گوشم گفتم :
 - وقتی اینجا آمدم ، او مرده بود .
 - شما چه وقت آمدید ؟
 - لحظه ای قبل از شما .
 - در صورتیکه او قتل رسیده ، بود چه کسی در رب منزل را بر روی تان گشود ؟
 - زن جوابی نداد .
 - قیافه جسد را کثیف و پوستال یافتم . کسی خون اطراف دهنش که دیگر خشکیده بود ، دیده میشد .
 - لحظات طولانی بسوی هم بدون یک کلمه تبادل سه سخن ، نگریستم . یک سکوت مطلق در اتاق مستولی گشتم .
 - باز پگر برسیدم : چگونه مستقیما اینجا آمدید ؟
 - در حالیکه اولین پرسش را بر زبان آورد :
 ((شما چرا آمدید ؟))

در قیافه اش مجددا جان تازه دیدم . بر سکوت مستولی شده قالب گردید . و آنکسی در د فاع از خود برآمد :
 آقای ترنتی میخواست با من صحبتی داشته باشد .
 آنگاه بسوی جسد دید . بعد نگاهش را بسوی من برگرداند .
 بلا فاصله از نو پرسیدم :
 - دقیق نگفتمید . اینجا چه میخواستید ؟
 در حالیکه سرش را بیز افکند . بود . شمرده شمرده گفتم :
 خود شرا بمن تلفون کرد . بلی بعد از ظهر بیوز ، در وین . . .
 - در وین ؟
 - بلی . اساسا من در وین زنده گی دارم .
 به من تلفون کرد و گفت که کار اجلی با من دارد .
 - و انمود نساخت که پیرامون کدام سئاله میخواهد با شما صحبت کند .
 - او در خلال صحبتش فقط بیک نام اشاره کرد . به زیلی لوید
 با شنیدن نام زیلی لوید وضع من دگرگون شد . تیز تیز بصورتش خیره شدم .
 او ساکت و بی حرکت ایستاده بود .
 تکرار کردم : زیلی لوید ؟
 - بلی . مگر شما با این نام آشناستید ؟
 حرفی نزدم .

ست داشتیم . زیلی لوید و راه مضمون بزرگی در زنده گی من داشت ، من پرسیدم ، لحظاتی آغازین آشنایی ما ، همه در صلح و مصیبت بود . در صلح میخوا بودم ، در صلح عشق میوزیدم و در صلح کار میکردم . زیلی برای من یک کاتولیک خوب بود . هر باری که میخواست همراهی بشد کلمه ای کاتولیک ها بریم ، همراهی اش میکردم . و او آنجا نیز در کلیسا حرف کشیدم . حرف ه عوت به صلح و مصیبت و محبت بود .
 و این ستایش را که می شنیدم : ((خداوند ! تو در برابر عصیان ما ، به مصلح ارمان میدهی))
 بر ا به شوری آورد .

من به نیکی دریافت بودم که زیلی درک نموده بود ، زنده گی بدون محبت حکم مرض سرطان را دارد . همچنانیکه در بی ماراجون سرطان کشنده میدانست ، عشق بی همتا پیش نسبت بمن و مصیبت های بیگانه من ، این نوید امید داد که زیلی ولو هر جایی باشد ، در صورت زنده بودن چنان فکر مرا بخود دارد که هو را برای تنفس و زنده ماندن من ، اما اکنون با ناسازگاری من نوشت دست و پیر میزند . با حوادثی که شاید مراد رخسود پیچند .

من در یک شام خفته کن ، در برابر جسد همپلیو ترنتی در کتابخانه منزل ، در خیابان مشجر عکاسی سم در زالسبورگ ، با ناشکیبایی در عالم تفکر سه حزن نوشت شومی که فراراهم رسیده بود غوطه ور شده بودم . کنار جسد تا جرسینجات از زم ، زانو زدم

حالتش قیافه کوچک ، پت رشته موهای سفید غیر طبیعی اش ، چشمان آبی نیلگون ، پستانها بلی بلی !
 مگر چرا بعضا موجودیت ناگهانی آدمها اینهمه تاثیر بسخشد

کوشیدم کمی بخود پیام و احساسات را کنار بگذارم . دریافتم که این زن حسادت و اشتیاق مرانست به زیلی تعجب میبخشد .
 او بلتفت شد که زیلی لوید چه مناسبتی با من دارد . من پرسیدم :
 آقای ترنتی را از کجا میشناسید ؟
 او دندانهایش را از فرط هیجان واضطراب جویید . بلا معلولی گفتم :
 - نه میخواهید چیزی بگویند ؟
 - باز پرسیدم :
 - نامتان چیست ؟
 - پترا ویند ؟
 - پترا ویند ؟
 - و نام شما .
 - مرانی شناسید ؟
 - فکر میکنم در گذشته شمارا دیده ام . اما کجا ؟
 - راستی شما اکرا سینما میروید ؟
 - بلی !
 من مشاور و منتظم لباس هنرپیشه های سینما ام . در وین مالک سالن بزرگ مود بوده و در سرفلمی نام مرا با حرف درشت می اندازند .
 - خانم ویند . شما چرا از جسد گریختید ، چرا به پولیس اطلاع ندادید ؟



چونکه آرزو داشتیم باي مراد لین ماجرا بیجانند ، من میترسم ؟
 - از چی ؟
 - خودم هم نمیدانم از چی . آيا شما هیچگونه ترسی در رینا به ندارید ؟
 - چرا ؟
 در لین میان چشمانم به میزی که آنسوی جسد قرار داشت روی آن تلفونی گذارده شده بود ، افتید . شتافتم و از کتاب رهنمائی تلفون که بعلوی تلفون بود ، نمره ای انتخاب کردم .
 پیترا سراسیمه پرسید :
 - شما کسی میخواهید تلفون میکنید ، کجا ، برای پولیس ؟
 - آزانسوسید ای م مردی بگو شم رسیدم ؟
 - بفرمایید . دفتر پولیس زالسبورگ (()
 - اسم باول هولند است . لطفا ما مریون تانوا به خیابان مشجر عکاسی سم بفرستید . اینجا یک قتل صورت گرفته است .
 - نشود . مست بود ، زیاد نوشیده باشد ؟
 - نه . اینطور نیست . بشنویید یقینا اینجا مردی بقتل رسیده است .
 - صدای آنسوی گوشی لحن جدی تر گرفت :
 - پس آدرس را دقیق دیکته کنید .
 - وین آدرس را تکرار کردم .

قد کوتاه‌های شهرما



بقیه از صفحه (۱۲)

چه مشکلاتی: (در شعبات ما به فرزندانتاب نرسید آب نداری، جایی کار تنگ است، در طول روز در باران آب دارد و گاهگاهی هیچ ندارد و...) گفتند که ما هم از همین حرف‌ها زیاد شنیده‌ایم اما باید دید، مرد قد کوتاهی که به حیث مستخدم در وزارت مخابرات کار میکند در مورد انواع قد کوتاه‌ها چنین گفت: (۰۰۰ بیابان مافوق کوتاه‌ها هم از هم فرق دارند، آناییکه قدشان از حد زیاد بخت است، صد مرده نام دارند، به همین ترتیب قد بلندترین ماکه کمتر از یکمتر و نیمه سانتی است ۶۰ مرده، ۸۰ مرده، ۷۰ مرده و تا ۳۰ مرده و ده مرده نرسید...) - خودت چند مرده هستی؟ - (من ۶۰ مرده هستم...) قد کوتاه‌ها در هر جاییکه هستند همیشه اطرافیان شان از آنها راضی اند، اینها آدم‌های متحمل، شکیبا، وظیفه شناس و مودب استند. زنده‌گی شان در فامیل‌های شان نیز آنگونه است که در محل کارشان.

پایه د (۲۲) مخ

چرا می‌مطرح کرده؟ - تاسی د به سند زبانی کید و د باره د به غز د در اول ترخندنگ بل کم خصوصیت لاری گه اوزکته؟ - که چیری یوه بیخله به بنایست ولری اود هغی به خوا؟ - بنکلی ملی جامی به تن کړی په عین وخت کی د بنواخلاقوا لور کرکتر خاوند ه وی نو د ایغل به پیره بیه د قدر ویر اوبه زره پوری وی دغه راز که یوه‌نرمند د به غز په خواکی بنکلی شعر د موسیقی متنا- سبواالاتو میره روایی او همداشان د نورو ویر و خاوند وی نوهغه وخت ده ته یوه سند زبانی ویلای شو. باید وایم چی بیه سند زبانی مثال د بی قالیته لری چی به مزور د وخت خیل بیه والی اوارزنت په اثبات رسوی ولی هغه خوک - چی یواخی نوم بی سند زبانی وی اوس به مثال د سترنجی وی چی د لیز وخت به تیرید و سره خیل ارزنت د لاسه ورکوی او خرابیز یواخلک بی ژرد کوی د مخی لیری کوی او هاخوا د برگانوبه کوللی بی غورحسوی - ستاسی نظر د هیواد د نقشه - موسیقی به هکله خه دی؟ - زه بخانته دا حق نه ورکوم چی د هیواد د موسیقی به هکله وگریم - ولی د یومحلی سند زبانی بیه توگه نظر ورکولی شم چی په دی اوه - اتوکالوکی د افغانی کلیوالسر

هسی همزولو ته ژپیزی...

موسیقی د وړانید واود منعه تللو د باره د ویره کارشوی دی چی که دوه د ری کاله نور داسی کار ورته وشي نو پور او تبه به د راد یو - افغانستان په تالارکی د مجسمی غوندی ایبسی اویابه تری خاکستر دانی جوړه شی او ویل کیزی به چی د ایووخ د موسیقی الات وو همد اوس به راد یوتلو بیزون کی هغوسند زبانی ته چی ژوندی - سند ره بی د اویاوخه اخیستی وی اویا پیر نمونه انتیک اوزموز د عنعناتو او اقتصاد پر خلاف قیتمی جامی بی به تن وی چی داسی سند زبانی ته زه د هیاهوی یوا د رب و د یوب سند زبانی وایم هر راز شرایط برابر دی ولی هغوسند زبانی ته چی په خیل ملی لباس کی فولکلوری سند ری وایم هیخونو شرایط مساعد نه دی که دی داسی فکر کوی چی خیل لباس او فولکلور بربینودل اود غرب پیروی کول تکامل دی نو د اتکامل نه بلکی د خیل کلتور ورکول دی - تاسی د کم سند زبانی سند ری خوینوی؟ - په فولکلوریکو سند روکی می د خا قوه بافی، هماغهنگ - صدفرتولگی به غزل کی -

رحیم بخش او هم می د ترکسی سند زبانی اتاخان سند ری - خوینوی؟ - په خیلوسند روکی کومه یوه خوینوی، ایاخلی سند ری اوری؟ - ((ارمان دی ارمان د نیافانسی ده...)) او ((د آزاد یخا وره د اد نیکمرفی خاوره...)) - سند ری می خوینوی؟ زه د خیلو سند رو اوری و خه لذت نهمم صرف هغومره بی اویم چی خلاوی اونواقصی وگوم اوسم - خیر د خیلوسند رو د زمزمه کولو سره مواری یکی خنکه دی؟ - په لور غز خاندی اویا بی: پدی هکله د پیر نژدی اریکی لرو همیشه حتی به مویرکی هم بخان سره سند ری زمزمه کوم - هنری افتخارات موخه شی دی؟ - زما هنری تخفه اومدال د خلکو ورین تندی، خند او خوینی ده - تاسی که د خیل شخصی ژوند به هکله موز ته معلومات راکری بیه به وی - یو واده می کړی، پنخه ماشومان لرم، به مینه سره ژوند کووارد خیل ژوند خخه راغی م - خدای دی خیر کړی، د د و هم واده بند و بست خوه نه کوی چی

ومویل ((یو واده می کړی دی)) - زه به هیخکه د اغلطی ونه کرم که یوهنرمند دوه ود ونه وکړی نو د موسیقی هنر د لاسه ورکوی او توله ورخ به د خیلو بنحو به شخره اخته وی - تاسی غواړی چی ستاسی زامن راتلونکی کی ستاسی به شان سند زبانی شی؟ - نه، زه می اولاد همیشه دی - لاری خخه لیری ساتم، هیخکه د موسیقی الات په کورکی نه زدم، بیریزم نه چیری چی ماشومان می یکی گوتی ووهی اومینه بی ورسره پیدا شی، بخره د الازره پیره ستو- نزی لری، لمیوی خوا د هنر ساتل، د خلکو د زړ و نوساتل او د ملی خوا د راد یوتلو بیزون به محیط کسی تحینی ناوره شرایط، نویوسند ری فار پی باید د پوره حوصلی خا ونه وی، زه غواړم زامن می د اکثران اوانجینیرشی، اود امی یواخینس هیله ده - غواړم یوخه درته به خیل زره ووایم او هغه داچی: مایه ژوند کسی یو واره جننگ - مایه ژوند کی یو وار جننگ - کړی دی چی د پیری بنیانه م، او هیخکه می دا بده خاطره له یاده نه وی، بخره زه یوهنر - مند می اوزه پدی عقیده م چی د هغوسند له خولی خخه باید پدس خبری او سند ری ووهی نه بد الفاظ، نو بخره زه وایم چی



هنرمند کیدل او د هنر ساتل یو گران او د ستونزو لک کار دی. به بای کی وای: ستاسی به مجلسی سر بیړه دلته نوری مجلسی اوریخیانی هم چاپیزی ولسی تراوسه به کوی مجلسی اویا به کوی ورخیانی کی له ماسره مرکه نه ده شو، داچی تاسی ما ته د یوسند زبانی به سترکه وکسل اومرکه موراسره وکړه کورودانس وایم اوستاسی د دی احساس خخه پیره د پیره مننه کوم.

آبامردان...

بقیه از صفحه (۲۱) گونه استاد معتبر و موثق وجود ندارد، با وجود آنکه عده ای از محققین بر واقعیت عقیده بر آنست که نظریه تکوین خودی در شرنیزمکن است. در واقعیت امر، چنین به نظر میرسد که فرضیه تکوین خودی ((معجزه)) ابستنی مصومانه را بشکل خیلی ساده آن توضیح میکند، گرسنگی، فشار روحی و عوامل دیگر منکست از گمانیز زنی را شاید تحت تاثیر قرار دهد که در نتیجه آن بدون وجود پت سرد ابستن شود. هر چند باید خاطر نشان سازم که تمام مشاهدات موجود علمی نشاندهنده آنست که تکوین خودی همواره پدیدایش جنس ساده را بدنیال داشته است. علت آن اینست که جنس لانم است تعیه کند. علاوه - تکوین خودی اغلبا به ششمنی دقیق خود مادر منتج میگردد. در نتیجه باید گفت که تکوین خودی نسل بشر صورت کسل مسئله ایست که درباره آن تا هنوز کمتر میدانیم.

کرایبی و پینتان

راویروسی دیوسته نازیری د خلی یوی پلی خورلندی به مرسته له سینگارخای خخه کرای و پینتان واخستل او هغه بی خیل لغز سر راواچول، خود کوشی تولو اوسید ونکو به لغز او بونو بی سرکی لیدلسی وه، چی په دی حساب د کوشی اوسید ونکو د خند انوی مضمون جوړ شو، حتی تردی چی یومازد یگر د کوشی هلکانو یوماشم ته بیسی ورکړی وی چی کورته د ننوتلو به وخت کی د د روازی ترخرا ورته ودرغزی او د سرو پینتان ورغشی کشر کړی، له دی بیسی دیوسته به نازیری پیره لزه له کوره راوتله. که به هماغه میاشت کی دوی له دغه کورته کوه نه وای کړی، او پلاری د بنار په بله ناحیه کی کوی کورته وای نیولی، نونازیری به د کوشی د هلکانو انجونو له لاسه لیونی شو، وای، خوتالی بی به دی پیدا ری وی چی د پیرزی له دی کوشی کوه وکړه، په بله کوشه کی نازیری چاد گنجی به نوم ته پیژندله، د هغی کرای و پینتو چی به اوزوی براته وود کوشی د پیرموانان به جان پس ورکشول، نونازیری د سینگارخای د کرای و پینتانوله برکه پیره وور د کم نوی مسوان سره کوزه وکړه، کم هم د عدل به خیر د نازیری به کوه، کوه -

زلفوزی و پایلی و، که خه هم دغه اوز دی زلفی د نازیری خیللی نه وی، خود دی د جگی اود نگر و نی له بنکلا سره بی مرسته کوله، هغی خو خله د سینگارخای له خاوندی شیخه غوینشی ووچی دغه مصنوعی وینته ورباندی ویلوری، خود سینگارخای خاوندی د دی غوینته ردوله، او وپینتان به بی په کرایه ورکول. د ری میاشتی د کم او نازیری له کوزدی نه وی تیری شو، چی کم د واده نغاری وونگولی، د واده به ورخ نازیری د نورسینگسار ترخنگه له پخوانیو کرای و پینتانووخه اوز ده وینته په کرایه واخستل، د واده مراسم د بنار په پوهوتل کی ترسره کیدل، د زرم او ناوی کورنی او رابلل شو، خیل خیلوان د واده به مجلس کی حاضر وو، خوینی اوخند اگانی، سند ری اوزکنا گانی روانی وی چی سند لاسه د سناز نغمه واوینته اود ((اهسته بو...)) نغمه او سند ره د هوتل په سالون کی پورته شوه، د سند ری به بدرکه زرم او ناوی لاس به لاس سالون ته راننوتل، د نازیری اوز د زلفو چی به اوز وی هاخسوا د پخوا پرتی وی، جاته د دی وخت ته ورکاوه چی د دی به بدرنگه خیره دی خبری وکړی او پای ورته به لومړی نظر بام شی، کله چی کم اوزان سرری د هوتل په سالون کی خیل تاکی عیای ته پورته کیدل نو د نازیری به جته قد بوری د کم لندی بونو وی ونه دوسره تپته وه، چی تابه ویل گوندی نازیری کم ماشوم له کوش نیولی دی، هغه وخت چی زرم او ناوی به خیل تاکی عیای کیناستل اود خانگرو

مراسموه ترخ کی بی د ویل به خوله کی د کیک توته ورکوله، نازیری د کیک توته راپورته کړه، او غوینتی بی چی د کم به خوله کی بی ورکړی خولاس بی د کم وازی شو، خولی ته ونه رسید، بخره چی هماغه لاس بی په پوره شدت د ((آخ)) له یوی چیخی سره د سرو پینتانو ته پورته شو، له نازیری نه په دی شیه کی د سخت سوی او درد له لاسه د سینگارخای کرای و پینتان هیوو، اوه غیرگونو کوی وپینتان لاسره راکش کړل، کله چی مصنوعی وپینتان د نازیری له سرته لیری شول، نوهرجا ولیدل چی هغه د خوشیو بخوانی ناوی نه ده، چی اوز دی - زلفی بی په اوز ولکه تورنما ماران کړی وی راچوړندی وی، بلکی هغه گنجی نازیری ده، چی په زار کورکی د کوشی هلکانو دغه نوم ورباندی ایبسی و. نازیری له درد او شرم خخه بی حاله شوه، اوبه هغه میز چی کیک ورباندی ایبسی و راپورته، د هوتل په سالون کی د خلکو غری پورته شو، او سازیانوساز ودراره، کم د دی بیسی به لیدلو سره د واره لاسونه سترگوته ونبول، ازلکه وچ لرگی به خای پاتی شو. د نازیری مور چی د یاد گاری عکس له باره د خیلی لوپ ترخنگ ولاړه وه د نازیری له نوکی کرای و پینتان راکش کړل او غوینتی بی چی بیرونه بی دلورده سز ورواچوی، خوه دی شیه کی د وینتوله منخ خخه شخه لکی لرم، د هغی به لاس کی راولویده، دا هغه لرم و، چی یوشیه د خه بی ناوی وچیچله، د نازیری مور وپینتان به بخره

وغورخول اوبه ویره بی چیغه کړل چی: - لاسم... په لاس پوری نبتی لرم بی هم له وپینتانوسره به بخره وخانسه، کله چی وپینتان به بخره ولویدل، نو د و هم لرم هم ورغشی د واده - تاشی ته راووت. دا هغه لرم مان ووچی د سینگارخای به د یوال کی بی د راخرو ول شو، کرای و پینتانو به بیج کی حاله جوړه کړی وه، یوازیل به بوتانو باندي لرم مان ووزل او خوتنو نازیری خواره کوشی به داسی حال کسی چی د راوتلو سترگو توراوسپین بی تلل راتلل په بی هوبنه جان پورختون ته پوره. د واده خوینی له یوی خوا په غم اوله پلی خوا د دی عجیبی - بیسی به لیدلو سره به خند اوتانو ویلید له شوه، د کم سور د ناز- بری له مور سره کوشی به کوشی شو، وه، او ویل ته بی بیخوړونه سره ورکول، په همدی کنش او گیر کی یوی زری بنخی چی د زرم له خیلوانو خخه وه د کرای و پینتانو بیه هغوی د لپ مانوبه لیدلو یوسور اوسیلی وکړ او ترخنگه پلی زری بنخی ته بی ویل: - ترخدا ی می جار کړی خوری... بخوابه چی مونزه کورونوکی سرو نه چوتی کول نو یونیمه سیزه اوریجه به په وینتوکی پیدا کیده، خواوسد ((ارایشگاه)) به کرای و پینتانوکی لرم مان پیدا کینسی لرم مان.



مارگریت شبوت خبرنگار سیاه و سفید از برلین گزارش میدهد

از استعداد قایم به قهرمانی المپیا

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - ساده و آسان است - چون مساله تربیت بدنی و سپورت حق الاختیار یک تشریح خاص وجد آگاهانه نبود، بلکه بدون محدودیت برای همه قابل دستیابی می باشد.

در آلمان د موکراتیک تقریباً ۴۰ هزار نفر یکی عضو اتحادیه سپورت جمناستیک می باشد. دولت آلمان در تربیت بدنی و آموزش جوانان تربیت بدنی، تمرینها آموزش جوانان سپورتی توجه خاص میدول میدارد و همچنان دانش و مقررات سپورتی را حمایت میکند. این شعار رایج است: (هیچ استعدادی نباید ضایع شود) می بینیم که این شعار چگونه در عمل پیاده میشود. ۹۰ فیصد اطفال دارای سن ۳-۶ شام کودستان هستند. یک بخش عمدتاً از یورو-گرام روزمره آن هارا جمناستیک و بازی های سپورتی احتوا می کند. در تمام موسسات تعلیمی از مکتب متوسطه تا موسسات تحصیلات عالی، تربیت بدنی جزء مصامین حصی پروگرام درسی می باشد. و استادانی که در درس می نمایند دارای تحصیلات تخصصی در رشته فوق می باشند.

همچنان برای هر کودک زمینه مساعد است که در هر هلی تربیت بقیه در صفحه (۹۵)

د ر شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - سازمان ورزشی آلمان د موکراتیک که بنام اتحادیه سپورت و جمناستیک یاد میشود، ۴۰ سالگرد تاسیس خود را تجلیل نمود. این روز با بازگشت موفقانه تیم های آلمان د موکراتیک از المپیا تابستانی سول مصادف بود. آلمان د موکراتیک با وجود کوچک بودن ساحه جغرافیایی و داشتن امکانات محدود انسانی و مادی و نتایج و موفقیت های شگفت انگیزی را در عرصه ورزش نصیب گردیده است. ورزشکاران آلمان د موکراتیک در بازی های المپیا تابستانی وزمستانی ۲۱۲ مدال طلا، ۲۱۱ مدال نقره و ۱۷۷ مدال برنز بدست آوردند. بر علاوه آن تا کنون ۳۴۱۲ مدال، و مدال قهرمانی جهان و اروپا را نصیب شده اند. گرچه موفقیت ورزشکاران آلمان د موکراتیک در سطح جهانی دیگر یک مسئله غیرعادی نیست، با آنهم مانند گذشته در مورد امر موفقیت شان سوال های زیادی مطرح میشود.

بعضی ها این غور نگر می کنند که تمرین ها و دانشمندان سپورت آلمان د موکراتیک کدام (فورمول اسرار آمیز) را می دانند. در حالیکه توضیح این پیروزی های بسزرگ



از (۹) نفر تجلهوزنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر - تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند. آنها از دانش مخصوص در -

زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند. از همه اولتر درین مکتب می شود آموزش عمده می باشند که البته ایجاب مصارف هنگت و متفاوت را می نماید. اضافه تراژنسیف این شاگردان تمام روز را در مکتب سپورتی می نمایند، به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیبلیه ها بسر می برند. زیرا این مکتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند. این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع میشود.

گزارشگر از مکتب کمکی مخصوص که بنام پستالونسی می است باز دید عمل آمد، این مکتب در براندسبرگ در (۹۵) بقیه در صفحه (۷۲)

چگونه میتوان زنده آگی کرد؟

۷۵۰۰ طفل در ۴۷۳ مکتب مخصوص تعلیم و آموزش می بینند این اطفال شامل کسانی اند که خواست شغلی و بینائی ضعیف داشته می باشند و همچنان آنها می که کر، کور، گنگ، کند ذهن، اند، تربیت و آموزش می شوند. تمام مکتب مخصوصاً غرض آموزش اطفال مذکور پروگرام ویلان درسی را مانند سایر مکتب عمومی متوسطه تطبیق می نمایند تا در آینده راه تحصیل و پیشرفت برای شان باز باشد. صرف در مکتب ۸ صنفی کمکی و مکتب برای کرها پس لان پروگرام درسی ویژه می تطبیق میگردد. همچنان باید گفت که این مکتب دولتی می باشند. درینجا تعداد شاگرد هر صنف تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

تعلیم افتد اما تیکه در زمین سپورت در کشور، کور عمل می آید مطابق مواد قانون اساسی آن می باشد. (هر کس حق تحصیل را دارد) یعنی کسانی که به جسمی مبتلا هستند بنا بر نارسائی روانی و جسمانی نباید جدا از دیگران و تجرید شده زندگی بسر ببرند بلکه باید مانند دیگر اتباع امکانات کارولت بسر بردن از خویشی های زنده گی را داشته باشند و مطابق به استعداد خویش شخصیت خود را بنا بر توانمندی این چنین اهداف که در بالاد کر شد، اولتر از همه مورد تأسیس آموزشگاران، اطباء و اشمنان قرار گرفته است. در حال حاضر از جمله تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

چندی قبل در آلمان د موکراتیک کنفرانس درباره د پکتولوژی (علم معلولیت) برگزار گردید. درین کنفرانس متخصصین انسانی نیز اشتراک نمودند، تا با تجارب ج آلمان در زمینه آموزش هم رو سیع اطفالیکه دارای نارسائی های روانی (بسیکولوژی) و فزیکسی (جسمانی) می باشند، آشنا شوند.

به لب حرف و به لول فـریاد دارم ... مرزاقلم ...

بقیه از صفحه (۱۰)

هنرمند محبوب فرهاد دریا که درین روزها از او کمتر خبری بوده است، در استان (مفقود شدن) خود طی

مصاحبه "غضب آلودی" با مجله (جوانان امروز) ظاهره سبب را در یوتولویون خد احافظی گفت، به دشواری پاسخ می یابد. اما با آن هم ماسمی می نمایم به دنبال جواب انتقادات او به رادیو تلویزیون رفته و جوابی این سألنه همی که چرا شرایط لانم برای نشر آهنگ های فرهاد دریا وجود ندارد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های انفرهاد در ریا را که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

"هنرمند سازست که بانراز وفورود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر مبتد لست یاوالا هرد و نتیجه سیرطیچی جامعه خسود تن می باشد، آب و نان فرهاد هایم حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان مید هسل و من آنچه رامی بینم، دوباره پس مید هم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین و وطنی ترین سرود (مولاعلسی) من سانسور شد. چراترانه (علم گنج) نپید گردید به خاطر کرد ام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود؟؟" برای پاسخ به ایین سوات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شم و در زمینه طالب پاسخ میگردد. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

تلویزیون دریافتیم. سید یعقوب وثیق معین وزارت اطلاعات و کلتور که با صمیمیت را به دفتر کار خویش بدیوقت به سوات ما چنین پاسخ ارایه نمود:

محترم وثیق بر خورد زادیو تلویزیون در رابطه با استعداد های جوان چگونه است؟ مسوولین را دیوتولویزیون وظیفه دارند تا در هلهوی بشهره وظایف اطلاعاتی تنویری و تنویری و تفریحی خود استعداد های جوان را در رشته های نویسندگی، نظاتی، هنر تیشیل، آواز خوانی فنی و تخنیک کشف و زمینه های تربیت برورس و ارتقاء سطح مهارت های مسلکی شانرا فراهم و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های انفرهاد در ریا را که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

پسندیده و احساس عال وطن پرستی سایر جوانان کشور با بخش برنامه های تلف هم سرچسته میگردد. البت کشف استعداد های جوان در زمینه های انانسر، نظاتی، هنر تیشیل، دکلمه و شعر خوانی و رادیو تلویزیون به مقایسه آواز خوانی ساده تراست به این معنی که داوطلبان این رشته ها بعد از سیری کردن دوره های معین تربیوی درد اخل همیمن موسسه و علاه در کارهای برنامه سازی هم گرفته و نتایج کار های شان و لسود مرا حسل ابتدا می هم قرارداد داشته باشند از طریق امواج رادیو تلویزیون بخش و شنونده گان و بیننده گان این دو وسیله آترایاد رنگ نقش هاییکه به عده آنها سپرده می شود می بدیند ولی اداره رادیو تلویزیون آواز خوان را در صورتیکه واجد شرایط لانم نباشد از همان آغاز به صورت نیمخته قبول نمی کنند. بناه تا وقتیکه بارچه آهنگ تازه وارد به اصطلاح پخته نشود برود موظف اجازة ثبت و نشر آنرا نمی دهد. در مورد انهاییکه میخواهند در بخش آواز خوانی، به اسلده سو های رادیو تلویزیون تازه گام هندی، تعامل چگونه است؟ باید تذکر داد که به خاطر آرزایی استعداد داوطلبان آواز خوان کمیونی در ریاست موسیقی رادیو تلویزیون وجود دارد این کمیون وظیفه دارد تا آواز تازه وارد را از نگاه (سر) و تال، ولی، و دیگر نوزم های آواز خوانی چن و آرزایی کنند. بعد از تصدیق این کمیون، تازه وارد به ثبت مقدماتی یسک بارچه آهنگ درد اخل اسلده سو اقدام می کند. کمیون دیگری مشتمل بر کمپوزیتوران، نوازنده گان

و آواز خوانان سابقه دار روز زنده، پروف آهنگ ثبت شده را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و در صورتیکه هنرمند معیار های لانم را داشته باشد اجازة ثبت اساسی آهنگ برایش داده میشود. بعد از ثبت و نشر چند بارچه آهنگ از طریق رادیو در صورتیکه هنرمند تازه وارد معیار های ثبت و نشر آهنگ را از روی امواج تلویزیون داشته باشند به ثبت و لبسنگ آن برای تلویزیون از طریق ادارات مربوط می برود. در مورد فرهاد دریا چه برخوردی در رادیو تلویزیون وجود داشته است. همین بروسه در مورد محترم فرهاد دریا نیز صدق می کند. به خاطر ثبت و نشر آهنگ های فرهاد دریا از همان روزهای نخستین همکاری او با رادیو تلویزیون، تعلم امکانات تخنیکسی و هنری به اختیارش فرار داده شد. درست است که وی از ابتدا آکار هنری در رادیو تلویزیون در برتو استعداد سرشار و تلاش بیگسر و خستگی ناپذیر خود سرزود تر و بهتر از بسیاری چهره های جدید به درخشیدن پرد اختسولی نیاید منکرشده که بدون موجودیت همین امکانات محدود تخنیکسی بشری رادیو تلویزیون این موفقیت ها چشمگیره می بود. مطلب من از امکانات محدود تخنیکسی و بشری این است که ظرفیت موجود است و یوهای رادیو تلویزیون و کارمندان تخنیکسی و نشراتی به مراتب کمتر از حجم تولیدات روزمره آنها می باشد. همین امر سبب می شود که از یک طرف در زمینه ثبت مطالب منجمله بارچه های جدید موسیقی تقسیم اوقات خیلی فشرده وضع گردد. و از طرف دیگر قسمت نشر آنها نیز بنا بر تعدد موضوعات

نشراتی نوبت مراعات شود. به ویژه در تلویزیون بنا بر ضیق وقت نشراتی تعدد برنامه ها اجای نشر آهنگ خیلی محدود است. بدینگونه سری هم به مدیریت عمومی نشر و آرزایی رادیو تلویزیون می زتم تا به طور هر چه خاص در قسمت نشر و بخش و سانسور آهنگ های فرهاد دریا معلومات مفصل بدست آوریم. محترم شریف جمیلی شما قبل از همه درباره بروسه ثبت و نشر آهنگ از طریق رادیو اگر اندکی روشنی بخشید؟ آهنگ ها عموماً قبل از نشر به ریاست موسیقی معرفی می شوند، و بعد از چن و آرزایی مدیریت عمومی موسیقی و چن اشعار از جانب هیئت مسوول که اشعار را قابل از ثبت چن می نمایند و بعد از اجازة آنها آهنگ کمپوز و ثبت می شود و بعد از آرزایی شعبه نشر از نگاه وضع تخنیکسی و منتساز، آهنگ قابل نشر میگردد. پس در این صورت که آهنگ قبل از نشر همه جانبه چن و آرزایی می شود چرا بعد از ثبت یک بار و یا هیچ به نشر سپرده نمیشود؟ در آن صورت انعکاس بخش آهنگ، نباید مانع نشر بیشتر آهنگ گردیده باشد. و شاید هم از همین سبب آهنگ های فرهاد دریا برای همیشه در آرشیف رادیو تلویزیون از نشر بازمانده باشند. ماد رارشیف رادیو تلویزیون هیچ آهنگی از فرهاد دریا نداریم که باری نشر نشده باشد باید بگویم که بعد از نشر آهنگها با د نظر داشت بازتاب مردم شاید آهنگ برای مدتی از نشر بازمانده باشد. گفته می توانید، آن عده آهنگ های فرهاد دریا که در آرشیف قرار دارند و اجازة ثبت ان از طرف رادیو تلویزیون داده نشده اند، از کدام طریق ثبت گردیده

تیبلا هم به عرض رسانیدم که آهنگ ها از طرف مدیریت عمومی موسیقی و مدیریت آرزایی رادیو تلویزیون قبل از نشر چن میشوند. ولی در قسمت آهنگ های فرهاد دریا باید گفت که یک تعداد آن از طریق ریاست هنر و ادبیات ثبت می شوند مثلاً (در پس شعر) به خواست برود میسوسر ان چن آهنگ ثبت میگردد که بعد ها شاید شرایط بیشتری آن مساعد نباشد. اگر چه فرهاد دریا نسبت به هنرمند دیگر در قسمت آهنگ های نشر زحمت زیاد کشیده و از جمله هنرمندان بدیوقت شده مردم است. و ما هم برایش قدر و قیمت زیاد قابل استیم زیرا شرایط هر چه بهتر تخنیکسی برای او همیشه مساعد بوده است. ولی به هر صورت باید اصول و مقررات را باید در هر زمینه بدیوابود. در اخیر می خواهم بدانم که فرهاد دریا کجاست و در باره توضیحات مسوولین رادیو، تلویزیون چی نکرده اند؟ در روزهاییکه شماره زیر چاپ میرفت بنا بر تصادف نیک او را در گوشه پی از این شهر غریب یافتیم و جریان این راپورتاژ حضورش عرض نمودیم. خسی به ابرو نیانداخت اما در مورد توضیحات محترم وثیق و محترم جمیلی گفتند که ((با اجازة من با ملسی تعلق دام که جنده ((نسی)) ((ها)) و ((چرا)) هایشان را تنها خداوند آسمان هاتادار است پایین کند. تا آهنگ های بندی و زنجیری بنده از قید رهائی نیابند و تا شرایط نشر برای فریاد ها و دردهای تازه من ولتم مهیا نشود انتقد رخام هم نیست که از گپ های بگردم. بالاخر من یک افغان هستم.))

بقیه از صفحه (۳۳) نشر میشده نامه های شکایت آمیزی از یک عده اولیای متعلمین و اداره های مکتب از بردن رادیو سنه ها به خاطر شنیدن برنامه میرزاقلم شکوه داشتند. حتی پس از روزهای جمعه نامه های ارسالی عد می از نامه ها حاکی از آن بود که نشر برنامه میرزاقلم مانع انجام کارهای خانه در روزهای رخصتی میگردد. اینرا تأیید میکنم که برنامه های انتقادی میرزاقلم تا همین اکنون مورد علاقه مردم است حتی در ولایات و محلات کستهای ثبت شده بارچه ها دست بدست میگردد. اما آنچه باید در این زمینه روشن شود اینست که به چه دلیلی در برنامه های (میرزاقلم) ماورین پایین رتبه میرزاقلم در تصادم نیز بارچه ها قرار داشت و همیشه آمین اشخاص منبسط و یاد سیلین بازتاب داده شده اند؟ آیا واقعه حیات ادارات نیز چنین بوده است؟ - خیر، ولی بیان بی سروما - مانی ادارات در برنامه های (میرزاقلم) خود مبین بی کاهیتی عده می از آمین است ولی نمودار نقر کار نویسنده متن نیز میباشد - متن را کی مینوشت؟ گرچه شخصی متن را می نویسد مگر شخص دیگری کلمات رئیس را حذف کرده بجایش کلمه امر می آورد. - نمی گوید آنکس کی بود؟ خودم بودم. - در حالیکه شما در این کراکتر خوب درخشیدید چه شد که یکباره از آن کنار رفتید؟ علاقه مندان را عقیده بر آنست که گویا شما مصروف پیشبرد امور ریاست شده اید. - این میتواند عاملی از عوامل

بشمار آید. مگر درست زمانی با هنر تیشیل خد احافظی نمودم که اوج کارهایم بوده نوبالسر ((باطلای اروپا)) ((بلاتینی)) هنوز سیار جوان و با انرژی بود میتوانست در چندین مسابقه دیگر نیز بازی کند اما قبل از ضعیف جلوگیری با نوبت سال خد احافظی کرد. من نیز با شما هده آثار بجزی و با این احساس که مبادا به اصطلاح بر سردهای دوستان بریم با تیشیل خد احافظی کردم. - باید گفت که در کشور ما صرف بعد از برگ هنرمند ترازوی طلا سی محفل مات او را برگزار میسازند. در حال حاضر به خاطر از سرگیری راه میرزاقلم و گسترش جهان انتقادی آن در سطح بالاتر از یک کارمند پایین رتبه چه کمکی می توانید؟ - اگر باب تمیله چنین برنامه می در سطح رادیو تلویزیون باز شود و مقامات مسوول هنرمندان را اندر این عرصه بکارند حاضر فقط به ادامه نوشته های قبلی، متن بارچه ها را ترتیب نموده به اختیارشان بگذارم. شما گشته از برنامه میرزاقلم ۲۲ سال را صرف پیشبرد برنامه رادیو صدای مردم نمودید پس لطفاً عامل موفقیت تان دربرنامه اخیر الذکر را توضیح نماید. - رادیو صدای مردم، برنامه ایست اجتماعی که نمیتواند بدون انتقاد مورد قبول واقع شود. من معتقدم که با برنامه های انتقادی کمی محتاطانه تر باید برخورد کرد، این درست است که عنصر اصلی و اساسی چنین برنامه ها را انتقاد تشکیل میدهد مگر بعد از انتقاد باید راه حل اصلاح نقیمه را نشان داد. به خاطر آن که در سال ۱۳۰۶ - وقتی برنامه (رادیو صدای مردم) بقیه از صفحه (۷۰)

زنی با همسرش

ویکت نام

از خوشاوند ما دخترکی بنام ((گللی)) که حدود چهل تا چهل و پنج سال قبل در خانواده یک مامور محلی به فرزند ی پذیرفته شده و آنوقت پیش از پنج سال همزمان است، در کاخ هیئت اطلاق در دستند ارم. از آنهایی که او را میشناسند یا میتوانند درباره زنده بودن یا نبودنش اطلاعی داشته باشند، بنام انسانیست تقاضا میشود تا در نستی های خود رایه ادرس ما ارسال دارند. به کسانی که محل دقیق فعلی او را بنویسند یا درباره مرگ او گواهی دهند، ادای سیاسی مادی نیز صورت خواهد گرفت.

((محمود یاری برادر زاده)) ((گللی)) گمشده ساکن (۰۰۰) ناحیه بالکاش ازمیر - به وکالت سایر اقربای نزدیک او (۰۰۰))

می کشید. مگر امکان دارد پیدا نشود] آقای من، من هنگامی که در گمرک استانبول رئیس هیات معاینه بودم، او را شناختم. حتی هیچ نمیتوانم فراموش کنم که در آن روزها، روزنامه نومان بسیار به سرگوش کارمندان گمرک می چسبیدند. به هر حال، بزرگم به موضوع ((خانم اسمار)) در یکی از روزهای یک سخت گرفتار بودم، اطلاعی بهار رسید که یکی از مسافران کشتی ایکه از دریای سفید به بندر ما وارد میشود مقدار چشمگیری قاچاق از اروپا با خود حمل کرده است. خبر هنده نیز شخصاً در گمرک حضور داشت تا نمیدی چشمگیر خبر گزار او، از دستش نرود. ماهم از انجمله ماموران بیمار هم ای بودیم که نسبت نقدان ((روابط حسنه)) یا قاچاقبران، اکثر محمولات غیر مجوز را ضبط و رسا محصول میکردیم.

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگند



پیش از آنکه کشتی مورد نظر، به ساحل بعلیو بگردد، یک موتور تیز رفتار فرمزی از سوی شهر آمده. دم دروازه گمرک توقف کرد. همچنان، گویا به بدیر همی گمرک نیز تیلیفونی هدایاتی رسیده بود. گفتم ((گویا هدایاتی رسیده بود)) بخاطر آنکه نام تیلیفون کننده به عنوان ((اسرار ولتی)) از دیگران نهفته می ماند. مدیر همی مارانزد خود خوانده گفتم: ((به خانم بتول که یکی از مسافران این کشتی است، موقع بیاد شدن اطلاع به هید که موتور دولتی منتظر اوست)) ما بحساب خود رسیدیم. کمی بعد کشتی وارد بندر شد. طبعاً برای اینکه عمل بازرسی به درستی انجام پذیرد، فرود آمدن مسافران از کشتی ممنوع بود. اینک در همان هنگام من به بتول خانم برخوردیم. گفتید خوشاوند شماست. آه بلی. عمه تاها ۰۰۰ ولسی خدا از سرجم ما بگذرد. چنین بانویی هر چند سال یکبار به دنیا می آید یعنی خانمی که موتور رسمی در بدخل گمرک منتظرش باشد. ما خانم بتول را با احترام لازم، از کشتی بیاد و به موتور دولتی سوار کردیم. بالا پوش پوست نفیس و گرانبهار آن جوش گرمای تابستان، خانم را امتیاز خاصی می بخشید و در یک نظر فعمیده، میشد که از-

سفر اروپا برگشته است. خانم برای اینکه محصول گمرکی نه برداخته باشد، در بالا پوش پوست را که رویم پوشیده بود، از تن بدر آورده با چند انوار شام در دیگر مسافرتش که هم تول بکس و هم سیست پشت سر را انباشت، در موتور جا بجا کرد. سپس رو بیا کرده دستور داد: ((بقیه لوازم مراد رست نگهداری کشید. فردا کسی را دنبال آنها میفرستم)) ما بعد از ادای احترام در نیال موتور خانم بتول، به کشتی حمله ور شده به بازرسی دقیق و سرگش کتند. خود آغاز کردیم. البته، این بحال یک عنعنه در - آمده است که در کشتی وارد اروپا به وطن، خواه ناخواه اشیای قاچاقی کشف میشود. در صورتیکه لازم دید، شوی این وظیفه ما گمرکی ها بود که بر برخی از آنها انگشت معاند بگذاریم، ولی من در تمام عمر کشتی که اینقدر محمولات زیاد قاچاقی حمل کرده باشد، تا آنروز ندیده بودم به حدی گش کتند بود که کلاه شعبده باز با کبوتر و خرگوشی که از آن بیرون می آورد، فراموش ما گوردید. از یک جمعیه نسبتاً کوچک نقد رمال قاچاقی بیرون می آمد که میتوانست یک مغازه فیشن فروشی را بپر کند. آنچه از نظرمن تحسین بر انگیز و در همین حال حیرت آور بود، این بود که تمام اشیای از نظر کمیت و کیفیت و حتی مورد استعمال تصنیف و تفکیک شده بود. حتی یکی از همکاران ما گفتم: ((با با آفرین برای این افراد (۰۰۰) حتی در گمرک ما اشیای به این نظم و نسق ترتیب و تنظیم نیافتند است.)) بنظر می رسید که درین کارهای یک گمرکی متخصص داخل باشد. زیرا تصنیف و تفکیک مشکلی صورت گرفته بود که یک یک با تعلیمات نام گمرکی ما تطابق داشت. فقط یک اشتباه در کار آنها دیده می شد: مطابق به حکم تعلیمات نام مواد محترقه نباید در جای نزدیک حرارت گذاشته شوند و لسی اینها همی های قاچاقی را در حواشی دیگه بخسار کشتی پنهان کرده بودند که این بگلی اشتباه است. فیروزین، لایترها، ساعتها، عطریات و زیر پوش ناپلونی خانم ها، همه در جاهای دقیق جا بجا شده بود.

همکار دیگرم بر سبیل تحسین گفتم: ((اگر چنین یکی از قاچاقچی های ما هر را، مامور تنظیم و تصنیف تحویلخانه های خود نسامیم، روزی در میان درم بر همی تحویلخانه هافرق خواهیم شد)) - یکی دیگرم از ماموران ما از سوراخی که در یکی از اتاقهای کشتی کشف کرده و مشغول بیرون آوردن سینه بند ها، سینه های مصنوعی و حلقه های زلف ساختگی از آن بود، نقد رازین قبیل اشیای بیرون آورد که اتاق تا دهان بر شد ولی هنوز هم از آن سوراخ سینه بند موی ساختگی خارج میکرد. خدای من! آیا درین کشتی معدن سینه بند وجود

دارد یا اینکه فابریکه مخفی تولید سینه بند در آن تعبیه کرده اند.

خلاصه نقد راشیای قاچاق از سوراخ سینه های این کشتی بدست آوردیم که خود ما هم دچار حیرت و هم وحشت شدیم. کشتی بان اظهار داشت: - فیرومکن است این اشیای ازین کشتی بیرون - آمده باشد زیرا این کشتی مسافربری است در حالیکه این مقدار جنس را حتی سفینه های یکمدتی باربری نمیتوانند حمل کنند. بر شما این ها را از کجای کشتی خارج کردید؟ - از عقب کشتی. انبار عقبی ازین اشیای مالا مال است.

کشتی بان گفت: - بهتر است دیگرم جستجو کنید. از وضعیت پیدا است که هر چه بگردید بیشتر اموال قاچاقی به دست خواهد آمد و چون کشتی ظرفیت حمل اینقدر وزن را ندارد، جا بجا فرق خواهد شد و آنکامسولیت فرق شدن کشتی را نمیتوانیم بعهده بگیریم. هرگز فراموش نمیکم که روزنامه های وقت نوشتند: ((تحقیق اینکه اینقدر جنس با این ظرفیت توسط چه کسانی قاچاق می شده نقد رجالب نیست کید انیم چگونه این خارقه صورت عمل گرفته است.))

در هر صورت، کشف اموال قاچاقی آسان ولسی شناختن قاچاقچیان شوار است. زیرا از آشکار کشتی تا مسافران همه از خود سلب مالکیت میکنند و میگویند این اجناسی به آنها تعلق ندارد.

بگذریم آقا ۰۰۰ راستی اسم شما چه بود؟ - محمود ۰۰۰ آری محمود بی فرزندم. با بتول خانم اینک در چنین روزی افتخار شناسایی یافتیم. بعد ها وقتی کشفیات بعمل آمد که قسمت اعظم آن به بتول خانم تعلق دارد، بی کم و کاست به وی سپرده شد.

از آنوقت به بعد در میان مسافرینی که از اروپا بر می گشتند، گاه گاهی با بتول خانم بر می خوردیم ولی چندی بعد دست حمایت سیاسی از سر خانم بتول برداشته شدند و نه تنها مثل گذشته هامر مقام عقب ایشان به گمرک نیامد، بلکه بنظر می آمد که از مقامات بالایی دستور داده اند تا وی را خیلی به دقت مورد بازرسی گمرکی قرار دهیم. ما بیچاره ها چه می کردیم؟ ما فقط مجریان دستوریم لایتر. آیا شایعات و افواها زیاد درین باره جریان را تغییر داد؟ یا اینکه بتول خانم از چشم مقام حمایت کننده سیاسی افتاده بود، این را نمیتوانستیم درک کنیم. کاروبار اداری ما تقریباً همه بدین سان طی میشود و استقراری از خود ندارد. یکبار می بینید دستور می رسد که فلان مسافر را بازرسی نکند، ناگهان امر می دهند که فلانی را از نیمه سوزن -

بگذرانید ۰۰۰ یکبار اینطور باری آنطور ۰۰۰ این که کار نشد. آقای من، برای تنظیم کار یک کشور، پیش از هر چیز استقرار لازم است. مامورین گمرک هم باید بد رستی بدانند که چه کسی را مورد بازرسی قرار دهند و چه کسی را نادیده بگیرند. تا اشتباهی در کارشان رخ ندهد. طوری نشود که درین بیخبری آنرا که باید مورد بازرسی قرار دهند ندهند و آنرا که باید بی چون و چرا بگذرد، تلافی کنند و کرده و ناکرده یکی شود.

در یکی از همین موارد، بتول خانم بازم از سفر اروپا بر می گشت. بطور خاص امر داده شده بود تا - هر چه را با خود دارد بدقت بازرسی کنیم و حتی از - بازرسی دقیق بدنی نیز امانت داریم. بتول خانم در آغاز به فکر اعتراض افتاد ولی همینکه به جدیست موضوع بی برد، سخت شگفتی زده شد و فریاد زد:

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگند



خدای من: مگر حکومت عوض شده است؟ ایسن چه حرفهاست که میزنید؟ اگر تغییر می کرد؟ بیسی شهبه آگاه میشدم ولی من نشنیدم که حکومت تغییر کرده باشد.

حکومت تغییر نکرده است.

پس وزیر تغییر کرده است؟

خیر خانم.

خوب، پس در اینصورت این کارها چیست که میکنید؟ آیا موضوعات تغییر کرده یا رژیم سیاسی عوض شده است؟

در واقع بتول خانم حق بجانب بود. ولی اصرار کرد بیسی:

در هر صورت موضوع تغییر کرده و ما بازرسی میکنیم آقای من، به بازرسی آغاز کردیم. یکی از - همکاران جنس لطیف ما که مامور بازرسی بدنی بتول خانم بود، به استثنای جای که ناگفتنی است از تن و بدن او، معادل محتوی یک دکان زرگری مرورید و جواهرات بدست آورد. ما چنین نتیجه گرفتیم که بتول خانم از تغییر وضع اطلاع قبلی داشته و همین جهت در اخفای زیورات، تن و بدن را بکار انداخته است. در فیران مثل موارد دیگر

میتوانست بطور علنی وارد کند. بعد از کشف جواب - هرات از سفینگانهای بدنی، بتول خانم حالتی حیرت زده بخود داد و گفت:

- واقعا حیرانم. هیچ یک اینها از من نیست. خدایا، کدام نیروی اینها را بدون اطلاع قبلی در سفینگانهای بدنی من، جا بجا کرده است؟

من در زنده می خودم، زنی به زرنگی و هوشیاری بتول خانم ندیده ام. فرزندم محمود می گویند زنی زیبا عقل کمتر از دلی باور کید که بتول خانم ازین قاعده مستثنی بود.

مدت های مدید و دفعات مکرر کشتی های که به خارج رفت و آمد داشتند، مسافرت کرد. حتی یک دفعه که هیچ از یاد نمی برم، در حالیکه اسوا ل زیاد قاچاقی از نزدش گرفته بودم در کمال خون سردی اظهار داشت:

- هیچ یک اینها مال من نیست. می ترسم اینها جز اموال امدادی امریکا باشد که به کشور ما میفرستند.

بازرس گفت:

- مگر اموال امدادی را پنهانی میفرستند؟ - امداد حقیقی طوری هائی صورت میگیرد. نباید مردم بدانند که این نیکی و کمک از جانب چه کسی بعمل آمده است. یکی از دوستان خارجی وقتی می بیند که حال کشور ما چقدر زار است، با د نظر گرفتن اینکه لطمه بی به فرور و حیثیت ما وارد نگردد، خواسته این اشیای را رجوع آنها بی من مخفیانه جابه جا کند. مگر این غیر ممکن است؟

محمود بی، اگر نظر مرا بپرسید بتول خانم برای مملکت نایده بی زیاد بی داشت مع الاسف بین ما این ارزش او را دریافتند. اگر در هر سفر خارجه زیاد بی سه نفر خانم دیگرم مثل او اشتراک کرده و اشیای گرانبهارا مخفیانه با خود می آوردند، مطمئن باشید که کشور خیلی پیش ازین روی پای خود ایستاد بود. فکر کنید آقای من، این زن بیچاره بدون یک بسول معرف به تنهایی به سفر اروپا رفته و در بازگشت به ارزش صد ها هزار لیره اموال بشکورد وارد میکرد. دیگرم چه میخوایم؟ خانم، مگر ما از سالها به اینسو به این امید نه نشسته ایم که امریکا بیا قرض دهد، کیدت باز کند و کمک بفرستد؟ در حالیکه همین خانم بتول به تنهایی به همه کمک های امریکا برابر است ولی نگاه کن بجای اینکه چنین خانمی را تشویق و کمک کنند تا زود زود به امریکا و اروپا رفت و آمد کند، مانع مسافرت وی میشوند. خیر، خیر، عزیزم عقل ما هرگز به سرا بر نمیگردد. ما قدر شناس نیستیم چه ها که در حق این زن بیچاره روانه داشتیم. در یکی از دفعاتیکه بازم اموال زیاد قاچاقی او را گرفتیم و این مورد هرگز فراموش نمیشود، بازم تکرار کرد:

مرزا قلم چه نشد؟

بقیه از صفحه (۶۷)

را کار میکردم يك هشتم صبح
از طریق تلفون برایم گفت :
(دختر جوانم در شفاخانه
تحت تدایوی بوده در جریان
عملیات دکووا عملیاتخانه بیرون
آمده فریاد زد برق رفته، برق
برای مدتی نیامد و در ختم جان
به حق سپرد.)

ما به نماینده گئی از برنامه از
وزیر صحت عامه تلفونی خواهش
نمودم تا بیان آن همشهری را که ثبت
نموده بودیم بپشنود. وزیر صحت -
عامه وقت پس از آرزوی تسلیت به
خانواده متوفی از طریق برنامه
و عده داد و برای یکماه بعد ما از
شفاخانه دیدن نمودیم
واقعاً جنراتاً تصور آمدن
فعالیت بود. این يك نمونه یسی
بود دال برگشته قبلی ما مهم
انتقاد را مطرح کردیم و یاد نظر
داشت نیازمندی مسأله طالب
برخورده جندی ترو عاطفی مقامات
شدیم و نتیجه لان بدست آمد.

- محترم اشکرز! جرایبامهای
شما غالباً در جوکات معیسن
انتقادی مطرح شده است ؟
- چرا مگر نمیکرد که در جامعه
مانار سیاسی و ناسامانی زیاد است ؟
باز به نظر، هر کسی سبک مختصر
به خود را دارند یعنی وقتیکه
میتوانم در کرکتریک میرزا قلم
خوبی بدرخشم دیگر چه نیاز است
که در کرکتریک رئیس ظاهر شویم !
اینکه میگویم هر کسی سبک
مشخص به خود را دارند بدان -
معدنیست که خدا نخواست
چون اسپ گادی تنها با همسان
سبک مورد کاربرد خود آشنا باشد
بلکه آشنایی با سایر سبکها میتواند
سازنده شخصیت اصلی سبک
خودش باشد.

- آقای اشکرز! میخواهیم
نظر تان را بر امون برنامه سازی
در رادیو و تلویزیون و عوام مسل
کاستی و یاسقوسط یکمده برنامه
ها بدانیم.

- متأسفانه در این زمینه یک
پدیده نهایتاً تر آوارا نیست
که برنامه هاد را ولی با گرمی
عجیبی زاده میشوند، ولی زود یا
کمی دیر تر در قدم نخست بیننده
و شنونده را از دست داده، جایش
را به برنامه دیگری خالی میکنند.
یادی میکنیم از برنامه ((نگاه
تلویزیون)) که با همین گرمی آغاز
به فعالیت عمیقاً انتقادی کرد.
ولی با آنهم از آغاز میشد پیشبینی
کرد که باید عمر کوتاهی داشته
باشد که واقعاً چنین بود. در
حالیکه برنامه های میرزا قلم
از دو سال به اینسو تکراری مجال
نشرمیابد.

بهتر است در زمینه ساختار
و تدویم برنامه ها اصل ((نه آن
شوری شور نه به این بی نمکی))
مراعات شود.

- باتائید اینکه باید برنامه های
انتقادی در زنده گئی مطبوعات
وراد یو تلویزیون موجود داشته
باشد و یا اینچنین برنامه ها
محتاطانه تر بر خورد صورت
گیرد، وضع برنامه های انتقادی
تلویزیون را چگونه ارزیابی میکنید ؟
- اجازه دهید تأکید نمایم که
علاوه بر انتقاد باید راه حل معضله
در برنامه هایشان داده شود
که از اثر عوامل گونه گونی ضعف
قابل دید و قابل لمس در این
عرصه موجود است. یکی از برنامه
های اجتماعی که جنبه انتقادی
دارد برنامه ((آینه)) در تلویزیون
است. هرگاه نشر مطالب انتقادی
در این برنامه به همین منوال
ادامه یابد، برنامه بجای تأثیر
کننده و اصلاح کننده بیشتر تحریک
کننده شده است. انتقاد مطرح
میشود ولی راه حل نشان داده -
نمیشود. عمر آن کوتاه خواهد بود.

- محترم اشکرز!
عده بی از علاقه مندان هنر
پیشین تان میخواهند بدانند
چرا اشکرز تخلص کردید و هم

خاطرات تان را از القاب (میرزا -
قلم) و ((کاکامنجانی)) - کسر
کنید !

- هر انسان با چیزهایی
حساسیت دارد و من بارها پیورتری
که از خاطره بیرون.

- رابور تر صرف یا سخ چند تن
علاوه مند را از شما میگیرند و به آنها
میرسانند.

- هر انسان زمانی خود را محاسبه
میکند. عده بی خود را سرشار
و عده جامع ترین میبندند و عده بی
والا ترین من در محاسبه ام خود را
نیافتم. (۲۷) سال پیش بود
که من با این اندیشه شدم که
بحال جهل و بیسوادی و فقر
مردم اشک باید ریخت همین
اکنون جنگ و تلف شدن انسان
ها همواره اشک است و درد.

- لطفاً جالبترین خاطره
زنده گئی تان را بگویید ؟

- من، مرحوم استاد رفیق
صادق و فریده شایان در بخش
تشکیل رادیوی هنر ضدان سال
شناخته شدیم. روزیکه از طرف -
مقامات با صلاحیت مطبوعات

وقت تحایفی تفویض میگردد بمن
و فریده شایان تکه دادند و به
استاد مرحوم یکمراهه بایسکل
حینکه محفل ختم شد در بیرون
کلوب مرحوم صادی از اینکه بایسکل
رانی یادداشت حیران شد
که ((حایزه)) را چگونه
بخانه ببرم ؟ چند تن از جوانان
آمدند و فشاری میکردند که
بایسکل را برایشان بغرو شویم.
برایم تا سف آورا بنبود که چرا در
در توزیع تحایف لا اقل نیازمندی
هنرمند را در نظر نمیگرفتند
و تا حال هم نمیگیرند !!

- قراریکه خیر دارم شما پنج
فرزند دارید که از آنجمله بسرک
شما (غالباً) زیاد کرکتر خند ان
تشلیلی دارد ؟ آیا میشود این
امید واری را داشت که راه تان
را ادامه خواهد داد ؟

- من همیشه به خانم میگویم
شاید زمانی برسد که اطفالم
مرا کاکا خطاب کنند زیرا آنقدر
مصروفم که کمتر اتفاق میافتد
اوقاتیکه آنها بیدار هستند
و یا با خانه استند با هم ببینیم
در حصه هنرمند شدن شان باید
بگویم که چون آنها مستقیم
تحت پرورش مادر خود قرار دارند
و مادرشان طرفدار هنرمند
شدن شان نیست بنا به طبیعی
است که از مادرتان شیر خواهند گرفت.
خانم مدت زیادی است که
مضامین ساینس و ریاضی بسود

و نمیتواند سراسر با وارد شدن
به عرصه هنر داشته باشد حتی
اگر علاقه هنرمند شدن نیز باشد.

- پس میشود بپرسیم
شما چرا انتخاب کرد ؟
- روزش گشته بود.
مصحاحه با امید واری به صحت
خود محترم اشکرز و غلبه
(غالباً) جان بر خواست
مادرش پایان یافت.

گلشن عکاسخانه
مخاطبانی عزیز ابا و اوان
تأزید، عکاسی رنگ و
سیاه و سفید فوری و خوشی
و کد سر؛ عصر بازار امید





حالا که پرسیدید پسی بخوانید

نوٹ زلمی ژورنالیست راد یو۔ تلویزیون پاسخ میگوید :

او و منگل از صاحبہ بد می برند ، اگر نہ
ازانہا می برسیدیم *
- احمد سے یہ ہنرمند خوب کشور حال کجاست؟
- فعلاً منہیں تحصیل در خارج از کشور
اند *
- آیا روی بردہ آوردن اطفال ہنرمندان
ہم مدد است؟
- نہ نیست ، عاقلہ مادری ویدری رول دارند *
سوسن ارزو:
- میگویند هنگامہ قبل از ازدواج در المان
د فلم ہا ظاہر می شد؟
- فلمہا پس بھر صورت ، اما آوازہ است
کہ در این روز ہا از احمد ولی طلاق گرفتہ است *
سید میرزا حسین:
- چرا فلم ہا افغانستان درین اوآوردہ
تلویزیون دیدہ نمیشود آیا تنہا فلم ہا خارجی
حق نمایش راد دارند؟
- منظور تان فلم ہا جدید افغانی است
ویا میخواہید فلم ہا سابقہ را برای بار پنجم
ببینید *
یحیی نیازی:
برادر سولات بی مزہ شمارا پاسخ ناگفتہ
پاسخ می گویم *
لیلا ہاشمی:
چرا با نطق خوب با حامد نوری صاحبہ
صورت نمیگیرد؟
- منظور تان حامد جان است کہ تازہ در تلویز
یون اخبار می خواند؟
- چرا عبد اللہ فہیم ازدواج نمیکنند؟
- بہ خاطریکہ اکثر اطفال است و نمی خواهد
بدر اطفال نبود *
- مجلہ سہارون برای مردم ما است چرا عکس
ہنرمندان داخل راکم چاپ می کند؟
- چشم بخیل کور *
- چرا بعضی ہا با ہنرمندان و نطابقان
مرد حسادت می ورزند *
- اصل سوال راد ردل نگہ داشتہ ایس
و (دم) ان را برای ما فرستادہ اید
- اسد بدیع باکی نامزد شدہ؟
- با کسی کہ ہمراہیں عروسی می کند *
| |



ف . ارزو
- چرا وحید صابری با علائمندان ہنر
برخورد خوب نہ دارد *
- منظور تان بیشانی ترسی است یا کانگہو؟
شکیلا غمگین و حمیدہ تنہا:
- احمد ظاہر در مجموع چند اہنگ در ارشیف
راد یو ثبت کردہ است *
- چہار صد اہنگ
- چرا در تلویزیون فلم ہا راجس کھنہ
زیاد نشر میشود *
- درک و بالایی ، قرارداد با رساں را بردہ بود *
بابہ مد بین از خیر خانہ مینہ:
- چرا سیماترانہ ۴۰ دقیقه پیش از آمدن موٹر
شان در ایستگاہ ارایس کردہ می ایستد؟
- می خواهد اوبد اند کہ شمار روز ۴ دقیقه
در ایستگاہ سرویس چی می کنید؟
علیم نایق ہونیانی:
- آیا رخسانہ ہنرمند سابقہ نارزندہ است ،
اگر بلی در کجاست؟
- ا اطلاعات میرساند کہ زندہ و سلامت است
اما دور از وطن *
حیات اللہ مسافر محصل پ انجنیری پوهنتون
کابل:
- آیا ممکن است با نا شناس صاحبہ کنید؟
- بلی اما از طریق تیلیفون
د کیکہ فرغ متعلم الکترومیخانیت کابل:
چرا سیماترانہ تن بہ ازدواج نمیدہند
علت چیست؟
- عقل کہ ختہ شد ، انسان سختگیر تر
می شد *
- اعصابی ارکستر گل سرخ موہا با نوا رکدام
ارایشگاہ شکل میدہند؟
- نا یاد در سلمانی خواہران *
- چرا بعضی از نطابقان حین خواندن مطلب
بہ ان توجہ نمی کنند؟
- حافظہ نمان نویست *
ستورہ یوسفی محصل طب:
رحید امید راہ دیگری برای سھرہ شدن نہا -
نست کہ از لباس نرئی و رقم برک دانس استفادہ
کرد؟
- پس از چی استفادہ می کرد |
سہیلا عزیز:
- اسم اصلی نغمہ چیست؟

برنامه ریزی عمومی

بقیه از صفحه (۲۳)

ریزی در مورد هدف های معینی که آثارش قابل پیش بینی است. برنامه ریزی عمومی در مورد همه چیز خواسته می شود، و مخالفت به حق با لگم کسبختگی هوس ها و خود خواهی ها مبدل می شود به مخالفت با آزادی، که تحققش تنها با بازگذاشتن راه برای امکان ها و ابتکارها صورت پذیر است.

وقتی که این مثال ها را با هم می سنجم، در نظر اول همیشه به سوسیالیسم حق می دهیم. ولی همین که خواسته ها جنبه مطلق می یابند و راه بر هر امکان دیگری بسته می شود آن خواسته های صورت بهم و نامعین درسی آیند. از این رویه جای آنکه تسلیم مطلق انگاری شویم باید بگوئیم برای این برش ها با ساختن درستی بیاییم: محدود ساختن فرد، و امروز اخلاقت، تاجه حد باید پیش برود؟ مالکیت فردی تاجه حد باید باشد و مالکیت جمعی تاجه حد؟ برنامه ریزی تاجه حد ضروری و سودمند است، و تاجه حد می توانیم جریان امور از راه آزادی ابتکار انسانی اعتماد کرد؟

سوسیالیسم در اساس خود با سد ارادتی و آزادی و عدالت برای همه است و از مطلق انگاری دور است. هر کسی میتواند از راه بینش تعقل با آن پیوندد. باید، و از این روسوسیالیسم می تواند همه مردمان را به هم پیوند دهد. ولی این قابلیت آن زمان از میان میرود که سوسیالیسم به ایمان تعصب آمیز مبدل شود و از راه مطلق انگاری صورت جزئی پیدا کند و به زور توسل پیوندد.

بقیه از صفحه (۲۵)

من به دعوت اتحادیه ژورنالیستان چکوسلواکیا در برابگ هستم. آقای کیزاروف - خانم دکمارهمان داران صمیمی دفتر اتحادیه ژورنالیستان در آشنا ساختن با زنده گی مردم چک و سلواک محبت مینمایند. فرصت می یابم شهرها و قریه های دیگر را نیز ببینم. زیبایی در همه جاگسترده است. در بواک مرکز و در بوهیمیا شهر کراستل های زیبا در کالهری جاییکه جنگل های سبز حضور دارند. در دل این جنگل ها کارخانه کیتارویلون های خوش صد اینسلم ((سرمونی)) فعالیت دارد. این جای زیباترین کیتار ها و ویولون های دنیا، سالانه نود هزار کیتار، چهل هزار کمان ویلون، بیست هزار ویلون کوچک برای اطفال تهیه میگردند. در پدر از بخش های کارخانه بوی معطر چوب و نوای کیتار خاطر سرور دیدار را برام ماندن می ساخت. وقتی در براتسلاوا مرکز جمهوری سلواکیا بودم، از تفریحی شهرک صنعتی و زراعتی دیدیم. در همه جا دریاها، ابرها و جنگل ها سبز و پر فیض اند، انگور باغها مزه های وسیع در همه جا در خدمت انسان است. دست توانای انسان همه اینها را رام خود ساخته و تا می تواند آنرا برای رفاه خود استخدام میکند. چک ها و سلواک ها ای امروزین، از تکالوزی معاصر استفاده وسیع مینمایند. کارخانه های بیشتر با سیستم کامپیوتری کار می کنند. ترانسپورت شهری با ده ها هزار تیز رفتار، بس، تراموای، و وسایلی برقی تا مین است. معنی زنده گی در چکوسلواکیای امروز، بهسپار وسیع است. زنده گی یعنی کار، تفریح و لذت یاب شدن از طبیعت. برای همین است که برنامه زنده گی مردم این کشور همه امکانات ورزش های عالی فرهنگی و اجتماعی را در اختیار دارد. چکوسلواکیا کشور نایشگاه های هنری است.

وقتی در جاده های قدیمی شهر قدم می

گذاری آنجا تلم حکایه های تاریخ را می بینی صد ها نقاش حرفی دریل چارل و تصرف میسی صرف اند و لحظه های گریز بای تاریخ، زنده گی و اما نا ها را نقش بندند. موسیقی برای مردم روالا است. سفونی های جادویی را مردم با سمفونی گوش میدهند. خانه موزارت تاکنون در رتسلاوا بر خاظره است. در آن محله همه زیبایی های قدیمی چنان جاودان است که برای یک لحظه هم احساس نمیکنی، امروز باشد. انگار قرن ۱۵ است.

در جاده های قدیمی در چکوسلواکیا وقتی از هر کجا که می گذری، قدیمی ترین زیبایی ها، شهرکها

امکانات به خاطر رفاه همگانی سریعاً دستگیر هر فابریکه و هر مزرعه میگردند. مردم در هفتاد و هشتاد ساله جشن ملی شان به مسایل زیادی توجه دارند که تاکنون از توجه به دور بوده است. چند نکته را در مباحثه ها میخوانم: مسوول شعبه اقتصاد روزنامه رودی براوا - گفت: ((همه عرصه های حیات مابازسازی میگردند و تقریباً هیچ بدیده از بروسه بازسازی دور نمی ماند)) شهروند چکی گفت: ((تلم ساختمان های قدیمی شهر نو سازی میگردند. یک جریان عمومی ساختمان های جدید و نو سازی عمارات قدیمی مساله

هزاره در جستجوی

وسبک های معماری تاریخی را می یابی. عمارت بلند را که بردوش فلان استوار اند و ستون های راکه کورکان سنگ شده بر شانه گرفته اند. تیاتر قدیمی شهر چنان زیباست که مهندس معاصر قادر نیست مثال آنرا بسازد. از شیشه تیاتر دیگری ساخته اند تا زیبایی و ظرافت کار یک قرن را باقرن دیگری پیوند دهند. این جایزیل تاریخ باید عبور کنی و قرن ها را در نوردی تا به آن روزگاران برسی که شهر فقط قلعه های زیبا بود ولی فرهنگ متعالی و هنر والا ترا و گرامی تر بود. من فقط دو هفته در برابگ بودم و تمام این مدت به جستجوی قرن ها میرفتم زیرا تاریخ این سرزمین پراز قه ها و افسانه های تاریخی است. این روزها مردم چک و سلواک حیات سیاسی و اجتماعی شان را نو سازی مینمایند. تغییرات بسیار اساسی در شیوه کار، آفرینش محمولات و روند عمومی خدمات اجتماعی بدیده آمده است. مرهم بسوی دموکراسی فراخترگرم می نهند و استفاده از همه

مسکن و خدمات اجتماعی را در کشور مامور نمودند. (است ۱۰) یک کارگر فابریکه موتور سازی لیا زگت: ((در این روزها رهبری فابریکه ها طور انتخابی تعیین میگردند و به شوخی می اذانه نمود اما در یکی از فابریکه های سلواکیا دختران و زنان متحد شدند و یکتن از پسران زیبا و جوان را رئیس فابریکه تعیین کردند.))

و جالب خواهد بود تا در مورد مجله مشابه سبازون یعنی مجله کویتی نیز بداند. مدیر مجله گفت: ((کویتی در ۱۸۲۷ وجود آمده و مجله هفته وار بسیار قدیمی است. (۶۴) صفحه دارد و چهارصد و پنجاه هزار تیراژ دارد که دو نیم میلیون نفر آنرا می خوانند. همچنان نشرات ضمیمه نیز دارد.))



یافته است. ادبیات ملی در چکوسلواکیا بعد از قرن چهاردهم پیدا شد. آثار دالی میل در همین زمان انتشار یافت. تاسیس بوهنتون برآگه در قرن چهاردهم در پیشرفت زبان ادبیات چک نقش بسزا داشت. که جریان فکری و ادبی را رئیس این بوهنتون ((یان هوس)) رهبری میکرد. وی و پیروانش ادبیات را به راه مباحثات و مشاجرات کشیدند و نیز به راه سرگرمی کشانید و رفته رفته روابط نزدیک بین چک ها و سلواک ها را تا مین کرد. در نتیجه دوران سلطنت رودلف در قرن شانزدهم به دوران طلایی ادبیات چک معزوف شد.

بعد از دوران های که وضع ادبی فراز و نشیب های یافت در ۱۸۷۰ احیای تازه می گرفت. ۱۰ سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸ که جمهوری چک و سلواک پایه گذاری شد ادبیات چکوسلواکی خصوصیت اروپایی یافت و درین زمان ایلیکه و کافکا که به آلمانی مینوشتند شهرت زیاد یافتند.

اکنون که فهم عمیق و احساس مسوولیت نویسنده گان را اخطار میدهند چشم امید بیشتر به جوانان است و این جوانان آرام آرام در ادبیات جهانی راه باز میکنند. اما این نوشته کومیتوس که چند قرن قبل گفته و آنرا از جستجوی چند قرن می نویسم هنوز سطر خوب کار هر شاعر و نویسنده چک و سلواک میتواند باشد. ((در واقع اروپا از آسیا جدا است و آسیا از آفریقا و آفریقا از امریکا و میان کشورها و امپراطوری ها کوه ها و دره ها رودخانه ها و دشت ها واقعند. اما یک زمین مارا از وقت میدهد و یک هوا همه را در بر میگیرد و یک آسمان بر بالای سر همه است و یک خورشید به همگان می تابد. ۰۰۰ ماهنگی در خانه مشترکی زنده می می کنیم.))

میانند. اگر او زیبا و جذاب است، جوانکهای عاشق همدیگر بزمخت چنانچه هیروئین باید باشند. با هم نزار کردند، ولی بگورن. پس چرا رنج میبرد؟ صاحبان زمین و نهایی که پول قرضی میدهند برای سرمت بخششی چرخهای ماشین مناسب اند. جان نوبت فلم ((قیامت نس قیامت نگه)) میرسد. درین فلم دختر و پسر تازه کار بودند، و لسی این فلم به فانیتری مقاله شنیدی شباهت داشت. در این فلم یک نوع جلوگیری از رضای تعالیات جنسی به مشاهده می رسد.

چگونه میتوان...

بقیه از صفحه (۶۵) متری شهر برلین واقع میباشد. در مکتب مذکور ۱۰۰۰۰۰ نفر مشغول آموزش می باشند و کمک واقعی با ایشان صورت میگیرد. این اطفال در مکتب تعلیمات عمومی معمول، نسبت ناگامی های بی درسی بدروس خویش رسیدگی نتوانسته که بالاخره اهتمام بخورد و از دست می دهند. موا د جدید درسی که با تجارب روزمره زنده گی ارتباط ناگششتنی دارد، در ایشان اعتماد به نفس و تمایل رفتن به مکتب را دوباره احیا نموده است. نرات درسی خوب غرور و حسن اعتماد بخود را در ایشان خلق کرده است.

به امروز قوی نیز توجه خاصی میشود. ۸۲۰۰ نفر مشورتی، کارهای زیادی را برای اطفالیکه استعداد ناقص میان صدائی و شنوائی دارند، پیش می برند. تقریباً ۸۰۰۰ طفل با داشتن انواع مختلف نارسانائی ها از موسسات مقداتی الی زمان مکتب باز دید بعمل می آورند. مرسیون و معنمین ماهر همه ساله تقریباً ۷۵۰۰۰ طفل الی سن ۶ سالگی و ۱۲۰۰۰ ساگرد مکتب مصروف می گردند، تا کمک ممکن برای آنها بعمل آورد. باشند و یازدهن آنها را به مکتب عمومی حفظ کرده بتوانند. تحقیقات علمی بیشتر از همه متوجه از بین بردن معلولیت معینه میباشد. در سال اخیر تدابیر دولتی تسهیلات تازه ای را برای والدین اطفال در قسمت واری و رشد شخصیت آن ها و در زمینه انتخاب مستقلانه سلك فراهم ساخته است. بدین ترتیب ایده کمک به ضعیفان، جامعه عمل می پوشد. بسیاری از کشورهای منجمله آلمان دموکراتیک تجارب اندوخته خویش را به شعبات اختصاصی سازمان ملل متحد انتقال میدهد.

راه های جدید اخلاقی در فله های...

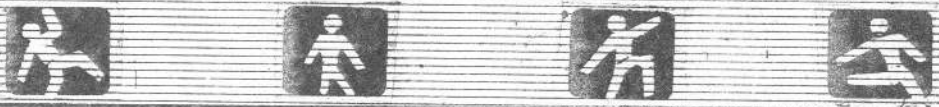
عاشق جنسی از طریق عروسی و آزادی جنسی فروکش میتواند هرگاه عنصری چون تعالیات جنسی یک زن وجود میداشت طوریکه ((معیشت با ت)) در فلم ((آرت)) از آن طفره رفته بود، شوهر باید مقصر بنداشته میشد نه زن. زهر عامل گمراهی جنسی زن شوهرش بوده است. خارج از چارچوب ازدواج زن در راه بر آورد سازی روزهایش تا گمراه است یا خود را

بیاد هوس و وسوسای بسیار دارد و یا مانند یک راه رفته رفتار کند. ولی در چنان حالت سنن و تعذبات مرد را آزادی بر آورد و سازی خواست های جنسی می بخشند و با وحی آنرا میدهد که خانم خود را گذاشته بدنیال زنان دیگر سرگردان باشد بدون آنکه کدام وسوسای متوجه او گردد. انگیزش و هدف در سلوک انسان در قیاب آن واضح میشود. به همین گونه اگر فلم ((سلسله)) از ساخته های ((پائس چور)) بد قسمت شد، فلم ((و جایی)) مصروف به گنگوری فلم های ((پاورکن)) مربوط میشود. زنی از دست پدر دستگیر خود شوهرش را زها کرده. باقی زندگی اس را بیوه گونه سپری میکند. جقدر خوب می بود که دایر کتر روی برهنه سازی دختر فلم اصرار نمیکرد. اگر ((کیسی))

میانند. اگر او زیبا و جذاب است، جوانکهای عاشق همدیگر بزمخت چنانچه هیروئین باید باشند. با هم نزار کردند، ولی بگورن. پس چرا رنج میبرد؟ صاحبان زمین و نهایی که پول قرضی میدهند برای سرمت بخششی چرخهای ماشین مناسب اند. جان نوبت فلم ((قیامت نس قیامت نگه)) میرسد. درین فلم دختر و پسر تازه کار بودند، و لسی این فلم به فانیتری مقاله شنیدی شباهت داشت. در این فلم یک نوع جلوگیری از رضای تعالیات جنسی به مشاهده می رسد.

عاشق جنسی از طریق عروسی و آزادی جنسی فروکش میتواند هرگاه عنصری چون تعالیات جنسی یک زن وجود میداشت طوریکه ((معیشت با ت)) در فلم ((آرت)) از آن طفره رفته بود، شوهر باید مقصر بنداشته میشد نه زن. زهر عامل گمراهی جنسی زن شوهرش بوده است. خارج از چارچوب ازدواج زن در راه بر آورد سازی روزهایش تا گمراه است یا خود را

عاشق جنسی از طریق عروسی و آزادی جنسی فروکش میتواند هرگاه عنصری چون تعالیات جنسی یک زن وجود میداشت طوریکه ((معیشت با ت)) در فلم ((آرت)) از آن طفره رفته بود، شوهر باید مقصر بنداشته میشد نه زن. زهر عامل گمراهی جنسی زن شوهرش بوده است. خارج از چارچوب ازدواج زن در راه بر آورد سازی روزهایش تا گمراه است یا خود را



خبرهای ورزشی

سفر دوستانه و مسابقات

تیم منتخب هاکی که جهت انجام يك سلسله مسابقات و تمرینات مشترك هائز اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن بازگشتند ۱۰ این تیم در مدت اقامت خویش يك سلسله مسابقات و تمرینات مشترك را با تیم منتخبه هاکی سمرقند و تیم جوانان سمرقند انجام دادند که برتیم های یاد شده غالب آمدند . همچنان در سایر مسابقات دوستانه و تمرینات مشترك، تیم منتخبه هاکی افغانی نتایج قناعت بخشی را بدست آوردند . نتایج ورزشی تیم هاکی خوب و عالی ارزیابی گردید .

تیم منتخبه هند بال بمران کشور، بنا بر قرارداد کلتوری میان کمیته دولتی سپورت جمهوری ازبکستان اتحاد شوروی و کمیته سپورت جمهوری افغانستان جهت انجام مسابقات و تمرینات مشترك ، که چندی قبل عازم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن عودت نمود و اعضای تیم در مدت ده روز اقامت خویش مسابقات جالبی را انجام دادند .

طبق بیان مرتبه سال ۱۳۶۲ فدراسیون پهلوانی کمیته دولتی تربیت بدنی و سپورت جمهوری افغانستان مسابقات پهلوانی زیرسین مختلف که چندی پیش زیر نظر فدراسیون مربوط در ستدیم ورزشی کابل دایر گردیده بود پایان یافت .

همچنان مسابقات انتخاباتی تیم ملی پهلوانی کشور برای سال ۱۹۸۹ بتاريخ اول جدی سال ۱۳۶۲ در یکی از جمنازیم های شهر کابل دایر می گردد و برای هر گشتی گیرد و کیلوگرام (۱۱ دانس) داده می شود .



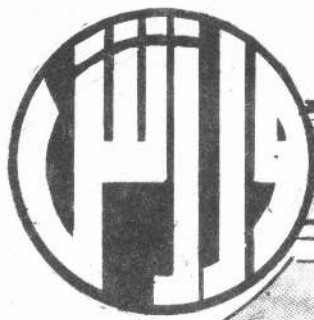
مصاحبه از حسینا حافظ

قانونیت در ورزش ضرور است

رأبیرامون بهتر شدن ورزش در کشور چنین گفت :
 ((ورزش زمانی در کشور مایع بود حاصلی مینماید که قانونیت ورزش به میان آمده ، حقوق ورزشکاران - اعاده گردیده و مسابقات ورزشی به شکل قانونی آن برآه انداخته شود که درین زمینه ها صرف ریاست المپیک میتواند حتی الامکان سعی وتلاش نموده و امکانات بهتری را برای ورزشکاران مهیا سازد .
 نبودن قانونیت در ورزش وعدم وسایل ورزشی از قبیل میدانهای ورزشی ، لباس وغیره ضروریات از جمله مشکلات عمده کلب های آزاد و سایر ورزشکاران کشور بشمار میاید که متأسفانه ریاست المپیک تاکنون متوجه چنین دشواریها نگردیده و نتوانسته است در زمینه به ورزشکاران یاری رساند .
 چنانچه البسه و اموال سپورتنی ایکه از جانب کشورها به ورزشکاران کمک میگردد بدست ورزشکاران قرار داده نمیشود که این خود گواهی توجیهی مقامات بقیه در صفحه (۸۵)

کلب ورزشی آمود در جمع کلب های آزاد شهر کابل ، نخبه ترین آن محسوب میگردد ۱۰ این کلب در سال ۱۳۵۰ ایجاد گردیده و در آن زمان بنام کلب برق کابل شهرت داشت که صرف تیم فوتبال در آن شامل بود ۱۰ اما بنا بر تلاش هرچه افزون ، کلب توانست تا بازهای دیگر ورزش چیون (باسکتبال ، والیبال ، بینک پانگه و اتلتیک خفیفه را) نیز در چوکات خویش بگنجاند و هم اکنون صد تن ورزشکار را در رشته های مختلف ورزشی بپوش نموده است .
 از آنجا که بهترین ورزشیده ترین چهره های ورزش عضویت کلب آمود دارند بنا بر ورزشکاران آن توانسته اند که در عموم جام های ورزشی اشتراک نموده و موفقیت های رانیز نصیب شوند . چنانچه طی چند سال اخیر کلب آمود توانسته است تا در رشته فوتبال لقب قهرمانی را در سطح شهر کابل حفظ نموده و در مسابقات های دیگر نیز موفقیت های چشمگیر بدست آورده است .
 یکن از مسولین کلب آمونظرش





تاجگذاری جهانی شطرنج



قبل از (سوویل) د و شطرنج باز بزرگ جهان ۹۶ مسابقه که صد ها ساعت را در بر گرفت با هم به د وویل برداخته بودند ولی چیزی که به مسابقه (سوویل) خلاصت در ارامتیک داد عبارت بود از مسابقه وی بودن بود ۱۱ مقابل ۱۱ تا تخته بیست و دوم که صرف دو تخته سر نوشت ساز میتوانست قهرمان شطرنج را تعیین نماید بخصوص که در تخته بیست و سوم کاروف موفق گردید بازی را به نفع خویش تمام نماید و به جلو تازد کاری کسپاروف بعد از مسابقه اظهار داشت: این تخته ترازیدی را بدید آورد که من مرتکب اشتباهات بزرگ گردیدم و بازی را باختم ولی کاروف هیچ زمان مثل آنوقت نزد یک به برگرداندن لقب قهرمانی بخود نرسید و هیچکس هم به حقانیت پیروزی وی شک ندانست ولسی کاری کسپاروف نتوانست تخته بقیه در صفحه (۸۵)

مسابقه فاینل اخیر این د و حریف در سوویل هسپانیه یکی از پسر اضطراب ترین جذابترین و جالب ترین مسابقات ((تاجگذاری جهان)) شطرنج به قول یکی از روزنامه های هسپانوی بنام ((با پس)) در تاریخ شطرنج بوده است. هر چند از ختم آخرین مبارزه د و حریف مدت یکسال میگذرد ولی بخشهای نوراماتیک آن همین حالا نیز در جهان شطرنج مورد بحث قرار دارد. اولاف اندرسن شطرنج باز مشهور سوئدنی اظهار نمود که کسپاروف و کاروف ثابت نمودند که امروز در جهان شطرنج حریف برتر از آنها وجود ندارد و آنها به صفت د و حریف سنتی در جهان شطرنج مبدل گردیده اند. همین نظریات را سایر شطرنج بازان مشهور جهان چون یوهان تایمن (هالندی) لایونز پورتش (هنگری) ویاسر میروان (آمریکایی) نیز تایید نموده اند.

در سال ۱۸۸۶ نخستین مسابقه جهانی شطرنج د ایرگورد و در سال ۱۹۸۲ سی و سومین مسابقه آن از جمله هفتصد و بیست و شش تخته مسابقه شطرنج که در ایسن مدت بازی گردیده است یکصد و بیست آن مربوط به کسپاروف و کاروف میباشد. رقابت آنها از ۹ سپتامبر ۱۹۸۴ آغاز نهاد و در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ اختتام یافت. چارمسابقه پیمم راگر مسایستر یا استادان بزرگ شطرنج با هم بمبارزه برداختند پس از مساعی خارق العاده و فراوان قهرمان سه مرتبه بی جهان کاری کسپاروف توانست برتری حداقل را بر حریفش زنده اش کاروف بدست آورد. بالاخره از جمله ۱۲۰ تخته بازی شده نتیجه ۶۰ مقابل ۵۹ به نفع کسپاروف میباشد که کاروف صرف یک نمره عقب مانده است. جالب اینکه در هر مسابقه آنها تخته نهایی به نفع کسپاروف خاتمه یافته است.

این صفحه را مردمان جوانان

مسئومیت حاملگی

نزد یکبه ۷ فیصد زنان حامله به افزایش سریع وزن، بندیده گی و بلند رفتن فشارخون دچار می شوند. اگر خانم حامله این تکالیف را دارد، در آن صورت مصاب مسئومیت حاملگی می باشد.

شاید علت این مرض ترشح بیشتر از مقدار طبیعی هورمونهای حاملگی و تشدید عکس العمل کلبه هانسیت به آن باشد.

محدود ساختن نمک در مواد غذایی از تشدید مسئومیت جلوگیری می نماید. اما در صورتیکه مسئومیت بیشتر گردد، مرض حالت اکلامپسی (Eclampsia) یا حالت اکلامپسی خفیف تر بخود می گیرد که در این حالت تقلص عروق شریک در سراسر فعالیت های کبد و اعراض مسئومیت عمومی بوجود می آید. این مرض معمولاً کس بیشتر از ولادت و گاه گاه حتی پس از آن بوجود می آید. در حالت اکلامپسی خطر مرگ مادران حامله را تهدید می کند. کنترول قبلی مادر حامله و مراجعه وی به دکتر ولادی خاصه هنگامیکه اعراض مانند بندیده گی و بلند رفتن فشارخون را احساس می کنند می تواند برای حفظ حیات مادر و جنین کمسک کند.

خانمها و آقایان! بیس از ازدواج خود را معاینه کنید

در خون انسان ماده خاص بنام عامل Rh (یک نوع پروتین انشی زی) وجود دارد که شناختن آن از اهمیت خاص برای ازدواج برخوردار است.

در خون انسان تاکنون سه نوع عامل Rh اصلی و بسیاری عوامل Rh نوری شناخته شده است. آنهایی که در کربوات سرخ خون شان هریک از سه عامل Rh وجود داشته باشد، حالت Rh مثبت گفته می شود و اگر کربوات سرخ شخصی فاقد تمام انواع عامل Rh باشد می توان گفت که او Rh منفی است. قریب به ۱۴ درصد افراد سفید پوست Rh منفی بوده و متباقی Rh مثبت اند. در نتیجه طفل اگر مادر Rh منفی و پدر Rh مثبت باشد در بدن مادر ماده بنام آگلو تینون به ارت گرفته خون وی و بلاخره مرگ وی را میآید و سبب نابودی کربوات مثبت مادر Rh منفی معمولاً در مورد اولین فرزند Rh اولین طفل وی زنده می ماند و اما بعد از آن اطفال بعدی نمی توانند زنده بمانند. به دنیا می آیند و بنابراین مراجعه قبلی به دکتر و استفاده از ادویه و فایوی تحت نظر این مشکل را حل می نماید.

ویتامین ضد تازایی

ویتامین ها مواد مغذی هستند که به مقدار کم برای انجام فعالیت های متابولیس (استقلابی) اعصیت لازم بوده و حجرات بدن قادر به ساختن آن نیستند. یکی از ویتامین ها که جز ویتامین های محلول در چربی می باشد، ویتامین E است که آن را بنام ویتامین ضد سترول بودن یا تازایی نیز یاد می کنند. با وجودیکه در باره این ویتامین اطلاعات مختصر در دست است، با آنهم دانشمندان معتقد اند که فقدان ویتامین E در حیوانات سبب استتال برخی حجرات بیضه شده و بدین ترتیب سبب عقیم شدن جنس مذکر می گردد. همچنین فقدان این ویتامین سبب تشکلاتی رانزد جنین ها گردیده و ممکن است سبب در اثر فقدان این ویتامین بوجود آورد.

ها رشد و نمو نیز دچار اختلال می گردد. منع هم آن حیوانات است و صورت نوازی نیز توسط دکتران توصیه میگرد.

اسرار تاریخ باستان

بقیه از صفحه (۴۱)

شالی قطعات فولاد بن زاپید ۱ نمودند که ۲۰۰۰ سال قبل تولید گردیده بود در حالیکه بنظور استحصال فولاد کوره های داری حرارت ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد ضرورت است و یاد رقیبه سرد از نظامی چینی زو، جو (۳۱۶-۲۶۵) قبل از میلاد دستکاری های نفیس نقره نگارنده از مواد فلزی موجود است که بر اثر طیف وسیع از تجزیه و تحلیل ثابت گردید که مواد مذکور دارای ۸۵ فیصد المومین می باشد . بالاخره به هتان مبرهن است که المومین در سال ۱۸۰۸ کشف گردیده است.

ایاکتشافات انسانهای پیشی نگهداشته شده است

نیوتن عقیده داشت که : (دانشمندان بزرگ اند مانند آنند که جهان ناقد اسرار نیست ولی باید دل طبیعت را گوید و اسرار آنرا بیرون کشید تا جهان را از خطرات بزرگ وارمید .)

عده از روشنگران باستان - تلاشی روزی نه تا انسان اند - پیشینه باستان دستپایی به اسرار نیاند . مثل اهای از این اسرار پیشی و علم انسان امروزه زاپید اوریشوم در سال ۱۵۸۵ امپراطور روشنگر روم رودلف دوم تحفه گزایندهای منی دست نویسنده دانشمند بزرگ قرن ۱۳ میلادی پرود جریکن را دریافت نمود که بشکل شفره نویسی قابل توضیح نوشته گردیده بود . مدتها در آن کشف تیلیفون گادی متحرک در سنگا برنده وسایر اختراعات انعکاس یافته بود که صفحات دست نویسی آن ۲۰۴ ورق را احتوا می نمود و هیچکس اسم از ریاضدان ، تاریخدان ، منجم و حتی شفره خوانی نظامی نیز موفق به خواندن آن نگردیدند .

و یا چگونه معماران هم توانسته است در اعماران فاصله زمین و آنتاب را مطلقاً در حد عقیده ۶۰۰۰ مود منجم فرانسوی ارتفاع اهرام (۲۸۰۸ و ۱۴۸) متر است همان فاصله وسطی زمین و آنتاب اگر در حالت اصغری زمین این فاصله ۱۴۷ میلیون کیلومتر و راهی ۱۵۲ میلیون کیلومتر باشد حد وسط آن ۱۴۹ میلیون کیلومتر تقریباً معادل ارتفاع اهرام است در حالیکه این فاصله را کوپرنیک ۹ میلیون کیلومتر و کیپلر ۸ میلیون کیلومتر تصویری نمودند .

سلاح های پیشی که باستان قادر به ساختن آنها مخرب بوده است ؟ در حماسه های هند باستان

مها بهار تا که پاره نه سه هزار ساله دارد از سلاح های مرگ زا - سخن می راند گرچه برای انسان امروزه تصویر انفجار آن شگفت انگیز نیست .

انجا گفته میشد که (گلوله های درخشان واری از دود به هوا پرتاب گردید) ، (برای غلظت چادر افکنده) ، (اخگر بدون دود) در همه جا توده شد - (تمام نیروی قهار طبیعت را خشم فرا گرفت، توگویی آفتاب راه خود را گم نموده است، کائنات را گرمی فرا گرفته همه جایرتب و تساب است)

در هند این اسلحه را (سلاح برهنه) و در آمریکا جنسوی (ماشک) می نامیدند بعضی از کاوشهای باستان شناسی در استعمال این سلاحها است که آنرا میتوان محک دانست . دیوار های قلعه دن دامک و واکوس در ایرلند اثرات حرارت بلند را در خود حفظ نموده اند و این اثرات در قطعات وکلخ های سنگ - خاراکه در دیوارها از آن اعمار گردید بودند دیده میشود . سنگ خاراکه فقط در حرارت بیش از ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد میتواند به کلخ تبدیل گردد . شاید در این محل سلاح باستان استعمال گردیده باشد و یا در آسیای صغیر در ریاتخه - هیتی ها که بوسیله حرارت فوق العاده بلند مضمحل میشدند گردیده است و یاد روم های مرتفع بابل (همان برج نرسود) که کسب حضرت یوسف اورانیان گذار برج های بابل نامید که سه فرور بخت است . هنوز سوال موهوم است .

انسان هوانورد :

در سال ۱۸۹۸ میلادی سدل قدیمی مرغ برنده یا (مرغ فرعون) که پیشینه دوم هزار ساله داشت از مصر بدست آمد . زمانیکه کاپی بزرگ بدل تحیه دیدند ، معلوم گردید که مرغ فرعون تمام امکانات را که در هواپیما های امروزی میباشند در خود داشته است .

روایات درباره الفه ها و قهرمانان که توانندی بلند شدند هوا را بوسیله (مراهبه های بالدار) داشته در حماسه های مردمان جهان زیاد موجود بوده است . مثلاً در (پیدا) حتی دل نهارت های مخصوص (ایمانا) و (آقیه ترا) که مفهم سنگ برنده را بیان میدارد موجود است که در حماسه ها تا حد کایت بدین شرح آمده است : (مراهبه های آسانی می درخشیدند به مثل آتش در

مونزولی به آواز . . .

د (۱۱) مخ باتسی

اداری لهاره د هغه پرتوان خبری آتری کنیز . آوازه به عامه افکار و باندی د ملنود و هلو امکان برابری . خون زاتره د آسسی بهینگی چی آوازه د هغه جا به خلاف شرحه کنیز چی بیخبله د هغی به خیر و لوبیل کوی . د آوازی رسوا کول د زیاتی بانگی تر لاسه کول و امکان برابری . د ساری به توگه . فرانسوا میتران له هغه آوازی خنخه چی د هغه به با پد هغه د جمهوری ریاست له هماغه بیسل خنخه موجود وه چی گواکی هغه د سرطان به ناروی اخته دی . به بری سره خلاص شو . به دغه باب د دو مسالو سترنقش د رلود : لومر ی هغه بولتن چی د شپز و میاشته به آوز د وکی بی به منظم پول فرانسوا میونته د میتران د ریختنیا به باب اطلاع ورکوله او د روم د آجسی د جمهوری شپس شرحه طبع او توکی کول . د مثال به پول هغه ویل : (د دولت یعنی مشران د پوره ناروی خنخه بر خمن دی . یعنی غوینتل چی ما هم به دغه لست کی شامل کری . خوباید اعتراف و کرم چی د پیرک داسی بهینگی چی پرنجی (عظمه) و کرم)

د هغو آوازو خیر ل چی د سیاست به برخه کی خیر ی . د هغو د انتخاب محدودیت تابوتی . د توطی به باب آوازه له رواجی او د ایسی آوازو خنخه گیل کنیز . یعنی تاریخ بوهان بدی عقیده دی چی د توطی مفکره . د روحی ناروی او ناقص فکری و دی نتیجه ده . زه باور لم چی تاسی به له هغو آوازو سره چی د پت عموک او یا پتی دلی به باب له آوازی سره چی به حقیقت د هیواد چاری اداره کوی میخام شوی یاست . د آوازه د هغو کسانو علاقوی و ده چی سیاسی ژوند د نمانعکود تیاتر به شکل مجسم کوی . خلک داسی چی لکه به تیاتر کی ژوند کوی او بیخبله به خیل ذهن کی د پردی شاتر - سمپدی چی د هغی ترشاد همگسکانو اصلی خیری شته دی . چی به صحنه کی به حاضر و کسانو لوبی کوی .

۰۰۰ موز همیشه بدی نظرو چی آوازه - لنده گمراهی ارحاقات دی چی باید د پیرز هیره شی . فکرموگاره چی د پوله بیرو اطلاعاتو د رسایلو بر مختیا به د هغی خبریدل یای ته روسوی خوبطنیات خیل نزولی تگ لوری وهی . له هغو کسانو خنخه چی بو هیزی هغوته . چی نه بو هیزی . آوازی تل له راد یو . و میانی او تلویزیون سره موجود ی دی او د بشپرو ویکو وسیلی چی تولنه ورته ا ره لری . نقش تر سره کوی . بر اطلاعاتو تپاندی د کتترول نشتوالی . د همین کسانو بی با وری ریا وری . خود نوو لهاره داکار د انتقاد د نشتوالی . سامنور بتوالی او د هغو اطلاعاتو تر لاسه کید و به مانادی چی با پسند و ستایل شی .

فرانسوی تولنوه د دی بوینتنی به عوایکی چی داسی معلوم ی چی تاسی د آوازو موجودیت بلوی یاست و ویل : آوازی به تولنه کسی د کر کچ دله مینعه و لولیاره بروری دی . زیاتره خلک به خیل تسول عمر کی بدی باور ی چی هغوی ته تول خه نه وای . ۰۰۰ کله چی زه سهارد فتر ته راحم اوله خیلوهنگارونو خنخه بوینتنه کوی چی خه نسوی خبرونه دی . هغوی ماته هغه خه چی پرون شوه به تلویزیون کسی وونه وای . بلکی هغه خه چی پرون شوه نه وویل شوی وای . به هره تولنه کی خلک به خیلوخیالونو نسبت هغه خه ته چی هغوی ته بی وای . دغه دی .

آوازی کیدی شی د قدرت لهاره یوه وسله وی عکله کولای شو هغه به آگاهانه توگه او د کیم هدف لهاره وگاو . خون زاتره آوازی د قدرت د مقاومت وسله وی .

آپا کیدی شی تولنه بی له آوازی وی .

کولای شوی به قطعی توگه عموک وواچی نه . د ابه بدی مانا وای چی خلکوله ویل سره خبری کول برینسی دی . او یاد اچی موز به یوی پاک او ساده تولنه کی ژوند کوچی تول هر خه د ویل به باب بو هیزی : . . . د تولو خاصیت وی چی خراب خه بیوی او د بیو شیان به باب خبری کوی . خوخلک د نیمگرتی تیار له موجودیت خنخه خبردی . یوازی به جنت او د ونج کی یعنی هغه خه ای کی چی هر خه رویشانه دی او هر خه هرجات معلوم دی . آوازی بنشته دی . آوازی د پورکی شی دی . خونباتی بدی د آوازو د بند ولو د پرنه وسیله د هغو به باره کی ویل دی . کله چی د هغوی به باب چه خوله پاتی کنیز هغه لازماتی حقیقی به نظر راحی خوره به داوی چی به بنکاره اولغنی پول حالات و خیر لشی او رشتیا و ویل شی . کله چی واقعیت تغییر وکری آوازی هم بد لیزی . غلطیت دز - زیاتره آوازو دله مینعه و لولیاره لاره ده .

شب های تابستان)) ، ((لبه سا ستاره د نیاله دارد راسان بیکران)) ، ((این بالهای صافه آسای انعامت که مزایه رایبه حرکتی آورد . زمانیکه او به پرواز می اید زمین را روشن می نماید))

شکل داخلی آن در صورت - در هرا چنین ترسیم گردیده است ((جسم باید بزرگ و محکم باشد . از مواد سبک استفاده گردد . کسه شبا هت مرغ بزرگ را هد . انسان در داخل آن نشسته پرواز نماید))

در نسخ قدس منبتی د سنگا - برنده بنام ((مروید های سما - نو)) یاد آوری شده است .

قبلا در باره د راختا گد اشتباه آگاهی ها و کشفیات انسانها معلوم - مات ارایه گردید به حال حکایت از ((مراهبه برنده)) و ارتباط آنرا با بنهان کاری نقلی می نامیم .

د زمان امپراطوری چین تا - ۱۸ قرن قبل از میلاد د چین شخصی بنام کی کونگه شی مراهبه - برنده تحیه دید موبوسله آن - پرواز نمود تصادفاً باد آوازه ای - لت مجاور انتقال داد و مقابل - امپراطور جهت جلوگیری از آفتای اسرار امر اندام انصاف نمود . قابل یاد آوریست که در بسا از نسخه ها آمده است که برای اهداف نظامی امراهبه ها استفاده میگردید به است مگر امراهبه کیهان امکان بد پروده است ؟

ایامردمان یکی از مدنیته های بشری توانندی پرواز در کیهان را بنظرد ست یازی به د پگرسایر است داشته اند . مشکل است که پاسخ به این سوال ارایه نمود زیرا مساله بیشتر تخمیلی است تا واقعی . در منابع باستان و بخصوص نسخ سانسکریت آمده است که :

((بوسله این دستگاه ها باشندگان زمین به نفا پرواز مینمایند و باشندگان آسمانها به زمین فرونگه آیند)) و بعداً گفته میشود که ((میتوان به سوی سیستم شمسی و دیگر ستاره ها پرواز نمود)) .

در کتاب مقدس بر عهد عتیقی آمده است که اناخ برای زمان مبین در یکی از زمین مانند ها به نفا پرواز نمود و رانجاو - معلومات استقرونی و یک د باره نظم و حرکت آفتاب - عمل کا هنر روزها و افزایش شبها - سالنامه قسری مراحل حرکت محتاب راکب - نمود . زمانیکه اناخ به زمین بر - گشت اطفالش پیرو سال خوردن - شده بودند .

در سال ۱۸۹۸ میلادی سدل قدیمی مرغ برنده یا (مرغ فرعون) که پیشینه دوم هزار ساله داشت از مصر بدست آمد . زمانیکه کاپی بزرگ بدل تحیه دیدند ، معلوم گردید که مرغ فرعون تمام امکانات را که در هواپیما های امروزی میباشند در خود داشته است .

روایات درباره الفه ها و قهرمانان که توانندی بلند شدند هوا را بوسیله (مراهبه های بالدار) داشته در حماسه های مردمان جهان زیاد موجود بوده است . مثلاً در (پیدا) حتی دل نهارت های مخصوص (ایمانا) و (آقیه ترا) که مفهم سنگ برنده را بیان میدارد موجود است که در حماسه ها تا حد کایت بدین شرح آمده است : (مراهبه های آسانی می درخشیدند به مثل آتش در

د اکترو رو به مریض کرده گت:
آیا خودت گنگه استی؟

مریض:
بلی د اکترو صاحب، من گنگه
استم.
فرستنده: عبد الجبار عزیزی

میهون

مرد مستی نیمه شب
وارد میخانه شد. عده درد ست
چپ و عده در سمت راست
نشسته مشغول نوشیدن شراب
بودند.

مرد مست که از همان نگاه
اول از حاضرین بدنش آمده بود
با صدای بلند گت:

ای خرس های که طرف
راست نشسته اید وای میونه های
که طرف چپ نشسته اید، سلام!
درین میان یک مرد قوی هیگل
که طرف راست نشسته بود باقیان
بر اثر خسته بلند شده جلو آن شخص
ایستاده گت:

خوب چشمایت را باز کن و ببین
که من خرس نیستم.
مرد مست بدون آنکه خودش
را ببازد جواب داد:
خوب، اگر خرس نیستی، برو
به طرف چپ بنشین.

فرستنده:

فلام حسین هزاره تاتاری

باد سپلین

روزی یک معلم، در ضمن درس
به شاگردانش گت:

کی میخواهد به بهشت برود؟
تمام شاگردان دستهایشان
را بلند کردند بجز از احمد.

معلم رو به احمد کرده پرسید:
چرا تو دستت را بلند نکردی؟
احمد جواب داد:

معلم صاحب، مادرم به من
گتته است که وقتی از مکتب رخصت
میشم مستقیماً به خانه برم.

فرستنده: پروین خداری

عذر بدتر...

مردی ضمن احوالپرسی از -
خانم پرسید:

راستی حال مادرتان چطور
است؟

بعد از چند ثانیه یادش آمد
که مادر این خانم چند سال
قبل فوت کرده است.

برای اینکه حرفش را اصلاح
کرده باشد گت:

ببخشید منظورم این بود که
آیا مادرتان هنوزم در همان
قبرستان است.

فرستنده: ناز نهی

درد دل

مردی برای دوستش درد دل
میکرد:

بلی، زنده گی چقدر عجیب
است. من ولپلی مدت ۲۰ سال
در کناره با خوشبختی زنده گی
کردم.

اما آنسوس که در یک چشم
بهم زدن همه تلم شد.
دوستش پرسید:

چطور تلم شد؟
اولی آهی سوزناک کشیده
گت:

هیچ، بعد از آن با هم عروس
کردم.

فرستنده: شفیه نوری



دانشیار

به هر سو بنگری...

خوشا حضرت سرای کابل و دامان کهمارش
که هر ساعت گرانسی میکند نرخ با زارش

ز نرخ بی ثبات سایر اشیا چه میروسی
که شوخی میکند با مشتری حلوا و آچارش

همه اشیا فراوان است اندر مندوی لیکن
خریخته پیرنه و خالی شود جیب خردارش

نیمه اسم زینت هوتلش، لیک اینقدر دام
که بعد از صرف چون اشتر بپاید کرد نشخوارش

نه تنها لذت کم از طعام هوتلش رفته
پرسیده رنگ و بو روزه از چای سسوارش

تعالی الله ز چالاکی وین باکی قصابان
بپاینگر که نادانسی چه نیرنگست در کارش

به هر سو بنگری جنگ تینگی و ترافیک است
از این سری کلاه گشته، از او افتاده دستارش

حساب کود بار کوجه هایش را کی میداند
دو صد بهول کفانات است در هر گوشه شارش

خداوند احوما میران شاریالی همد رحله مصروفند
ندانم این سروسامان کی بخشیده به با زارش

ارسالی: اسد الله بدیع

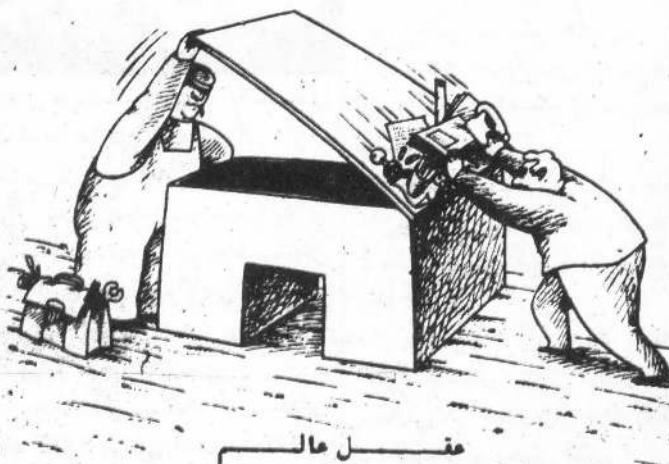
انتقام

شخصی به يك رستوران است
داخل شده به صداي بلند برسيد
حسن گيست ؟
هیچ کس جواب نداد .
داخل رستوران د بگرشد .
باز به آواز بلند صدا زد :
حسن گيست ؟
باز کسی جواب نداد .
به صداي بلند تري برسيد :
حسن گيست ؟
بالاخره یکی از مهمانان
گفت : من حسن استم .
شخص اولی يك سیلی محکم
به روی آن شخص نواخته از
رستوران خارج شد .
همه مهمانان خندیدند به وي
گفتند :
او برادر، آنرد بروست
سیلی زد تو هیچ چیز نگفتی
چرا ؟
آن شخص گفت :
من هم دلش را کاهاندم
همه پرسیدند : چطور ؟
گفت :
به خاطرکه من حسن
نیستم .
لیلا فرصت و شکیلا صدیقی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

ساليکه نيكوست از زمستانش بيد است .
♦ ♦
اگر گل نيستی ، خار باش .
♦ ♦
اگر دنيا را آب بگيرد ، واسطه دار را تابند
پايش است .
♦ ♦
مُشك آن است كه خود بسويده نه آنكه راديسو
بگويد .
♦ ♦
شنيدن کی بود مانند خوردن .
♦ ♦
ماهی را که هروقت از آب بگيري ، نه تیل است
نه برقی و نه چوب .
تعبه کننده : فریبا واحدي

بازهم ضرب المثلها مطابق به شرایط



عقل عالم

ازواژه نامه میرزا غم شریک

سل : آنچه که بجای
آب ، از دهنش هوامیاید .
حلم : کلب ورزشی
سوک خیاب : محل تقابلی رانی
دورستان :
تنگر : خواب در پشت میرز
تعبه :
گیمول : پوشی که میان
آن آرد و امید نخود باشد .
تعبه کننده : اسمعیل برهان

بازهم مثلا

روزی ملا نصرالدین داغسل
یاضی شده شروع کرد به کندن سیب
در همین لحظه یاضان آمده گفت :
حالت نیی کنی که سبب هارا -
میکنی ؟
ملا بلافاصله گفت :
چرا بیراهن زنت کوتاه است ؟
یاضان جواب داد :
این گپ را بیان گپ چی ؟
ملا گفت :
برو برادر ، از گپ میخیزد .
فرستده : هاله اکبری

- چرا بعضی موترهای گلپوش
مروسی ، نمبر پلتهای موتر را
نیز با گل می پوشانند ؟
- بخاطریکه معلم نشود ، موتر
دولتی است .
خیر احمد همزم



شهبید الجبر

درین مکتب مسلمانان شهید از دست الجبرم
مریض ساخته این مضمون ، روده طاقت و صبرم
توان عمر میباشد تماماً اگر بود لتایبش
معلم آنکسی باشد که حق ، جنت کند جایبش
کجانم نمره میدهد اگر انتم به باهاپیشش
اگر یک منفی مثبت شود هم گیرد چلیپا پیشش
♦ ♦ ♦
هر که رانا امیدي های دنیا میکند
این غریب بنوا را اکس و دلنا میکند
A و B زید جذم کرده و گفت جان نخواهی بود
گفتش پسروا ندارد لیک بهجا میکند
فرستده : یکی از شاگردان لیسه رابعه بلخی



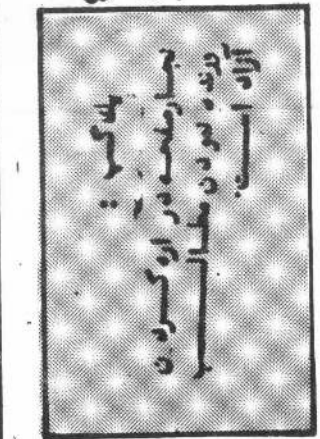
عشق رادیویی

گرمند د خترکی بود زیبا روي خوش سرشت .
 از دود مانی شریف و امیان ، مال و منال به شماري فراگرد خود د اشتهی و خدم و حشم فراوانی در حرمت او خدمت او را کردی .
 راهی لبین قصه نه از زمانه های کهن گوید ، بل چند سال واندی پیش که از تلویزیون فقط نامی بود ولیک از راد یو وجود ی؟ مرض و طولی .
 د خترک رانیز راهی یو گ کسی بودی و ذوقی ، که همیشه از حضور د راجع حرمسرا اباوریدی و خود راد رگوشه گکی از لب تا شالم مشغول د اشتهی و کیف بردی ، - چر و ناکه اندر آن سنین هر کسی راجنین اتفاق بیافتادی و مشغولتی د ستیاب گردیدی .
 هرلم و هر شلم برنامه ها راد نبال کردی و بسندیده پارچه های چه منظم و منشور نبشستی و ثبت کردی .
 از همه پیش او را علاقه مندی بیافزودی بایک نطق خوش آوا .
 همه برنامه ها کان نطق راد ران راهی بود و کارکی به شادی بشنیدی و لذت بردی و بدان -
 چنان د لبسته شدی و خوگریدی که کست هاهمه مالامال از آن آوا شدی تا حدی که هرگاه برنامه پی از آن نطق در راد یو میسر نبود ی از آن استمداد جستی و عطش بنشانندی و هم آرزو کردی کسه ایکش ، او رانیز راهی بود اندر راد یو تا خود نمایاندی .
 د لبستی بد انجا کشیدی که د خترک بر سفح نبشستی و طعام لذیذ خوردی و آرزو بردی تا وی را کنار بودی . تار سدی میسر گشتی و سپس لقمه پی بخاطرش فروریدی و یادش گرامی د اشتهی . القسه کار بد انجا کشیدی که بدستکار تکمی تهیه دیدی اندر لفافه پی زیبا باشاخه گل آد پنش بستنی و در آن نبستی که تحفه ناقابل



بدون شرح

بیرون شتافتی و رسول تحفه کک امیان زاده بسپردی و بازگشتی .
 د یگر بار نیز حال بد بین منوال گذشتی و اضافه بر آن پوشیدنی گکی ضم لفافه بد انجا رسیدی . بار سوم باز بدان منوال لفافه راشیشه مشک همراهی کردی تا آنک از متاع فراتر شدی و به سکوا نکشتر رسیدی کان نطقک شادمانه گشتی و خوشنودی نهزودی .
 القسه د خترک تا ب نیاوردی و روزی گیسو بر بستنی و بدید اران نطق شتافتی .
 همینکه بدان نزد یکی رسیدی از موتر پیاده گشتی و با چند گام خود بان درگاه رسانیدی .
 از قضا که نطقک خود بکنار د روزه ایستاده بودی ، تا آن زیبا روی بدیدی سگرتک از لب پیس زدیدی و گامی به جلو نهادی .
 د خترک چو آن مرد ک بدیدی احوال آن نطق گم بیرسیدی و جویایش شدی .
 نطقک با قندکی کوتاه ، چهره نازیب و سرکی پی مو ، خود را بدان د خترک معرفی کردی و احترام بجا آوردی .
 د خترک که آن هیولا بشناختی ، چشمش سیاهی گرفتنی و حالش بهم خوردی ، لحظه گکی ساکت ماندی و هیچ نکفتی .
 لحظه بعد رخ بر تافتنی بی درنگ به مورتک سوار شدی چون تیری از آنجا بگریختی و سه قفا ننگرستی .
 نوشته : همایون مجید



از شمس تبریز

وزیر گت :
 هزار دینار بستان ، و این حرکت که شنیدی باز مگوی .
 هزار دینار بستان ، گت :
 بد اند این بد که وزیرها کرد ، من رها کردم .
 ارسالی :
 سحر گل موسوی زاده .



فرستنده : هما نیک سپهر

واقعه جالب در سرویس ملی بس

سرویس ملی بس به یکی از ایستگاه های شهر رسید و مردی که بکس بزرگ در پیله مات رابا خود حمل می کرد و سنش در حد ده هشت سال بود به سرویس بالا شد بجزرد بالا شدن جوان پانزده شانزده ساله که کتاب های مکتب روی زانویش بود ، از چوکی برخاست ، مرد - تازه راکب متوجه شد که جوان می خواهد از جایش برخیزد و چوکی را برای او تخلیه کند . با عجله خود رابه او رسانید و دستش را روی شانه او گذاشت و با فشار آورد و - باره بچوکی نشاند ، و گفت : بچه جان ، جای ت را برای من تخلیه نکن .

پسر جوان خواست چیزی بگوید ولی مرد مجالش نداد و ادامه داد بچه جان تو هم حق داری از چوکی سرویس استفاده کنی که گذر شده ازین ، جوان های ما باید با آرامش تام تحصیل کنند و خستگی مانع تحصیل شان نشود

خلاصه مرد برای سه چاره قیقه

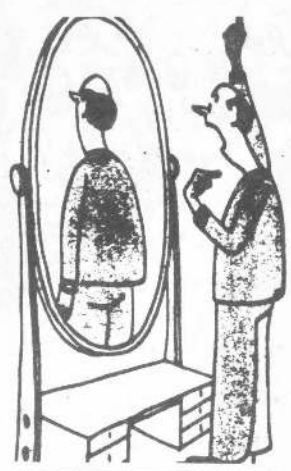
تمام لکچر داد . پسر جوان - خواست د واره برخیزد و چیزی بگوید ولی مرد د واره به شانه اش فشار داد او را بجایش نشانید و گفت : جوان عزیز ! تو نمی فهمی که از جان و دل حاضر د در برابر راحتی تو استاد د بدانم و از راحتی خود بگذرم و گذشته از آن من مثل تهنج برادر دارم و همه را مثل اولاد هایم دوست میدارم و تو را هم مثل فرزندم میدانم . پس هیچ پدری به زحمت فرزندش رو دادرنیست . و از همه مهمتر شما میوه آینه و عصای پهری ما استید

باز جوان خواست اعتراضی بکند و چیزی بگوید که مرد اینبار با قدری خشونت او را بجایش نشانید و گفت : اولاد گلم ، تو آرام آرام حوصله ام را بر سر میسری گتم احترام لازم نیست و من به چوکی نمی نشینم و تها از اصرار احمقانه می کنی . خوب حالا که زیاد اصرار می کنی پس فقط بکس

مرا بهشت بگیر بس . ملافاصله بکمر راروی زانو ن جوان گذاشت و د واره به لکچر خود پیرامون وظایف و چگونگی پرورش جسمی و روحی و خستگی های جوانان و فراهم آوری زمینه های راحت و صرایی زندگی آرام آنان ، ادامه داد و سرویس همچنان ایستگاه به ایستگاه به سوی سرمنزل مقصود پیش می رفت .

جوان برای آخرین بار خواست برخیزد و چیزی بگوید که دست - مرد با خشونت روی شانه اش فشار آورد و مابسی حوصله گی گفت : او بچه گپ نفهم طاقتم طاق شد اصلا متوجه ام که نمی کنی ولی باید بفهمی که

پسر جوان با عصبانیت و دل تنگی فریاد زد : کاکا جان این قدر - فلحفه گوئی را بس کن و ضرورتها احترام فکرتو . می فهمی من پنج ایستگاه از منکم دور شد نام .

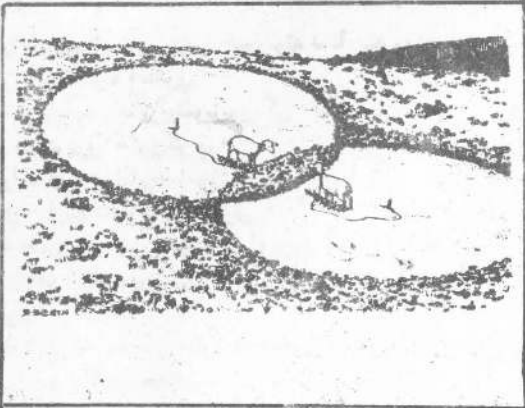


عید یهودیان

هتلر مانند بسیاری از افراد به مسایل فالبینی عقیده داشت و اغلب به نالبین ها مراجعه میکرد . روزی از یک نالبین پرسید : میتوانی بگویی در چی روزی - خواهم مرد ؟ نالبین جواب داد : شما در یکی از عید های مردم یهود خواهید مرد . - در کدام عید شان ؟ - آنرا نمیدانم . هتلر فریاد زد باخشم

اعلان

اداره راد یوتلوزیون به اطلاع تمام (بچه های) فلم های هندی ام از بزرگسالان و نوجوانان میرساند : از آنجاییکه در ساجاری فلم های شب جمعه تلوزیون را محترم راجیش کهنه قرار داد نموده ، بنا آنهاییکه علاقمند اند سال آینده فلم هندی روزهای پنجشنبه را اجاره کنند در خواستهای شان را از همین حالا به اداره فلم های راد یوتلوزیون بسپارند . در غیر آن حق شکایت را نخواهند داشت .



گفت : باید بدانی و حتماً برایم بگویی نالبین که خود را ناچار دید آهسته گفت : روز عید را نمیدانم ، اما همین قدر میدانم هر روز که شما میسریده ، همان روز برای یهودیان عید خواهد بود .

ارسالی : مهستی سروش



عجله برای رفع تشنگی





څه ليدلې لي څه اوريد

د سخا د هفتي

هفتي وال
پنځ

کچکول خان : په دغو کتاه کارو ستروگي وليدل چې د نورو نويو کتابونو د سوداګوري جوړولې ، خود درسي کتابونو د نشتوالي له کبله يې په ټولګيو کې زده کوونکو ته نوټ ورکاوه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوښتونکي واوريدل چې : يوه اتمه پڅه څښته په اتمه افغاني ده . که رښتيا هم داسې وي ، نو د کور ودا نول څه چې څوک يوه مرقابچه هم نه شي ودا - نولا ي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو ستروگي وليدل چې له کورونو څخه اوکتافات را ايستل او د پليو په لاره کې يې اچول ، خوښل د پرض قدمه هاخوا د کتافاتو ضد وځي تور پروت و .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوښتونکي واوريدل چې : د کابل پسه بشارکي يو بوتل کواکولا په پښه د پرض افغاني ده . که رښتيا هم داسې وي ، نو د پښتو افغانانو اعلان د پځ له پاسه ليک و چې اوس د وخته ويلي شوي دي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو ستروگي وليدل چې د واده په کارت کې يې ليکلي وو : د هويل ادا ره د ماشومانو له راوستلو معذرت غواړي ، خو له هري نيسي سره د واده او د نري ماشومان راغلي وو او د واده فضا يې په کوچوکي د کافد پزان نيولې په فضا بدله کړي وه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوښتونکي واوريدل چې : د سباوون مجلسي د پنجاړه په هتي کې د تنګه توب سودا ترڅنګه يو پوټوکري طنز د استازونو هم پلورلو ته وړاندي کيږي ، که د ارښتياوي نو د هتي بازار به نور هم تود شي .



يووازي پني هيله

له يو مستر څخه مې وپوښتل چې په ژوند کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې لارې بندې شي .

له يو صاحب څخه مې وپوښتل چې د غوښت پلورلو په وخت کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما هيله د اده چې د زار اوږي غوښت د غوښت د غوښت نوم تيري شي .

له يو مغاره لرونکي څخه مې پوښتنه وکړه چې په ژوند کې ستا هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې ليلاس او وطن اجناس د خار - جي کافد بېچو اجناس په نوم وپلورم .

د کوشې له پوهنيزال څخه مې پوښتنه وکړه چې ستا يوازي هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې د کوشې ماشومان د خپلو ميندو د ستکولو نه او د پلورنو جيو نه ووهي .

د يووازي هيله

يوتن : ولس راد پوښ او تلونيزو څېړنو ته د نارينه رو په نسبت پښې د پير لیکونه استوي .

بل تن : د اتمک چې په راد يواوتلونيزون کې خبرې پيري دي او - پښې هم پيري خبرې کوي .

يوتن : دا ووايه چې د بياره شيد وپلورنميوکي اوبه په شيد وکسي گډوي ، او که شيدې په اوبوکي .

بل تن : بنگاره خبره ده چې شيد په اوبوکي گډوي ، ښکته چې لسه شيد وڅخه اوبه پيري وي او اوبه يوازي په شيد وخر رنگ ورکوي .

يوتن : ولس د کابل په بشارکي د نل په صحن او پوموتر او د سپند په ناولو او بو ترکاري مينسي .

بل تن : د اتمک چې ترکاري په گڼه کې مې او گڼه په موټر کې چې په دې حساب له ترکاري څخه موټر مهم دي ، او بايد د نل په صحن او پوميناهل شي .

يوتن : د اروا په چې د پير لودې پڅوونکي مهارت په څه شي کې دي .

بل تن : د لودې پڅوونکي مهارت په دې کې دي چې له تياره څخه څانه لودې راوباسي او په دې ډول د لودې وزن لسو پ ونيسي .

يوتن : وايي چې : کلال په مات کتلو کې لودې خوري ، اوس دا ووايه چې ولس يې په روغ کتلو کې نه خوري .

بل تن : دا خبره چې مات کتلو ولس څوک له هغه څخه نه اخلي .

کرايی ویستان

طنز

خوبه زره کی بی د نازری د اوز د و اوسکلو ویستانویه باب کلک—
رخه لره.

شهنازی به چی هرخوبه خیلو ویستانوکی ز منخ وهله او به فور و
به بی فور ول نه اوز د بدل د هغی ویستان د نازری د ویستانو
به خمیرنم او باسته نه وو بلکی د شگانه دغشویه خیر کیژ او بی نمکه
وو هرخمیره به چی اوز د بدل د هومره به بی مزی کیدل
کومه ورخ بی له نازری خخه پته د یوی بلی خورلندی به مشوره
د نارپه یوسینگارخای (ارایشگاه) کی خپل بپراوچر ویستان قیجس
کری وو، اوبه ناخایی توکه دغه قیچی کری ویستان ورسره پسه
وسیندل کله به چی شهناز او نازری به لاره کی جیره روانی وی
نو هوانانو به د پخوا به خلاف د ویره نازری ته نه کتل لکه شهنازی
ته به بی چی دخوند لاری تیولی .

اوس نو د شهنازی رخه د نازری زره ته ولویده . خوب بی له
سترگو و الوت او شپه ورخ به دی فکر کی وه چی خنکه شهنازی ورخنی
د نظر بازو سترگی وار ولی ، اوبه کوم طلسم بی میدان ورخنی وگا ته .

نازری د شهنازی دغه لاسبری د سینگارخای به قیچی کی ولید .
نوخکه بله ورخ سینگارخای ته لاره او خپلی ورینیمینی زلفی بی په
بیخ کی قیچی کری . د ویستانوله قیچی کولوسره نازری تردی حده
بدرنگه شوه چی به لومړی نظر لید لو عبدال ورخنی به کوخه کی مخ
وار اوه . د هغی به جکی او پنگری تن پورن تر رکی اولندو ویستو
سرداسی بنه ورکه ، لکه د پنگر قولنکی چرگه لکی چی به بیخ کسی
پوته ویاسی . به هماغه لومړی ورخ د کوخی شوخو هلکانو د هغی به
لغبر سروری د گنجی نوم ونیلاوه .

نازری به خبله هم به خبله اشتباه پوهیدلی وه . نوکه چی کله
له سینگارخای خخه کورته لاره او به هنداره کی بی خان ولید .
نوله خپلی خیری نه ویریدلی وه . که هرخوبی به خیلواوز د ویستانو
یسی د مخ فوندي د افسوس لاسونه وروړول . گته بی نه کوله د هغی
سرخه د وریشویتنی نمو چی بیرته دی به یو فصل کی ویستان ورباندی
راسمورشی . خلوور بنه کاله به کاروو چی بیادی د نازری قیجس
شوی ویستان زلفی تن . او د عبدال فوندي هوانانو زره ونه دی یکس
رابنکیل کری .

بانی به (۶۲) مخ کی

هغه مورزادی گنجی نه وه . اونه هم د کومی ناروی له کبله
گنجی شوی وه . یوخت می به یاد یزی چی گتو او اوز د ویستانو
به بی له نری ملانه لکه د تورو بنامارانو به خیر غیزی تاوولی . تل به
بی خیل اوز د ویستان د شاله خوا فوته کول . اوز د و زلفسو
کوده به بی لکه اوزکی جارو به ملا هاخواد یخوا بنوریدله . د زلفسو
به هرتاری د عبدال فوندي د کوخی هوانانو زره ونه زور ندو عبدال
چی د سنحلی تورو یوازی زوی و اوشل کاله کوندون بی ورته کری و
تل به بی د نورو حملیانو تر مخ کله کله د نازری به هکله ویل چی :
د جایی نوریدن خوشی زری

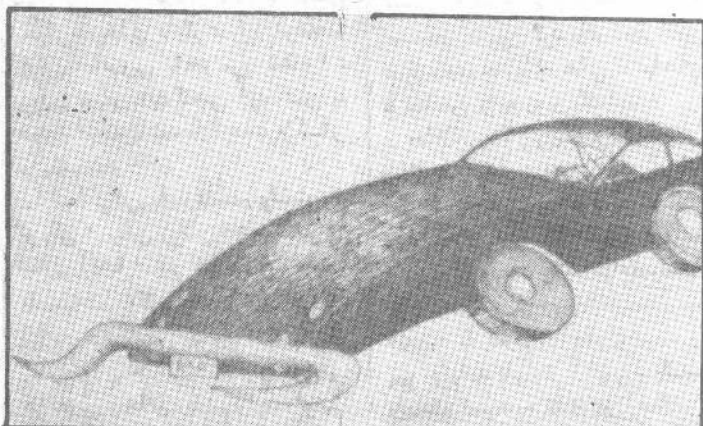
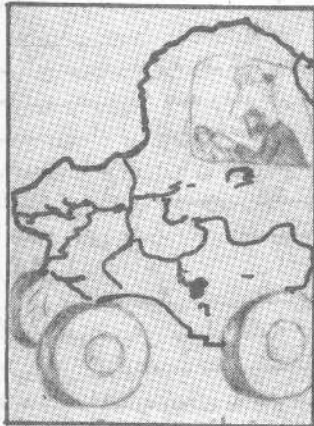
زما بی خویندی د اوز د و زلفوتالونه
که نازری به به لاره روانه وه . او د شاله خوا به دی ورته وکتل
نوحستا بی زره د رخنی د زلفویه لوموکی بند اوه . خو سخامخ د ویره
بنکی نه وه . سترگی بی فتی وی ، خوراوتلی او د مخ به تناسب یو
خه ویروونکی وی .

پوزه بی نریه او جگه وه ، خوبه خوکه کی لکه د طوطی مینوکه راکر
شوی وه . به زنه بی خدایی خال لگیدلی و ، خو کرکی شوندي یس
منظره ورخرا به کری وه . به ونه جگه وه ، خورد ویره د نگره او بی فونسو
وه چی د خوانی به فوریدلی موسم کی بی لا د سینور سوب نسه
مالومید .

لنده د اچی هرخه بی بنکی وو . خوله هرخه سره بی یوه بدرنگه
(خو) ملگری وه . مگر یوازی اوز دی زلفی وی چی به هغوکی کومه
(خو) نه لیدل کیده .

نازری هغه وخت د عبدال لیونی میلی ته کوم اهمیت نه ورکاوه
او به خبله هوانی مغروره وه . هغی ته خبل نمان د چین ماجیسن
بنا پیری بنکاره کیده . خوبه دی نه پوهید ه چی د عبدال به خیر
نورو هوانانو زره ونه بی یوازی د خیلواوز د و زلفویه محنتل کی بنکار
کری دی .

د نازری یوه بله خورلنده چی شهناز نومیده . له ونی تیتیا و
گردی مردی وه . به بنکاره به بی له نازری سره د زره رازونیازگا وه



د کارتونون
په ژبه

رنجها، شاید ستاره، ستاره، بختن و وارونه میبندد، درنگها، هایش خنکی یک عمر رنج، دیده میشود. در این محیط همه قیانه هایکمان است. محیط یکی است. عداها همه آشنا اند و بر ستاره هم اند. شکلی که دختر نوجوانی است میگوید: پدرش کارمند یکی از وزارتخانه ها ستارگان هاست. خیرین را میگوید: او را رنج مرضی های روانی و مخصوص رنج مرضی (شوک عصبی) زیاد میآورد. هم خانه هایش میگویند: (میری) دارد. دختر آرام است، زیاد آرام. به تمنع میگوید: (آقا یه راضی بسازین که مره از اینجا بیرون، به میخوام با قایل خود باشم... به خورجوند به و...)) حین ناله هایش میبینم که در چهره هیچیت از همخانه هایش تمییز نمی آید. شاید این حالت کاسه عادی شده باشد. بلی حالات نمیتواند غیر از تکرار چیز دیگری باشد. با شنیدن دوستان مسوول ما میگویند که شکلی فعلا تحت تداری است.

راه اتاقهای قایلها را بیستم میگیرم. حالا دیگر به اتاقهای سرزمین که زمانی شاید محکومین به مرگ (نادانشار) در آن میوسیده اند. فونز راهرو طولیکه از کاردرهای هراتاق میگردد، مبین قدامت این محله است. رئیس مرستون میگوید: نسبت نداشتن بود چه پول به ترسیم آن موفق نشده و باین زود یهانتوا نیم موفق گردید. در اتاقی رامی گشام. با صدای ناله در صدای خالی یک سرود بگوش میآید. محمد خان مرد تنومند است که در جنگ یک پایش را از دست داده و در اینجا زنده گی میکند. چشم هایش حالت خشم آگینی دارد. اما بعد از صحبت با وی درمییابی که میتواند قلبا دوست خوشی باشد. نیمه اتاق را پرده زده آنطرف پرده، خانم راست او میگوید وقتیکه پایش قطع شد به کت عده ای از دوستانش موفق شد تا خانم را از محله دوریکه زنده گی داشتند نزد خود خواسته با دارایی هیچ زنده گی رادر مرستون از سر گیرند. از عروسی شان سالهای زیاد گذشته اما

طفل ندارند، تنها استند و همه نم شانرا با هم قسمت میکنند. بادیدن این زنده گی از رئیس مرستون در مورد اینکه آیا عشق در این سرزمین فقر را یافته جواب میگیرم: (بلی! اینجا بارها چنین اتفاق افتاده که دو تن از مشمولین مابعد از انتخاب همدیگر عقد نکاح میکنند ماهم هم میگیرم. در سالون تجمع محفل ترتیب میدهم و همه مشمولین نان همان شب را یکجا صرف میکنند. گروه هنری مارا نابینایان تشکیل میدهند.) نزد مجسم میمانم: آرزوهای زوج و زوجه را. این جشن را جشنیکه با قدرت هماتوشی میکند، جشنیکه نیای فقر را کرده، عشق چه بزرگوار است و چه با وسعت. (عشق چه سخاوتمند است) بردها اثر میکند و آن را میزند. در اتاق دیگری محمد علم را می یابم. او در مرستون بزرگ شده و در مرستون رنج بردن و شاد زیستن را آموخته. در مرستون آیدیده شده بود مرستون عاشق شده، در مرستون پد رفته. سه سال پیش با شیباد دختر فقیری که

دارالمساکین یا دارالمجانین

در مرستون میزیست از دو واج نموده و ثمره این عشق پیت فرزند است. محمد علم فعلا نیز در مرستون بحیث کارگردمت میکند. خاله بی نظیر - زن مهربان و خوش قلبیست. در یکی از همین اتاقها، او اضافه از نیمه عمرش را در دارالمساکین گذراند. زمانی در طفل را فرزند می گرفتند بود که مرد و امروز آن مهایی اند. در خدمت و رضن، دو پسر دیگری از خود نمیباشد امکان سفریسه خارجه را بدست آورده و فعلا هردو مصروف آموزش در خان اند. آنها تلغاهی آینه گلزار و دن خواهند بود. خاله بی نظیر اکنون دو باره نتواند و راز چار فرزندش بسیرد. درد نیای فقر همانقدر که دلغای مهربان و بزرگ میتند. طبق گفته مدیر آسایشگاه مرستون، برای مادرانیکه در مرستون ولادت میکنند همه سعولت های لازم رژیم مناسب غذایی در نظر گرفته میشود. سراغ محل بود و پسر دیوانه ها

میگویند محصل سال اول پوهنهی زبان و ادبیات بوده است. خواستم با او صحبت کنم اما حرفهای نشنیدم که مفهومی از آن بدست آید. زن مهربان و باعاطفه بی که همه او را بی حاجی خطاب میکنند نگران این بخش است. او خود نیز زمانی از مشمولین دارالمساکین بوده و از همینجا راه خانه خدا را در ریس گرفته بوده است. به حویلی داخل میوم محصل بود و پاش مرد های دیوانه است. هر کدام حالت خود را دارد. اتاقها مانند زنده گی شان از هم پاشیده، خنده و مگره، مستی و آرامی در اینجا به چشم میخورد. کسی آرام نشده، کسی گوشت دستن را یادندان گاز گرفته و زخم را آرام آرام میزند. یکی دوسه تن مصروف خان بازی اند. چند تن دیگر مصروف خاریدن جان شان استند. کسی گریبان خود را دریده و دندان ها را به هم میفشرد، کسی فحش میدهد و همزمان با آن دیگری آواز میخواند و...

مطابق روح جامعه تطبیق میشود و در مراسم فاتحه خوانی همه مشمولین و عده ای از کارمندان مرستون اشتراک میکنند. حینیکه دیواره راه بازگشت از مرستون را میگیرم، کوله بار رنج این هنرمندان خود را که زیاد نیازمند احسان اند با خود برمیآورم. این سوالها در رامیازاد که جرم استونیکه سالها قبل پنج ملیون بود چه داشته امروز ندارد؟ مگر روند زنده گی سایر موسسات از زنده گی این بنیادیان سرگردان بیگانه است؟ مگر کسی با روند ارد که اگر بی بناهان و بنیادیان ما، یاری و دستگیری شوند، دیگر هرگز در جاده هاصدای (بدنه بنام خدا) ظنین نخواهد داشت. باز به دیده ام سمبول مرستونهای جهان مینماید که روی هلال سرخ یک برگ سبز نمودار است. نشود که برگ سبز مرستون ما بختک!

ماشین بفرنج رمان

بقیه از صفحه (۸۷)
ربط، ملوا، خلاها، ملواست از گسستگی ها و در آن همیشه منطق پیگیری نیست. ساعات روزهای فراوانی در زندگی تهن میروند. حرف های زیادی عبث زده می شود. در رمان نمیتواند اینطور باشد: هر تار و هر پود و هر گره و هر نقی و هر حاشیه و هر متن، همه همه در پیوند رویدادی و در ارتباط فکری و فلسفی باهم اند. رمان نویی بازتاب قرار دادی و مصنوعی زندگی است. نویی فشرده معنائند. البته شط زندگی بسیار عریض است و جوی رمان بسیار تنگ. بازیگران رلکو تا مدت زندگی در آنها هزاران و در رمان به صد ها نمیروند. لذا رمان نویی میتواند قهرمانان خود را بهم پیوند دهد و

رویدادها را بیابد. آنجا عشقه های خود روست و اینجا بر شمش های تافته و تافته. ولی اهمیت رمان بعنوان یکی از مهمترین محصولات معنوی انسانی در این نیست. در آنجا ست که برخلاف مباحث علم و حوادث عمل روزانه، جغرافیای زندگی رانه به شکل جدا جدا، بلکه یکجا در همه حالات عرضه میکند: فلسفه سیاست، اخلاق، سبب کار، روان شناسی، جامعه شناسی، علم، تاریخ، ادب، مبارزه، سفر و بسیار چیزهای دیگر در این نوشده. اروی جادویی باهم من شده اند و رمان نویی باید گنجی از دانش با خود داشته باشد تا از عده کسار برآید. لذا رمان باید مانند تولستی گو رکی، رمان زولان، همینگوی و امثال آنها، هم کله باشد و هم قلب باشد. کله و قلب استثنا نیست. از این جهت من بدون آنکه با رمان غای خیالی، نمادی، رویایی فراسوی مخالف باشم (ابدا) - ابد (۱) رمان غای واقع گرایانه، روشن را دوست دارم که مسئله

مهم برای آنها اصل حرفی است که میخواهند بزنند و به آنطور ی که میخواهند، این حرف ها را بزنند. وقتی از همان صفحات اول حس میکنم که رمان نویی چیزی را که در بی وصف است کارشناسانه و پیشداورانه نمیشناسد و راد را کفی از زندگی ماورا، عادی نیست، سرد میوم. باید حرم که این یک غول است. آن چیزی را می بیند که من نمی بینم. انجیزی را من نمیدانم که من نمی فهمم و قشادار است. مراد رون گرد باد سحر آمیز خود بکشد و دروازه های دنیا های ناشناسی را به روم بگشاید. حال این کار را با چه شیوه بیان و تالیف انجام میدهد؟ این دیگر کاروست... نگارنده با تنوع سبب ها، کله ها، شیوه ها و تکنیک ها، صد درصد موافقم و تنها موافق نیستم که این اصل مطلب است. با کدام (آچار) این پیچ را باید باز کرد؟ این دیگر وابسته است به تشخیص استاد. آچار کل وجود ندارد. نه در علم و نه در هنر. اساس رمان نویی.

قرطاسیه فروشی شمریز

تلفن ۸۷۱ از محافل خوشی شما را توسط بهترین کسرها می بندید.

تلفن ۸۷۱: انجنیر محمد عارف (مهندس)
قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میداریم.

بقیه از صفحه (۷۴)
قانونیت در ورزش و ورزشی میباشد. همچنان تقاضای من و سایر ورزشکاران از ریاست المپین این است که تمام کس ها و کاستی های ورزشی را متوجه گردیده و در رنج آن بکوشند. تنها متوجه سفر های ورزشی، امتیاز بخشی برای عده ای نبوده به همه ورزشکاران کمک رسانید. در رپورتاژ کاد رهایی ورزشی سعی و تلاش همه جانبه نمایند.

قرطاسیه فروشی نایب خیل

قرطاسیه مورد نیاز شما را در این مغازه به قیمت ارز عرضه می کردیم.

آدرس: محرم خرم، چرخ چورگس، سید ابراهیم

قرطاسیه فروشی علی گلریز

تلفن ۸۷۱ از محافل خوشی شما را توسط بهترین کسرها می بندید.

تلفن ۸۷۱: انجنیر محمد عارف (مهندس)
قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میداریم.

بقیه از صفحه (۷۵)
تاجگذاری... است و چهارم را که کمتر کسی باور به پیروزی وی داشت به تفسیح خود شر تمام نماید. و اما اناتولی کاروف (دور) تخته اخیرین اشتباه روانس را مرتکب گردیدم. چرا ضعف جلوه مگر شدیم. بخاطریکه من از او - قعبیت دوری چشم که گویا سابقه به پایان رسیده و من برنده شده ام همان بود که خراب بازی توهم و تخته نهایی را که نباید میباختم باختم. کسباروف همیشه به بازی خصوصیت می جانی میداد که از عده آن خوب بد رمی آمد. نباید گفت که هر دو ی ما اشتباه میکردیم ولی در اخیرین اشتباه کردم!! حالا وقت است که در باره حرف یف جدید کسباروف درآیند. چیزی گفته شود ولی ارتوریوسیف یکی دیگر از مدعیان لقب قهرمانی است جهانی شطرنج گفته است که هر دو شطرنج باز هم دارای استعداد طبیعی و هم تجربه کافی اند. و رهنوز هم حرف دیگری بغیر از آن

تاجگذاری...

دور جهان شطرنج دیده نمی شود. میگویند نوبخ یکبار در صد ساله زاده میشوند ولی تمام قهرمانان شطرنج معاصر اسامی بر استعداد بود. اند، تهن بیست ماد رهرده عملا یک شطرنج باز جدید زاده است. ماکر ایوی (متولد ۱۹۰۱) - میخائیل بوت ویشیک (۱۹۱۱) - واسیلی سمیلوف (۱۹۲۱) - ایگور ان بطروسیان (۱۹۲۹) - بارنسیس - سباکی (۱۹۳۷) - رابرت فیشر (۱۹۴۳) - اناتولی کاروف (۱۹۵۱) که همه قهرمانان جهان بوده اند. زما - نیک کسباروف بوسر شطرنج جهان تکیه زد و عده داد که قهرمانی خواهد بود که همیشه توانایی بازی کردن را داشته باشد و این حرف وی تا بحال زنده باقیمانده است. بهترین علاقمندی کسباروف - فوتبال و تیمن میباشد. نظر روی فوتبال نه تنها صحت بل حالت انسان را نیز خوب میسازد. کاروف بغیر از نوشتن کتاب در باره شطرنج به ماهیگیری و شنا علاقمند است.

ادبیات وزندهگی

روزنه به گذشته‌ها

— روزی شیخ (ابوسعید ابوالخیر) را گفتند: ((یا شیخ! فلان مرید برفلان راه افتاده است، مسرت و خراب)) فرمود: ((بحمد الله که بر راه افتاده است از راه — نرفتاده است.))

— روزی شیخ شبلی رحمة الله علیه در بازار بغداد آمد بردگانی قصابی بگذاشت بر گوشت نگاه کرد گوشت فربه نیک بود. قصاب آواز داد که ((گوشت ببر)) شیخ گفت که ((سم نیست؟)) قصاب گفت: ((مهلت میدهم)) شیخ تاملی نکرد و گریان شد. گفت: ((ای نفر مرد رین! بیگانه مهلت میدهد و تو نمی دهی تو دهی اولی ترو)) نفر را قهر کرده نچنین باشد بچند در (ص) ملاحظه

سی و فرهنگ اسلامی است. این کتاب توسط یکی از اخلاف شیخ یعنی جمال الدین ابوریح، در ۴۱ هجری قمری تالیف شد مواز نظر زبان فارسی، برخی ویژگی‌های زبانی و سبکی و همچنان از نظر تاریخی و تاریخ تصوف دارای ارزش است.

تازه ترین چاپ این کتاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق دکتر شفیع کدکسی، توسط موسسه انتشارات آگاه، در بهار سال ۶۶ صورت گرفته است که بر چاپ‌های قبلی، مزایایی دارد. ضمن دعوت از حاجتمندان برای ملاحظه این کتاب و چاپ مورد نظر آن چند حکایت از آن را عرض آشنا می‌جویندگان جوان به نقل می‌گیریم.

حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر

((حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر)) قدیمترین زنده‌گینامه شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۰۷ - ۴۴۰ هـ - ق) عارف روشن عمیر و انسان برجسته، تاریخ ادب فار-



بیان کند.

— رمان خوب باید چارچوب تاریخی معینی داشته باشد. یعنی معلوم باشد:

— در کدام کشور، کدام شهر یا روستا، در کدام خانه؟

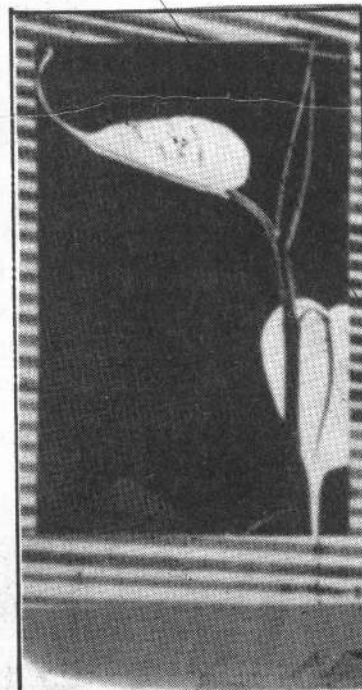
— در کدام دوران تاریخی، رویداد های رمان میگذرد؟

— رمان خوب باید ((مسئله)) مطرحه، روشنی را در مطایب خود حایز باشد. (مسئله یا مسائل) و این مسائل یا مسائل میتوانند: مسائل اجتماعی، یا مسائل فردی- خانوادگی باشند. این بسته است به دیدگاه نویسنده.

— من از رمانهای تخیلی علمی- یا قصه های سمبولیک صحبت نمی‌کنم. نه اینکه آنها را قبول نداشته

مقصودم از ((رمان)) داستان طولانی است بویژه درباره زندگی یک یا چند قهرمان (پرسوناژ) اصلی که با شرکت آنها تابلوی بهناوری از زندگی عملی و روحی ترسیم میشود. روشن است که یک رمان باید خوب باشد و رمان بد مفت نمی‌ارزد ولی یک رمان خوب را هر کسی هم که نویسنده است (تاجه رسد به غیرنویسنده) نمیتواند بنویسد. برای اینکار قریحه و تمرین خاصی لازم است و آنهم قریحه قوی و تمرین زیاد. شاید لازم است که نویسنده بویژه از دیده‌ها و از سرگرداننده‌های خود بنویسد. تا مطالب را خوب لمس کرده باشد. و قادر باشد، با تکیه قریحه خود آنرا خوب

درباره ماستی تعریف رمان



دفترهای والری

آدم خان در خانگی

دادم اود رخوکیمه د پستو فولکلوریکواد بیاتود پیره به زره پوری کیمه ده . د اکیمه (مسعود) نامی د پستویه نثر نیکی ده . مسعود د عبد الله خوی اود بنه قلم خواند و . به (پستانه شعر کبکی د ده . سوانح بیان شوی دی . مسعود د ژوند وختی نه ده معلوم مگر د ویره معلومی ی چی دادم خان له عصره یعنی (۱۰۰۰ هـ) کال نه وروسته اوسیده .

د مسعود نثر د ختکود نثر سبکته نژدی دی اود دی مکتب تابع او مقلد معلومی ی . مسعود هم د دی د ورن نثروه شان نثر نیکی لندی حلی استعمالوی . یونیم بحای فارسی لغات هم راوری . خو عبارات یی پوره بوخوالی نه لری . د دغه اثر د نثروه نمونه :

ادم اود رخود یوقفیرله گفته پیدا شو بعد له هغه . حسن خان نو زویه نه درلود . یوقفیر راغی نعره یی وکره . حسن خان روپیل به د اوم یوقفیر انودی بلا کمه شی چی خیراتونه صدق ووی اود عانه کوی پس دی فقیر روپیل چی خه دعا غواری . ده روپیل چی بخوی نه لرم .

دی فقیر یوه پخه خرما ده اوسنی خرما ورله ورکړی چی واخله دایوه خرما پخه ده ویس خوره دادوه . اوس دی ویس غورخوه بخت دی . خیل دی . یوخوی به دی پیدا شی دوه بی خدمت کاران وی او او غویان به هرکال به نام د الله خیراتوی . خرما یی خویره . د وپس وغورخولی . بعد له یوه کال خوی یی پیدا شو چی د حسن سملری نه درلود . نوم یی ادم خان بری کینیبود الخ)

دادم درخوکیمه به پوړوشعر ونو چار بیتیاو لنډ یوکن هم یاده شوی ده .

چی به چیره دادم د رباب ترنگ شو درخانی به په سر توری گم پد له

چرا این کار را میکنید ؟ همیشه اینطور بود است . - نمیدانم چرا ((عرف)) یعنی همین !

نوع نمایشی ، حساب شده ترین انواع ادبی است .

من آنچه را که هر روز میتوانم بنویسم ، هرگز نمی نویسم .

خشونت ، یکی از اشکال حماقت است .

تشخص آن نیست که آنچه دیگران انجام نمیدهند انجام دهیم . بلکه آنچه انجام آن کاری است که دیگران قادر نیستند انجام دهند . چه نویشد وجه کهنه .

کارنو آسانتر از کار کهنه است . زیرا انجام کار کهنه ایچسان میکند که انسان چیزهای بی بد اندام را زواری چینی . احتیاجی نیست . همه زنجاباره بد نیامی آیند .

کسی که میخواهد عقاید خود را تحمیل کند ، از ارزش آنها مطمئن نیست . میخواهد به هر وسیله ای است آنها را تقویت کند .

مداری)) ، دشوار است . اینهمه آدم باروان خاص خود ، با گفتار خاص خود ، با سرنوشت خاص خود در پیوند های گوناگون در روند های گوناگون ، این همه مناظر ، حالات روحی ، لباس ، اثاث خانه ، شهر ، سفر ، تماشا ، مهای عاطفی و غیره را روی کاغذ آوردن ، تکلیف بسیار دشواری است . کار هر کسی نیست . هوش ، نگاه تیز ، زبان فنی ، قدرت تخیل ، نیروی نقالی لازم است .

رمان گاه از زندگی بمراتب بفرخ تراست . در زندگی خیلی نهرها هریز میروند و به مرداب گاه خونی می ریزد و گاه سرابای زندگی مانند درختی است سترون . زندگی ملو است از تعدادی های بی بقیه در صفحه (۸۴)

ناگفته نماند که خود والری از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۲ قسمتها بی از مطالب این دفترها رابه صورت چند جلد کتاب جداگانه انتشار داده بود .

آنچه در زیر میخوانید جملاتی از این دفترهاست :

- باید به اندازه ای نوشت که قابل خلاصه کردن نباشد .

راز ((قالب)) در همین است آنچه بتوان خلاصه اس کرد مرده است .

من بیت اندیشه میهم رابایت اندیشه روشن عرض میکنم .

شعر به همه کلمات زبان ارزش میدهد . بدون شعر ، قسمت اعظم کلمات هر زبان ، هیچ مصرفی نداشت .

این شخص مغرور است ؛ او قدر کافی ربح نبرد است .

شیطان یک فرشته زخمی است .

نقاس نه آنچه را که می بیند بلکه آنچه را که دیده خواهد شد باید نقاشی کند .

عده ای ، آنچه را که نمیفهمند نامفهوم می شمارند و آنچه را که نمیتوانند نامکن .

پل والری از سال ۱۸۹۴ یعنی از وقتی که بیست و سه ساله بود ، همه روزه بجز روزهایی که بیمار بود حوالی ساعت پنج یا شش ، از خواب برمیخاست و در حالی که به دست خود قهوه صبحانه اهی را درست میکرد و سگری دود میکرد به قول خود سر ((بین چراغ و آفتاب)) به نوشتن مشغول میشد و چیزهای پراگنده ای در دهاتسر گوناگون کوچک و بزرگ ، نازک و عظیم ، مدرسه یی یا حیسی می نوشت . حتی روزهایی هم که برای سخنرانی بخارج از فرانسه سفر میکرد دفترهای خود را همراه میبرد . به این ترتیب در مدت بیست و نه سال تعداد این دفترهایی که شاعر بزرگ فرانسوی برای سرگرمی و تفریح خاطر خود نوشته بود به ۲۵۴ بالغ شد . در این دفترها والری درباره موضوع های گوناگون (زبان ادبیات هنرهای زیبا ، فلسفه ، دین ، تاریخ ، سیاست ، آموزش ، دانش مسائل روز غیره . . .) بحث کرده بود .

همسر والری پس از مرگ شوهرش این دفترها رابه کتابخانه ملی پاریس بخشید و از سال ۱۹۵۲ الی ۱۹۶۱ ((مرکز ملی تحقیقات علمی)) فرانسه همه آنها را کلیشه کرد و در بیست و نه جلد بزرگ که هر کدام پیرا از هزار صفحه است منتشر کرد .

باشم . نه تنها موضوع صحبت ما در این نوشته این نوع رمانها نیست . در این جا ما از رمانهای ریالیستی ، یعنی رمانهای روی واقعیات سخن می گویم .

رمان را باید نویسنده در متن های بنویسد که تجارب حیات ، اخلاقی و عاطفی فراوانی اندوخته است . آندها و حوادث زیادی دیده است و دیگر به آنجا رسیده است که دیگر اندرونش در جوش است . یا به بیان دیگر : رمان باید زمانی نوشته شود که دردی بیامی ، نیازی ، نوعی فشار درونی نویسنده را اوامید ارد سخن گوید . نای روانش از نواهای شنیدنی گونه گونی سرشار است .

رمان نویس باید روایتگر شیرین

سئالین ودوران جنگ

سوسیالیستی قدهلم کرد نهده
اشترک کنندگان نعال انقلاب
اکتوبرسال ۱۹۱۷ و جنگ میهنی
نیز ضد رژیم قدرت مطلق -
العنانی درفش مبارزه را بلند
کردند . ستالین با تمام قدرت
به فشار سیاسی و شکنجه های
جستی بمنظور از صحنه خارج
ساختن مخالفین خود متوسل
شد .

اینگونه تاکتیک ها مستلزم
حد اقل اثبات حقایق بود . بنس
بران ، در چنین شرایطی که نظام
سوسیالیستی شوروی سرانجام
پیروز شده بود و دیگر طبقات
استثمارگر نظام اقتصادی آنها
در کشور وجود نداشت ، ستالین
مفکوره خود شرمینی بر تشدید
مبارزه طبقاتی بمنظور تشدید
واکنش هر چه بیشتر سوسیالیست
لینن به پیش کشید . البته این
یک اشتباه بود و نمیشد آنرا
مفکوره خالی از خطر محسوب کرد .
همین مفکوره بود که محور مناقشه
اساسی فرارگرفت و راه انجام
سلسله اقدامات جزائی دولت
شوروی باز کرد . نظارت بر موقع
طبقاتی کارگران منجر به سو ظن
عمومی گردید . آزادی و اظهار نظر
آنگار از زمین رفته بود و در هوس
تشنج و تیره گی روابط دستگیری
های جمعی و توطئه ها تقریباً
همه جا رفته گرفته بود . اصطلاح
(دشمن خلق) هر روز بسز
زیانها بود . میلیونها انسان بیگناه
با تهمت زدن (دشمن) و (جا -
سوسد ستگا های جا سوسی
خارجی) که در حق آنها حاصل
میشد دستگیر شدند . با گذشت
هر سال اینگونه انتقام حوش ها
افزونی میگرفت . در میان نخستین
قربانی این توطئه ها مسئولین
کارآموده و آیدیده حزب ، اداره

چیان صادق امروقتصادی ، -
دانشمندان لایق و دانشجویانی
شامل بودند که جرئت اظهار نظر
را بخود میادند . علاوه بر اینها
قوماندانان و کمیسارهای سیاسی
اردوی سرخ نیز از این توطئه
های نصیب نشدند .
درین نوشته میخواهم در مورد
سرنوشت افراد اخیر الذکر
مطالبی را بیان کنم زیرا هدف من
متقییم که به استثنای تصفیه
سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ است -
بستان نومید کننده و تروازیک چون
نایستان ۱۹۴۱ وجود نخواهد
داشت و این درست زمانی بود که
نازی ها بر قلمرو شوروی تجاوز
کردند ، مقاومت اردوی سرخ را در
هم شکستند و بعد " حمله بر مسکو
لیننگراد ، ولگا و قفقاز را سازمان
دادند . همه ای اینها چگونه
می توانست اتفاق بیفتد ؟
طبق اطلاعاتی که از طرف
برید جنرال ا . ا . ی . تودورسکی
فقیه (الکساندر ایوانوویچ تودورسکی
۱۸۹۴-۱۹۶۵ یک بخش نظامی
رادر جنگ میهنی رهبری میکرد .
ارسان ۱۹۱۸ عضویت حزب کمو -
نست اتحاد شوروی را حاصل کرده
بود و در طول سالهای ۱۹۲۰ ایسه
حیت قوماندان آکادمی بزرگهای
نظامی اتحاد شوروی ایفای
وظیفه مینمود (۱۰) رایه گردیده
است از جمله ۲۳ قوماندان
اردوی سرخ و کمیسارهای سیاسی
در آستانه جنگ ۵۶۹ تن آنها
در معرض تصفیه و پاکسازی قرار
گرفتند . ارض ۱۹۲۷ تأسیس
۱۹۲۸ در حدود نیم از قوماندانان
نظامی رژیم که تقریباً همه
قوماندانان ارشد واحد های نظامی
رادر میگرفت دستگیر ، زندانی
یا محکوم به اعدام گردیدند . در
نتیجه ، در حوالی جون ۱۹۴۱ -
(آغاز جنگ) صرف ۲ نفر

قوماندانان نظامی از تعلیمات
عالی نظامی برخوردار بودند .
(۲۷) فیصد آنها تحصیلات شانرا
حتی در موسسات تعلیمات ثانوی
نظامی نیز کاملاً به اتمام رسانیده
بودند . اکثریت افراد یک در اکثر
پاکسازی از وظایف شان برکنار
شده بودند برخلاف کسانی که
جانشین آنها گردیدند ، با امور
نظامی آنها آشنائی خوب
داشتند . رهبری نازی در آلمان
این مطلب را بخوبی درک کرده بود .
تخریب فیزیکی و معنوی تیمور -
پسین های معروف نظامی
مدینه بزرگی بود بر بیکر قدرت
نظامی . فعالیت های آنها منوع
قرار داده شد و این کار طبعاً
بزرگه رشد اندیشه و تفکر خلاق
نظامی را به کندی مواجه ساخت
و آثرابه عقب انداخت . بعدها
در جریان جنگ ، سمن سراوان
بخش داده شد تا روش ها و تجربیات
خاص جنگی مورد مطالعه و ارزیابی
قرار گیرد و از اینکه سطح شورکی
اینگونه فعالیتها بقدر کافی بلند
نیود ، عمدتاً صرف خلعت
توصیفی را داشتند .
بسیاری از هم میهنان ما که در
طول زمان جنگ ، جنگیده بودند
شکست های تروازیک سال ۱۹۴۱ را
مورد ارزیابی قرار داده و همل آنرا
قرار دین و نومید میسازند .
تنظیم مجدد و تجهیز اکثریت
واحد ها چه از نگاه سوب و اداره
وجه از نگاه تهیه سلاح تکمیل نشدند .
تعویض ستراتژیک قوه ها در مناطق
بندری صفحات غرب خیلی دیرتر
انجام یافت . عملی ساختن بیلان
سترواخذ و واحد های نظامی
به تعویق افتاد . وظایف مند رج
قوماندانان بسیار خلق در امور دفاعی
که در شب ۲۱ جون صادر گردید
بطور مبهم فورمول بندی شده و خیلی
دیرتر جاه عمل پوشید .
برخی از مردم به این دلایل
چنین امر قه میکنند : در اوائیل
ما با نقدان تانکهای عصری ، هوا
پیما های سریع السیر مجهز
ماشیند ارهاوتوب های با قطر
بزرگ و تسلیلات کافی رادپوشی
مواجه بودیم . طرح تمام این
وسایل هنوز روی میزهای طراحی
نظامی قرار داشت . ای . اس . تیشه
چنگو از مسکو می نویسد : ((تاریخ
فروست نهایت کم بیامداد و این
همه ترین علت عقب مانی های
مادر نخستین مرحله جنگ بسود
نه پاکسازی سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸

البته ممکنست چون تمام کارها را
بدون تاریخ بگذارند ، تاریخ
هر باری را می تواند بدون شکست
ولی هنوز هم ما پایست آن عهد
از کارهای را که خلق مسئولیت
آنها بر عهده داشتند تفکیک کنیم .
بلی ، ما امروز میدانیم که فرمان
آماده ساختن واحد های نواحی
غربی برای عملیات و تنظیم آنها
در خطوط جنگی بطور غیر مجاز
و نابخشودنی دیر تر صادر شد .
این فرمان هنگامی به واحد های
نظامی رسید که جنگ قبلاً آغاز
یافته بود . همه چیز در شرایط
دشواری قابل یاور تحت ضربات
سخت و کوبنده قدرت دشمن
بی ریزی میشد .
در تعیین و تثبیت زمان حمله
آلمانها بر اتحاد شوروی ، محاسبه
نهایت غلط صورت گرفت . ستالین
کسیکه به تنهایی و شخصاً قدرت
تصمیم گیری در تمام مسایلی
حیاتی دولتی را در دست خود
قبضه کرده بود ، عقیده داشت
که هتلر جرئت نخواهد کرد
معاهده عدم تجاوز را که در سال
۱۹۳۹ با اتحاد شوروی امضا
کرده است نقض کند و زوی همین
عقیده خود حتی تا جون ۱۹۴۱ ،
زمانیکه آلمان و متحدین آن قبلاً
تجهیز نوای شان در امتداد
سرحدات اتحاد شوروی به اكمال
رسانیده بودند ، امر را ممنوع
تمام اطلاعاتی را که درین باره
از طرف دستگاه جاسوسی اتحاد
شوروی بوی داده میشد ، ستالین
آبرو و کاسیون (تحریکات)
تلقی میکرد . (اتفاقاً بسیاری
از اجنت های شوروی به ارتباط
این موضوع در معرض تصفیه
و یابودی قرار گرفتند)
آری ، این یک واقعیت است
که انکشاف و معرفی سلاح جدید
و مهمات جنگی بطور نابخشودنی
به کندی پیش میرفت و تروی نظامی
در آغاز جنگ از لحاظ تجهیزات
خیلی ضعیف بودند و برای این کار
دلایل گوناگون وجود داشتند
نخست از همه ، کارمند ان
جدید رهبری کمیساری اتحاد
شوروی در امور دفاعی که بعوض
کسانیکه در سال ۱۹۲۸ در معرض
تصفیه قرار گرفتند روی کار آمده ،
قدرت تشخیص درست مشخصات
تخنیکی و تاکتیکی سلاح های جدید
را نداشتند . مارشال جی . ای -
کولیک که معاون کمیساری اتحاد
شوروی در امور دفاعی مقرر شده بود

و مسئولیت تجهیز قوای نظامی را
با سلاح ثقیل جدید نظامی بر عهده
داشت لاجوجانه ادعا میکرد که
ماشیند اهرای کوچک در عملیات
منظم جنگی اهمیت ندارد بلکه
اینها صرف سلاح خازندوی است .
ثانیاً در سال ۱۹۲۸ هنوز هم
روس های بوروکراتیک نظیم
اقتصادی در کشور احسا سر میشد .
از قوانین عمده اقتصادی تخطی
صورت میگرفت . زوی موهومات
خیلی مهم اکثریت بدون تحلیل
و اثبات درست علمی بطور دلخواه
و مستبدانه تصمیم اتخاذ میشد که
در نتیجه در شب جنگ سطح تولید
در برخی از فابریک های مهم
بسرعت باثین آمد . این خود
بالای بروسه انکشاف و تولید انواع
جدید سلاح تا نیز انوار ی وارد کرد
رسیده گی موهومات عاجل
نیز وقت بیشتری را ایجاد میکرد .
ستالین (۱۶) معاون صرف
در کمیساری دفاعی داشت ولی
هیچ یکی از آنها حق تصمیم گیری
نهائی را بصورت مستقل نداشتند .
قبلاً تذکره ای که همچو
روس های رهبری بالای آماده
گی جنگی نواحی نظامی سرحدی
در تابستان ۱۹۴۱ چه تاخیر داشت
به همین ترتیب ، میتوان از فرمان
شماره (۳) مورخ ۲۲ جون یعنی
همان نخستین روز جنگ یاد آوری
کرد . به اساس این فرمان
هدایت داده شد تا قشون اولین
ستراتژیک فوراً به مقابله بپردازند
د ازند . قشون دشمن را به
همان راهی که از سرحد عبور کرده
بودند به عقب برانند . تصمیم
ستراتژیک شگفت آور و بدون آگاهی
از وضع حقیقی جبهه ، موعیبت
قشون و عملیات دشمن اتخاذ
گردید .
فرمان ستالین برای عدم وا -
گذاری کف ، پایتخت او کرائین
یا آنکه دیگر دفاع از آن شعور
کاملاً غیر ممکن بود ، تا نسیرات
در باره انداره واقعی زمان
های ناشی از برستش بشخصیت
که به بروسه انکشاف ورشند
هادی تا سیمات تولیدی و قدرت
دفاعی کشور را آستانه جنگ وارد
آورد و نیز در مورد تلاش های مردم
به خاطر ترمیم خسارات جنگ
هنوز هم باید تحقیقات بیشتری
صورت بگیرد .
در آغاز جنگ ، مرکز فرماندهی
کل تا سیم گردید که در آن قو -
ماندانان قوای مسلح و چندین

رادرین کشور صاحب ملک و مال ساخت خیلی دقیق این زمین را میباید یکی از آنها را که مورد علاقه اش بود با آنچه از او باقی مانده بود آورد ، مالک مغازه جواد هر فروشی ساخت ، دیگری راه به تجارت بالابوش بپوست خرساند ... چه هاوچه های دیگر ... ولی هیچکس قدر او را نشناخت ، هر کس به تناسیب اجرائی مقاصد خود نزد او ((جان)) و ((قریان)) گفت و بعد رهاش کرد البته بیچاره بتول ایمن قدرت را نداشت که تمام ساکنان استانبول را به ناز و نعمت فرقی کند .

صبر کنید ببینم نام او چه بود . ها . اری . اری در این اواخر شنیده بودم برای شخصی بنام ((کلارک چی معمر)) مغازه یی باز کرده است و با ربه سفرا و رفت و آمد و این مرد که کلارک چی نام را آدم ساخت . اری . معمه شما چنین زنی بود . هی گذشته . هی ... این مغزین ، مغز خراست . یک روز بمن . ولی جدا خواهم شیکم بمن ماوشما باشد . گفته بود : ((جرباگر ازاد نبرد اخته و هم خود را در گوشه انبار گمرک خاک و دود میکند)) . من جواب دادم بودم ((برسما به ندانم)) خندیده گفت : ((من سرما به میدم و شما کم میکنم)) .

د پگر هم . والله بیشتر از این ندیدم . آنچه میدانستم همین ها بود . شما این کلارک چی معمر را پیدا کنید . او حتماً میداند که ((خان اسعرا)) در کجاست . شاید هنوز با هم زندگی میکنند . انوقتها گاه و بیگاه سری به کلوب عالی میزد و آنها را میدیدم اما بعد از تقاعد دیگر نظر نداشتم . آخر میرشدیم هه هه هه . . . میرشدیم . استغفرالله خدا نگهدار اگر پیدا میش کردید . سلام مرا هم برسانید . واقعاً نمکی های زیادی بمن کرده است به او بگوئید ممکن است . چه زنی بود چه زن خدا نگهدار محمود بی نر زدم

خبریه از روزنامه

((در اثر گرم شدن یکی از ورته ، بقیه نمیتوانند از میراث متوفای استفاده ببرند))
((خانسی راکه وارث ۲۰ میلیون لیره است خانواده اش جستجو میکنند))
از میران (۱) : بانزده نفر افراد خانواده یی که میراث هفتت ۲۰ میلیونی به آنان میرسد ، برای آنکه بتوانند از سهمیه خود استفاده کنند ، در سر اسرترکیه دنبال خانسی بنام ((گلی)) که در حد در چهل تاج محل پنج سال عمر دارد ، بسو آمده اند . گلی (در سن اینکه تاریخ دقیق در دست نیست) گفته میشود که چهل سال قبل در حالیکه پنج یا شش سال داشته ، توسط خانواد ده یک مامور محلی به فرزندی گرفته شده است . از آن تاریخ به بعد هیچگونه اطلاعی در دسترس خانواده اش وجود ندارد .

همای سعادت اینک روی سر بانزده نفر از اعضای خانواده ((گلی)) که در قید حیات اند ، نشسته است ولی برای دریافت این میراث بیشتر از ۲۰ میلیون لیره لازم استاده تا گلی را پیدا کنند و امضای ارتیزد رو تیقه گرفته شود . در جلسه خانواد ده می بمنظور اینکه گلی حاضر شده هم خود را بردارد و در اوراق رسمی امضا کند تعمیم گرفته شد تا در تمام جزایر و روزنامه ها این موضوع اعلان شود . ولی تاکنون نتیجه یی از این اعلان با دست نیامده است . بدینجهت افراد خانواده ، بانزده نفری ((گلی)) در سراسر ترکیه به سراغ او برانده اند . محمود یارلی نواسه برادر ((گلی)) که محصل پوهنتون است ، در بنهار اظهار داشته است :

هیچکدام اینها بمن تعلق ندارد . ممکن است جزء اشیای فراموش شده ، مسافرن در کشتی باشد . شما میدانید که اخیراً مردم بسیار سودایی گردیده ، هر چیز شان را در جیبی فراموش میکنند . حتی انهایی را که در میان سرویس ندان مار شان را از یاد برده اند دیده ام . و این کشتی بزرگ . اگر در هر سفر یک مسافر چیزی از خود جا گذاشته باشد اینقدر مال و بیشتر میتواند رویم انبار شود . این چه تعجبی دارد . تمیذ انم .

یکی از مسافران کشتی گفت :
- نیر منکم است . زیرا کشتی جدید و این چهارمین ماموریت است . از بجای چهار بار چهارصد بار هم به سفر بروم ، اینقدر اموال فراموش شده در آن نمیتوان یافت .
هر گاه کسی که بتول خانم به سفرا و میسرمت محتویات یکس سفری . لباس تن و زیراتشرا نیست میکند . موقع حرکت همیشه لباس سبکی در سفر در برداشته ولی هنگام بازگشت سرو وضع او به کسی تمسیر میکرد . یکی از بازرسان های گمرکی ، در بازگشت بتول خانم از یکی از سفرهای تنگی اروپا نظری به روق ثبت انگنده گفت :

- معلوم میشود هنگام عزیمت هیچکدام از این چیزها با شما نبوده است . با بنجهد لیره به سفر رفتید . پس اینها را چگونه بدست آوردید ؟
انوقت بود که من به اندازه خشم بتول خانم بی بروم . یاد و دست نخست یقه بالابوش رو بست خرم بعد یخن پیراهن خود را عقب زده ، سینه های برهنه اش را به مامور نشان داد و فریاد زد :

- بگر حرمی دارید . خوب ، بدست آوردم . مگر اینها مال من نیست .
محمول گمرکی را برداخته آنچه را با خود آورده بود ، برد . منظوم ازین گفته ها اینست آقا ی . محمود بی . که بتول خانم یک موجود انترناسیونال بود . منبع اسعاری کشور بود ولی حیف که قدر او را نشناختم . یکی از ماموران گمرک کشور همسایه به من میگفت : ((اگر این زن اهل کشور ما باشد ، او را روی چشم خود میبرد ارم و بجای این بد رفتاری که شما با او میکنید ، ما پنجاه هزار لیره معاش ما ها نه برای او تخصیص میدادیم))

امروز منبع بزرگ اسعاری ما چیست ؟ کارگران و مزدورانیکه به کشورهای اروپایی یا استرالیا میفرستیم چنین نیست . همی رفته های (فرزندان پدرانی که در قطعه جهان سم ستوران شان زمین رایبه لیره می آورد . اینک در رفت و روپ کوچه های اروپا فرق میریزند . بخاطر اینکه اسعاری او رند . هم اکنون در وطن کارگر ما در خارج کشور اند . زیاد نه ولی در ممالک بتول خانم اگر دود و دخانم دیگر میداشتم ، کافی بود حاجتی نمی ماند به اینکه دو میلیون کارگر ، اسعاری بشکورداد میکردند .

یک چیز را میخواهم بشما بگویم : سالهای زیادی من مامور گمرک بودم ولی به اینکه میگویند کارکردن در گمرک منافع زیاد دارد ، باور نداهم . اگر چند تاخا نمی مثل بتول را انسان باخورد به اروپا و آمریکا ببرد که سرمایه گذاری هم از خود شان است و از او چیزی بصرف نمیرسد ، باعالمی ثروت میتواند به وطن ببرد . گرد گذشته از آنها بتول خانم به نسبت دیگر قاجا قبران با ماد ست و دل باز بود . عزیزم ، مگر معاش برای ما کفایت میکند . وقتی با یکی خانسی چون بتول در میان باشد ، من معاش را چه میکنم در هر حال بدست آوردن چنین یک شهرت بین المللی کار هر کسی و خاشاک نیست و علاوه اشکارا ماد چهار قطعه الرجال استم .

اه آقا ی من ! اه گفته معمه شماست ها . اینک در کجاها بسر می برد نمیدانم مدتی طولانی او را ندیده ام . انشالله پیدا میش میکنید . انسرا د زیادی بد بین احسان او استند . جقد را شما من

میشد . این بلانها و فرما نها تا اندازه زیادی نتیجه تلاش جمعی بوده به میل و آرزوی صرف یک فرد .

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر میکنند که انتقاد از ستالین ((رهبر سر شناخته شده کشور ما و خلق)) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب ((انداختن گل ولای بروی یک مرده)) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبر با قدرت حزب و دولت ما ، با در نظر داشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود . ام - کمپلها کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد ، ((آیاد یگر کانی نیست که از فکر کردن در مسوورد ستالین بگذرم و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستیم رسیده کسی نمانم ؟ سواری با سر هست زیاد توجه به شانه کسی یک پیشه نهایت کننده و خطرناک است))

بعقیده من رسیده می باشد مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد ، به هیچوجه به معنی آن نیست که علل موجهه ایمن برایم هار انا دیده بگیریم . تمرکز شدید (سنترالیزاسیون) اداره سیاسی ، اقتصادی - اجتماعی رشد بیروکراتیزم ، وضع قیود برعهده الیه های دموکراتیک تخطی از قانونیت فعالیت های مستبدانه و خود اختیاری ، جلو گیری از انسیفایف کارگران ، نا دیده گرفتن عوامل انسانی ، بی تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اقتضای تالیات کلتوری ، ذهنی ، اخلاقی و مادی انسان ، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برابله ها در دوران برستش شخصیت ستالین می توان جستجو کرد و آنرا نتیجه آن دوران دانست .

به خاطر ریشه کن کردن تمام این عوامل تا کاره لازم می افتد تا به علت وریشه آنها بیبرسم . از رایسی ، مطالعه و انتقاد از برستش شخصیت را نمیتوان منحصر به گذشته متوجه ساخت ، بلکه به اهداف امروز و فردا و رشد سوسیالیزم نیز ارتباط دان .

تن از اهدافی کمیته دولتی دفاع عضویت داشتند ولی نتوانستند واقعاً منحنیت مرکز جمعی مبارزه مسلحانه کشور را علیه متجاوز رهبیری و مواظبت نماید . تمام قدرت رهبیری عالی در دست ستالین بود . اوست های قوماندان اهل سی قوای مسلح ، کمیسار خلق برای - دفاع منشی . هموس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، رئیس شورای کمیسار های خلق (حکومت) و رئیس کمیته دولتی برای دفاع را اشغال کرده بود .

این چنین تمرکز قدرت در دست یک تن نشانه هد نهانی سنترالیزم سوق و اداره و قومانده بود ولی سیستم نرمش و انعطاف پذیری را بلاای قدرت نظامی ما وارد کرد که در نتیجه ، کفایت نیز همانطور که حدس زده میشد تسلیم داده شد ولی با تلفات و ضایعات خیلی زیاد و ناموجه . علت آن ، تعصب ستالین بود مبنی بر سازمان دادن چندین عملیات متقابل در جبهات در -

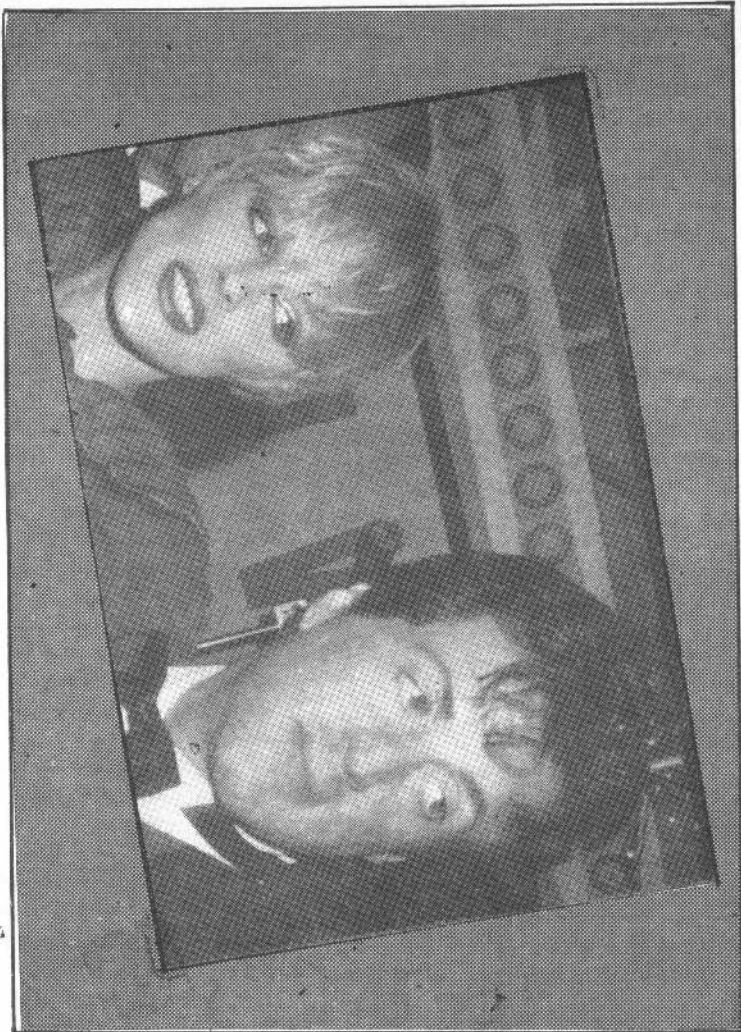
جریان جنگ تابستان ۱۹۴۱ که برای اجرائی اینگونه عملیات نه شرایط سترا تژیک و نه شرایط مادی قشون مساعد بود . از تهاجم واحد های مادر جبهه لیننگراد نزدیک دیمپانسک جلوگیری بعمل آمد و این کار تا هیچ مطلوب بپار نیارود . همین حالت در مسوورد جبهه کریمیه نیز صدق میشد . بعد ها قشون جبهه به حالت دفاعی سوق گردیدند و توسط دشمن براه کرج بنینسلا فرستاده شدند و در نتیجه کریمیه نیز بصورت کل از دست رفت . عملیات موافقانه که از طرف قشون شوروی در حومه خارکوف بعمل آمده باعث شکست بزرگ سه قشون جبهات جنوب - غرب و جنوب گردید . قشون آلمان بعد ها قادر شدند عملیات تهاجمی را در امتداد خطوط تقق - از وستالیننگراد از قبل سازمان بدهند .

بعد ها با آغاز جنگ ستالیننگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز فرماندهی کل به طرح پلانهای تاکتیکی و سترا تژیکی و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز قوماندانسی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات ، برداخت . اکثر فرمانهای مرکز فرماندهی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز قوماندانسی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین

بازهم رامبو

رامبو کيست ۲

نامس سلو یسترستالون است که در ششم جولای ۱۹۴۶ زاده شده و از نیلم های که اودران سرکت دانسته می توان از فرست بلود (او ۲)، (کیرا) و (روکی ۱-۲-۴) نامبرد. علاقمند استن اورابنلم رامبومی شناسند. ۵۰ وصال قبل برای د و مین بارازن واج نمود و یکی از همسازن هایش در فلم کیرا رابه زنی گرفت.



فلم هانیز جریان دارد. زجر دادن، اعمال زور و قتل با تمام شیوه های ممکن و ظریفانه آن روی پرده سینما به نمایش گذاشته میشود. قتل به تماشاچیان یک حادثه عادی و معمولی نشان داده شده و طوری وانمود میگردد که وقوع آن تاثیری را ایجاد نمیکند. در جهان قرب برای نمایش آزادی همین کافی است که انسان به نزد یکترین غرفه اخبار فروش مراجعه کرده، انواع گوناگون فلمهای خوفناک را در بدل پولی کرایه بگیرد که متجاوز از قیمت و قرص نان نباشد. در فلم های سینمایی پیشکش شده مردم همد یگر را با برمه های پر پی برمه میکنند و تشنه رابه شیوه بی انجام میدهند که حتی حکایه آن خوش آیند نمی نماید.

این گونه فلم هارانه تنها جوانان بلکه کودکان نیز تماشا میکنند. آیا این خود آزادی و خود کامگی مجاز واحد نهایی است یا خیر؟ آیا وضع محدود دینی بر اینگونه حوادث خطرناک اجتماعی ممکن است؟

این موضوع به نشریات شامگاهی تلویزیون نیز ارتباط میگیرد. دو

آزادی خود کامگی

ترجمه از: ملاسی

کمیته تلویزیونی پس از قتل های خانگیر نورد، از نمایش یک تعداد فلم هایی که نمایشگر اعمال زور و تشنه بود صرف نظر نمودند. ولی آن کمیته های تلویزیون این کارشان رانه برای همیشه بلکه برای مدتی کوتاهی در معرض اجرا قرار دادند و اخبار داشتند که نظر به خصالت اجتماعی انگلیسها صرف نظر عمیسی از این نوع فلم ها با ((آزادی خود کامگی)) در تضاد میباشد.

تا این نزدیکی هافلنم های نمایشگر اعمال زور و خشونت روی پرده تلویزیون به نمایش گذاشته نشد.

اما فلم سازان متدرجا با استفاده ازین ((آزادی)) از کنترل خارج شده به پیمانهای زیادی به ساختن فلم های نمایشگر خشونت و اعمال زور مبادرت میورزند.

چندی پیش روزنامه ((گاردین)) نسبت اینکه چاقو قین جوانان - عمومیت زیادی پیدا کرده ابراز تشویش نموده بود.

در لندن فروشگاه های موجود است که در آنها برای هر فردی چاقو عرضه میشود. حتی بعضی مجلات اعلانات آنها رابه چاپ میرساند. انواع چاقوهای ((درازا))، ((قاتکی)) و غیره تیپ رامبو خرید آریادی دارد. نویسنده معتقد است که مایکل رایان محصول مستقیم آزادی خود کامگی بوده و بالاخره به ((تخریب بخاطر تخریب)) منجر خواهد شد.

در ماه اگست سال گذشته یک جوان انگلیسی بنام (مایکل رایان) باشند شهرکی (خانگیر نورد) در لباس رامبو درآمد.

او با دو ماشیندار و تفنگچه های دارای چاپ بزرگ خود را مسلح ساخته راهی دهکده کوچک و آرام میشود.

او در آنجا با تمثیل نقش قهرمان فلم «اولین قطره خون» ۱۶ نفر بی گناه را میکشد و ۱۲ دیگر را زخمی میسازد.

او مادر خود را بحیث نخستین قربانی خویش انتخاب نمود. و بعد - ابتدا به پشت سر او خون سردانه با گلوله نیر نمود و سپس خانه اش رابه آتش کشید.

قربانی بعدی او را خانم جوان شوهر داری - تشکیل میداد که یکجا با اطفال خود در هوای آزاد به استراحت پرداخته بود، سرانجام رایان در عمارت مکتبی که زمانی در آن - درس خوانده بود خود کشی نمود.

مطبوعات و جراید ناگهیر اعتراف نمودند که همه این قتل ها به شیوه رامبو صورت گرفته است.

در نتیجه بررسی واضح شد که رایان به انسانی آرام و صلح جویو تبدیل گردیده بود ولی صرف به سلاح علاقمندی داشت.

این موضوع انگلیسی هارا نتان داد که او چگونه توانست اجازه -

«انباشتن این قدر سلاح زیاد را بدست آورد» - در انگلستان در زمینه قانونی وجود ندارد. عین موضوع در نمایش

راز یکشنبه

عشر نگه حرمسرای

زیاد باقیات صالحات ان شهادت میدهند حرمسرای امیرحبیب الله خان است که شبستان ان را بروایتی ۵۲ و بروایت دیگری ۱۱۲ اشع رخسار و بر توپیکران بن ارزوها و هوسهای بنیانگزارانرا روان می بخشیدند . بسیار ممکن است نزد مردم این بر سن پیدا شود که این همه ماهرویان چه وظایفی را در خدمت شاه انجام میداده اند . برکه حاوی اینگونه

برکه های زندگینامه واسناد بجامانده زنده گی خصوصی شماری از شاهان روزگار گذشته هندوستان، ایران و افغانستان گواه است که در محوطه چهار دیوار حرمسرای آنان زیبا رویان زیادی به صفت زنان رسمی و صورتی ویا بحیث کنیزکان گرد آوری شده به شاه لذت و فرحت و به حرمسرا شکوه و جلال می بخشیدند . البته انگیزه های داشتن فرزندان زیاد، برقرار سازی پیوند های خویشاوندی با شاهان و شخصیت های سرشناس، به اسارت افتادن زنان در جنگها و تسلط بودن سنت بردگی و سایر ایجابات زمانی و مکانی قلمرو حکمروایی شاهان در تمداد زنان داخل حرمسرا نقش تعیین کننده بی را ایفاء مینموده است . ارقامی که اسناد تاریخی درین مورد در اختیار میگذارد بیانگر است که شاهان هندي از نگاه شمار زیاد زنان نسبت به همقطاران خود در منطقه بسیار به پیش بوده اند . چنانچه یکی از راجه های ناشناخته هندى ۱۰۰۰ و محمد شاه هندى ۹۰۰ لعبت ماه طلعت و سنم اندام را در حرمسرای خویش جاداده بودند . فتح - علیشاه، از سلاله قاجاری ایران، با ۵۰۰ و تیمورشاه، از سلسله سدوزایی افغانستان، با ۳۰۰ مه باره گل اندام گلستان حرمسرای خویش را رنگین و دل انگیز ساخته بودند . حرمسرای که هنوز گرد زیادی به روی اوزان تاریخ آن نه نشسته و شماری از مردم هنوز از داستان های شور انگیز بنیاد یابی آن - روایت می کنند و به وجود شمار

تا با مشاهده نوکریوالی يك شبه زنان در حضور سراج الملته والدین نوکریوالی زنان دیگر را در شبان دیگر قیاس بتوانند اصل برکه را در زیر بدقت ملاحظه فرمایند نوشته : شایسته وحدت

وظایف ، که بدست راقم افتاده است ، بعد از پشت نمونه خروار، جهت روشن شدن زندگی پرده نشینان حرمسرای امیر خدمت خوانندگان گرانقدر مجله سبازون پیشکش میشود

جدول نخست جدول دوم جدول حضور اعلی حضرت سراج الملته والدین که در نوکریوان باید که بر یک نفری مندوب جدول هم موافق هدایات حضور و دستور العمل می ملوید بخدمات معین و در مجال استی نوبتی ترمیم و توسل امکان

| جمله اول | | جمله دوم | |
|-----------------|-----------------------|------------------|-----------------|
| سراج | نام | سراج | نام |
| سراج الحرم | میرزا محمد سراج الحرم | سراج الحرم | شاه زین الحرم |
| نگران | نگران | نگران | نگران |
| ملکت عقده الحرم | شیر رحمانه الحرم | استان ورد الحرم | پریت شغل السرای |
| نفری مانحنه | | نفری مانحنه | |
| ارغون | پری دونه الحرم | میرزا محمد الحرم | پری دونه الحرم |
| شکره الحرم | مصدق الحرم | پری | پری |
| مل عقده الحرم | نیکم | پری | پری |

خدمات معینه آسانی جدول دوم فوق در یک نوبت فوری زنده در تحت نظارت سر برهنگه و کارکنان سراج الملته و در شعبه ۱ تا ۵

| شعبه ۱ | شعبه ۲ | شعبه ۳ | شعبه ۴ | شعبه ۵ |
|---------------------------|-----------------|-----------------|---------------------|------------------|
| خدمت سراج و محاسن و نظافت | خدمت غسل خانها | خدمت آب شویی | خدمت باغبانی و خواب | کارخانه آسانی |
| نگران | نگران | نگران | نگران | نگران |
| استان ورد الحرم | ملکت عقده الحرم | پریت شغل السرای | یزوره مایه السرای | شیر رحمانه الحرم |
| مانحنه | مانحنه | مانحنه | مانحنه | مانحنه |
| سراج | سراج | سراج | سراج | سراج |

دیگر هیچ آدم میزاده بوزمین - مرتعا میاید بود ، باخورشید بوده در که مه و ابر سالها درمن میشکند ، ومن می بینم آنچه بهتر بود نبینم .

سایه خشم خدا - زوزه وازد حلم کرگان بوی طعمه شنید . شهز میجوشید - رویه مردم در میدان ، نوح بود و سه پسرش از س او ، بردرگشت ایستاده .

روز داری بود - روز بزرگ ، که شهر در خون یک تن بساک شدن میخواست . وگه کار آنجا بود ، بهت زده ، خاموش ، بیرون برتر از آنچه بر شهر میگفت .

مردم بودند - زن و مرد - باگرم و سردای یک سرزمین برآمده ، از یک خون و یک تبار ، که تاد بر روز آب از یک چشم بر میگردند و یک خدا در رکشت می پرستیدند - و چهزه هاشان - هر یک دیگرس - شنا سو خو گرفته ، بسام دوسته نیکخواه - و امروزه رایک - چهزه بود - همان یک ، بیگانه ، خون زده ، در قالب ترس و کین ریخته ، بارگه هائی از دروغ و بددلی در فریادهای بیزاری شان .

(راحیل ، دخترزمین ، میترسی ؟)

(توس ؟ آری - و چیزی برتر از ترس ، که از خود میترسی - میکند - از جاکنده میتم ، و همه چیز بامن کجا هستم ، خدایا ؟)

واخشی خدائی که در چشمان بیوش زبانه میکشید ، نوح دختر را میدید ، دست بسته ، گشتی نیمه جان ، گیسوانش را کندان به مشت در پیچیده و نگه داشته - نوح را آن برآمدگی سر میگیان اندام که زندگی در آن شکوفه می بست داشتیم بود - و دستش در آئین شهر - این باری عصمت خدا - و دانشی دیگر ، که راحیل بر هیچ مردی تعمت نس نهاد : (نیازتن بود و خواست بزل ، باهر کس که بود)

وسایه لبخندش ، نم و لعل ، بنیاد شهر میلزاند ، از زمین گستاخی - نوح را می از آن برتن راست میشد ، که اینک روز خطر بود ویم خشم خدا - و در این داری ، نوح را آسایشی هم بود - از آن که خورشتن کم شده باز مییافت و حضور برانگیزنده خدا ، که نفسور توانش بر میدان میوزید و بولاد در رگها میگذاخت - و نوح آنجا بویگری بود از بولاد ، بلند و استوار در هاله موهای سپید ، چون کوهی سر به ابرها فرو برده - همچنان سهمگین .

(ببریدی ؟) - وصتی باور بود نوح را در این فرمان . . .

(راحیل ، دخترزمین ، به دامان مادر باز بایدت گشت ، وایتوان چکیده مهر که موده فردا با خود داشت .)

و در آن فریاد آشوب غوغا ، ست و کشان تا سنگلاخ بیرون شهر - بپخوله گرگ و سگ و مار و سوسمار ، راحیل میرفت ، بی هیچ یاد و هیچ آسوس ، و نه هیچ شرمش از هیچ نگاه ، که خاک بسادگی و یکی در او بار گرفته بود ، و بس فارغ از نیست خاک از هم تاریک فرزند آدم و تنهتی که بر خود میزد برنت .

زاینک راحیل مادر بود و دیگر هیچ - هر کشتش و تنگان زهدانش یاد آرزندگی که - میوه درخت خدا - از آسب خدا پرستان گریختن میخواست - و در هیچ وثاب دست های بسته ، در - تا شدگی درد ناک باها و شست ، راحیل فرزند را زتن خود میسر میساخت - و در آن غریو طعنه و نفرین و دشنام ، مردم بی پسر و میزدند و بدین زدن خود را بار میجستند و به چشم هم یاری نموندند .

و هم چنین بود تا پایان ، تا آن دم که نوح ، نام خدا بزلب ، به دست خود سنگی بر او جهاند ، و مردم نیز از همه سو ، بیکاره - و در آن میان ، هم آن مرد که شادی هستی در زلال نگاه دختر چشید ، بود و در گیسوانش بوی سوسنبل شنیده - راحیل ، که با کتر سن بخشی از او با خود میبرد - و تنها همان از جهان ، در روز از او بود و شیبانی و ترس نایکار او - و چنین شد که زمین آغوش سنگها بر یکسرش باز کرد و بست ، ودلی را - کم و بختند - در آرامش خود فرو برد .

(راحیل ، راحیل ! به گونست و خون ، تا جاودان بدیسن دست ها پیوستی که تورا از خود برید ، دختر !)

(چه می بینم ، دینه ، چه می بینم ، آه ! تویی در جایگاه ننگه به یاد داشته ، و این منم که سنگسارت میکنم . . . به کدام دسته ، خدایا ، که بریده یاد ! به کدام دست ؟ وجه ند مرا که چشم ندید ، یادید و نشناخت ؟ - خدا . . . خدا خور شدیم بود و من کور بودم در خدا - راحیل - دختر گهکار شهر ، توبودی ، دینه و خدا در توبود ، به آفرینندگی - ومن جز خاک ندیدم و تیرگی خاک - و آن بودگی زمینی ، که تا بوده ام و سوسه کینه ام بود در فرزند آدم - و چنین شد که خدا در من غیرت برد - و دست خدا از آستینم بدرآمد - و قوت بازی او بود که به نشانه زد - و نشانه توبودی ، دینه ، و من بودم و خدا بود - و شد آنچه شد ، دخترم - چه کسی باز خواهدت رها کند ، و مرانیز ، از این کوفسندان کرگه ها گرفته ؟ وجه خواهد رفت برای من کوفسندان ، تا پایان زمان ؟

(و ، رای بر من ! دور که خواهد بود ؟ دور که خواهد بود ، از خدا و من ؟)

نوح را ، تا توان ننگه ، پسران به سردست بردند از آنجا - و راه دور بود تا شهر ، و انتظار میگذاخت - و چشمان مرد خدا را خیرگی و خشنی میدید - از آنچه دید - نوح ، تب گرفته و شورسته ، پس سرود و زهر لب زبانه داشت - سخنانی گسیخته و پرانگده ، بسا آشنای گوش پسران - و پسران میزدند - از آنچه می شنیدند و به خدا پناه میبردند ، که فرزند آدم را بیم هلاک بود از آن ، و شهر ز سر روزی خواست شد . . .

پسران نوح راه خانه بردند و روی مستند و دینه راه تیمار او گماشتند - و در کار شدند تا کسر راه نوح راه نباشد ، در چنان بیماری و شوریدگی ، و سخن های جهان آشوب - نوح را این ستم بود از پسران و بزرگتر دشنام ، که چشم روشن تر از هر زمان میدید و جانش رویارو با خدا به گفتگو بود ، و باز زمین - و سخن هادانست ، گفتنی ، با شفر که بر آورده دست او نبود ، و با مردم که فرزند زادگانش بودند - اما پسران دیواری بودند - اورا ، سنگین و سستبر ، رخنه ناپذیر - نوح بر بستر افتاده بود ، هدم و پرستارش دینه و وس - و دینه را بر او دل میسوخت ، از آن که میدید مرد خدا را روزهای عمرش سر شده است - و به سرشت مهریان که داشت ، شکیبائی با او به پایان میبرد - بر بالینش می نشست و سخنش می شنید و به زبان تصدیق میکرد - اما در دل از خدا آرزش میخواست ، خود را و پیر عقل به زبان آمده را .

(روز ، دینه ، به رنگی دیگر برآمد بر من - وجه روشن برآیند روز ، در صینه آن مرغ که دیوار قصر شکست !)

(تنها ، در این چار دیواری تنگ برآمده ، از که بایدم نالید - خدایا ؟ از پسران که درد بیرون نمشته اند ، بی خطر ، یا از تو که به آستانه امروز کشاندی و آزادی آموختی ؟

(خشم مرا نمیاید ، خدایا ، و نه خشنودیت ، که تو بامن

مسافرت به مریخ

بقیه از صفحه (۵۱)

برخورد خواهد بود. به همین دلیل است که یکی از اهداف عمده پروژه "طویل‌المدت شوروی-آمریکاییست که دوباره نمونه‌های از خاک مریخ را به زمین آورده و آنها را به عصری ترین و دقیقترین وسایل ساینس تحت مطالعه قرار دهند.

سوال: آیا طریقه در مطالعه اتوسفیر هر دو بالونها استعمال شده بود اینجا هم استعمال خواهد شد؟

جواب یلی: اما آنها از بالونهای که در زهره استعمال شده بود - بسیار ساده‌تری توسط باد به ارتفاع بلند این سوآنس حرکت میکردند. بالونهای جدید - رهبری شده خواهد بود. این بالونها در صبح میتواند یک قسمت از انرژی خود را جهت بلند شدن از اتوسفیر خود مریخ گرفته به ارتفاع تعیین شد پرواز کند در طول روز زمین ارتفاع به پرواز خود ادامه خواهد داد و در شب دوباره در سطح مریخ فرود آمده شب‌باد را نجاسپری خواهد کرد. بالونهای یک برابلم سه جا نه دیگر را نیز حمل خواهد کرد آنها را تا آنجا خواهد ساخت تا حرکت اتوسفیر مریخ را مطالعه کرده در اثنای بلند شدن و فرود آمدن کمره‌های تلویزیونی آنها تصاویری از سطح مریخ برای ما ارایه خواهد کرد. بالونهای میکرومتر اشعه‌گاما و اشعه اکسراد ربر خواهد داشت که ترکیب کیمیاوی صخره‌ها را در اثنای پرواز فرود آیی تحت مطالعه قرار خواهد داد. یک بالون میتواند مسافه چندین هزار کیلومتر را در ظرف ده روز طی کند.

سوال: کدام نواحی از همه بیشتر دلچسپ به نظر میرسند؟

جواب: این یک سوال خیلیی مخلق است در حال حاضر دانشمندان ما یکجا با متخصصین ترکیبی مصروف کارند و این مساله را مورد مطالعه قرار میدهند.

وادی ها و دریاها و مریخ حایز اهمیت بیشتری است. صخره‌های

روسی آنها قاصه تاریخ مریخ را - برای ما بازگو خواهد نمود و امکان پیدا نمودن بعضی اشکال حیات درین وادی ها و دریاها موجود میبندد. بعضی از آتشفشانها ی مریخ برای مدت بهیشتراز ۱۰۰- میلیون سال آتشی و مواد گداخته شده را به بیرون پرتاب کرد ماست یک طبقه مواد گداخته شده آتشفشان بالای طبقه دیگر آن قرار گرفته است و ترکیب مواد گداخته شده آتشفشان زندگی داخل سیاره را منعکس خواهد کرد. در حال حاضر یک آله بسیار کدر مریخ حرکت خواهد کرد در حال انکشاف است. آله بسیار فوقی علاوه از یکسبرداری و جمع آوری نمونه‌ها مجهز باراکتی خواهد بود که نمونه‌های جمع آوری شده را به مدار بفرستد این راکت در مدار مریخ نزدیک قمر مصنوعی توقف خواهد کرد جایی که نمونه‌های جمع آوری شده به راکت دومی بارشده و به زمین فرستاده میشود.

سوال: چگونه مسافله تحلیل خاک مریخ در زمین حل خواهد شد؟

با وجود آن یکصد مایکروارگانیزم‌های راکتبرای انسان خطرناک خواهد بود در ریسر خواهد داشت.

جواب: البته که این حایز اهمیت است که مایکروارگانیزم‌های مریخ نباید باعث ضرر شوند راکت بازگشت کننده به زمین همراه با نمونه‌ها باید در یک مدار نزدیک زمین توقف داده شود مطالعه مقدماتی را - میتوان در فضا انجام داد و هنگامی که دانشمندان متیقن گردیدند که نمونه‌ها مضمون است آنها را به زمین انتقال خواهند داد. من معتقد است که بهتر خواهد بود که نمونه‌ها را یک گروپ وزینده بین‌المللی مطالعه نماید.

سوال: کی اول به مریخ پرواز خواهد کرد؟

جواب: من متیقن استم که عملیه پرواز بین‌المللی خواهد بود.

ترجمه از مجله "سپوتنیک شوروی" شماره ۲، ۱۹۸۸ سال

کار به نهایت بر دی به همان که زندگم دادی.

|| هم ازین بشنوید، - من، که ترس را بر جای خدا نشاندم ازخامی: فرزند آدم را گستاخ باید بود یا خدا، که همه آشنائی است او و یگانگی.

|| خدا، دینه، جادوان روان است در هر چیز که هسته و همچنان هر چیز روان در خدا.

|| ننگم یاد ازشم خویش، که بنداشت آلودگی بود و بزرگترستم بر زندگی.

|| شنیده‌ای، دخترم؟ مرد خدا خانه به آب داد که موش در انبار نمی پایستش و مورد رشکاف دیوار. و هیچ دانسته‌ای که باز فردا موش بود و مورد بود و مرد خدا نبود؟

|| زیبای من، دینه. چه روی به باغ آن کس که سپیش را به اندرز ما ریادت خورد؟ زمین تو را خوشتر و باغهایش.

|| زندگی از زمین برجوشید، به زبان‌های دور و راز و زمین از آن روز خود را هر چه زیاتر خواست که به چشم فرزند آدم درخود نگریست.

|| شکر به تو زنده است، دخترم. تو را میخورد تا فرزند آدم را برآورد.

|| ستم‌ها بر تو خواهد رفت از شهر، که اوریشه در ترس دارد. و ترس هنوز تا دیری ایمنی است، امسوس!

|| همه هر جا که هستند، به راهی میروند که باید شان رفت و راه شدن تاییدن. بودن دور است، دور، نابیده.

شهر با راضی طلب میزند. هر یامداد و شام در رکشت، مردم به آتیه دست به دعا بر میداشتنند، بقای زندگی آن را که با خدا به عدل رفته بود. روزگرمی بازار بود پسران را و هنگامه خدای فرخنده‌شان. و بر زمین با اشک و آفسوس، اما پسر فراری، افسانه نوح بازمیگشتند و در راه او بازمی شناختند، نه در آن که فریاد میزدند در خانه در بیست که روزش تازه بر میداد، در آن خشمگین شده‌اند که همچنان زنده و گویا در افسانه سنگ شده بود، تا پایان روزگار. و نوح، پیمبر خدا، سیزده روز در خانه بستری ماند، از شعرو از گشت بریده، که هیچ گوش سخن او نشنید، مگر دینسه که پرستار او بود، - دختری ساده، بی خطر به چشم پسران و پسران می آمدند، هر روز، به هزار چشم نگران پایان که دیر می رسید، و در دل با خدا به داری از بیم رسوائی پدر. و نوح تا میدیدشان چشم برهم می نهاد و خاموش میماند، که بیگانه تر بودند او را این پسران، دانشمندان او میان قوم و نگهبانان دین خدا.

|| نس بایدم، شناسی بایدم، که شهر به زبان خواهی شد برد از کورده‌لی و چهره خدا آتیه باز خواهد نمود از تنگ اندیشی.

و سنگین بود پسران را در رنگ زمان و نوح.

و سیزده هم روز، نوح بیدار شد پیش از سید و دمان، و از سر مانا لیدن گرفت، که تنش می فسود. دینه شمع بیست آورد و قطره‌ای چند شراب در کاس مرد خدا ریخت، سرش به غمخواری بزرگ نونهاد. و نوح چشم گشود و چهره دختر در روشنائی شمع بیدید، تازه و سخی چون خورشید سحرگاهان. دیری بر او خیره ماند، که نه بلکه سن فردا خفت یا هیچ رگی در رخسارش جنبید. روز تازه برآمده بود که آهسته گت:

|| مرگم چون خواب شب میاید، دینه. نفرین بر آن که سرگه را کيفر خواست و به ننگش آلود.

و چشم برهم نهاد و در آرامش خدا فرورفت. خجسته باد نام خدا!

انتقاد یا

خرابکاری عامدانه؟

گوید . سعی بر آن بوده است تا مجله از جنبه‌های سیاسی و موضوع گیری به سود این یا آن گروه در شرایط دشوار فعلی امتناع نماید . در کار مجله هم واقعیت خستگی مردم از جنگ ، هم به ضرورت به صلح و تفاهم ملی وهم ضرورت دادن آرامش به مردمی که آتش جنگ و آرامش شان را گرفته است انعکاس خود را داشته است .

پیام مجله ' سپاویون برای جوانان یکی است : کار مسوولانه به سود وطن و پیشرفت کشور و عود آنان به صلح و تفاهم ملی . مجله هیچگاه نخواسته و نمیخواهد که منادی جنگ و نفرت - طلبی باشد که یک عده امروز مصروف آن اند .

اما انتقاد کننده گان مجله باید بدانند که یک نشریه صرف وظیفه انعکاس دیدگاه های مثبت را ندارد . واقعیت ها را باید انعکاس داد ، اگر این واقعیتها تلخ اند یا شیرین ، اگر به مذاق ما میخوانند یا نه ، اگر خوش ما می آید یا نه ، نشریات در مورد جوانان این اصل را در نظر دارند . اصل کافی است ماصفحات متعدد -

دختران و پسران را مورد کسب و بینیم که از این طریق مجله سپاویون چگونه تصویر روشنی یک نسا ، را ارائه می کند : نسلی که می جنگد ، تحصیل میکند به آینده امید و ارادت ، بعضاً در ناامیدی فرو رفته ، رنج دارد ، خوشی های خود را در ویرولم ها و گاهی هم بیماری های خود را بگذاراز همه اینها مردم بفهمند . ما نباید قصه گویی خوبی های یک نسل باشیم ، اگر نه فهمیم که بروی آنها چیست ؟ چه چیزی آنها را تهدید میکند و چه چیزی آنها را کجک میکند ، آنگاه چگونه بتوانیم نسخه بی برای علاج دهم و تازه

آنچه مربوط به موضوعات صفحات جوانان می شود این موضوعات آن مسایلی را در بر میگیرد که جوانان ما با آن مواجه اند . اتهام ساده لوحانه و تعجب آمیز پیرامون ((نشریات ضد فرهنگی)) برای ما عجیب است . هیچ مطلبی در سپاویون بی آنکه هدف تنویر جوانان و بازتاب ارزش های فرهنگی ملی و جهانی را داشته باشد نشر نشده است . انعکاس دیدگاه های منفی به معنی نشر مطالب ضد فرهنگی نیست و اینرا انتقاد - کننده گان باید بدانند . مثلاً قصه معروف ((برك دانسر های کابل)) و یا ((مردم جکسن)) ، اگر سپاویون این واقعیت را که بفرغم بسیلی ها بیماری مهیب نسل جوان امروزی است آرایه نمیکرد چگونه امکان داشت تا هزاران بی خبر امروز با خبر شده ، دست به قلم فرسای در باره ' اخلاق نسل جوان بزنند تصادفی نبود که سپاویون گزارش برك دانسرهاود پگران را تحت کلیشه ((از گپ های که ما

خبر شدیم شما هم خبر شوید)) نشر نمود . بعضی انتقاد کننده گان البته هدف شان انتقاد نیست میخوانند از ((چیزی)) برای اهداف خود استفاده کنند در - این مورد میتوان از انتقاد برخی نوشته ها که درباره عادات و رسوم فرهنگی کشورهای دیگر - نشر رسیده است ، یاد آوری کرد . مثلاً اگر سپاویون می نویسد که مردمان امریکای لاتین به گیتار علاقمند اند و بارقص کانگورادوست دارند و یا در اروپای غرب ازدواج های آزمایشی صورت میگیرد و یا موارد دیگر از این قبیل ، در این جا چه نوع نشریات ضد فرهنگی میتواند مطرح باشد ؟ بالاخره ما وظیفه داریم در آنچه به سوی

در راه های گذشته چه از طریق تیلفون ، چه از طریق بیگومگسرو های در اینجا و آنجا و چه از طریق برخی نوشته های منتشره در مطبوعات و رادیو ، انتقاد های پیرامون نشریات سپاویون را شنیدیم و خواندیم . بعضی ها سعی می نمایند تا به وسیله اینگونه (انتقاد ها) نشریات سپاویون را برای خواننده گان ((طورد یگر)) جلوه داد و نقشی را که این مجله میتواند در روشنگری افکار عامه و پرورش سالم فرهنگی جوانان ایفا کند ، لطمه زند . واضح است که هدف برخی انتقاد ها مفرضانه بوده و تشنگ نظری و ترس از علاقمندی مردم به سپاویون اساس آنرا تشکیل میدهد .

طی سیزده شماره نشریات مجله سپاویون هنگامیکه به فهرست نشریات مراجعه می کنیم درمی یابیم که این مجله تا جاییکه ممکن و مقدور بوده است مطالب - دلچسپ ، آموزنده ، مفید و - منطبق با ارزش های ملی و اسلامی جامعه افغانی به نشر سپرده و به گواهی خواننده گان برخی گرایش های جدید کار مطبوعات را به نمایش گذاشته است . موضع نشریات مجله ، موضع مردم بوده و مجله سعی نموده به خواستهای هزاران تن از خواننده گان پاسخ

جهان بگشایم و از آنچه که در ما - حول ما و از نظر ما خوب یا بد میگذرد آگاهی یابیم .

یک نکته مهم دیگر : بلی در کشور جنگه جریان دارد و استند کمانیکه میخوانند بگویند در روزگار جنگ چگونه میتوان از طبیعت آرام - سخن گفت ؟ در اینجا سوال جنگ و مطبوعات مطرح می شود . مطبوعات رسالت دارد تا زنده گی را در تمام ابعاد آن منعکس کند و مثلیکه معلوم است در کشور ما هنوز زنده گی متوقف نشده است . گرچه گلوه ها خواب و آرامش مردم را میگیرند ولی همزمان مردم زنده گی می کنند میگیرند ، میخوانند ، میخورند ، می آشامند و

مانارسانی هاد رکارخوشش را بنهان نمیکنم ، شاید بتوان بیان های نشراتی را بهتر تنظیم کرد و قابل قبول تر برای همه ساخت گرچه یک مجله عمومی که برای قشرهای بسیار متنوع مردم نشریات میکند به مشکل خواهد توانست تا در هر بخش خاطر همه را نگا دارد . ما به نظریات انتقادی سازنده محتاجیم ، نظریاتی که بتوانند نشریات ما را در جهت کیمک به مردم ' خاصاً نسل جوان و به منظور رشد سالم فرهنگی آنان فنا ببخشند . در روزه ها به روی انتقاد بازاست اما سعی نه کند با پاره - گویی نام انتقاد را آلوده سازند .

اداره ' مجله ' سپاویون

رینا عاشق د هرمند ریود اما به او نرسید . زیبایی (آرپنا) دل های بسیاری را ربوده بود که در این شمار هنرمندان فلسی نیز شامل اند . که تقاضای ازدواج را با وی نمودند چون : جیتند ر - نتروگهن سینا ، انیل کیپور - رهند بریکور ، سنجیکارو . . . که وی همه را جواب رد داده است . بالاخره (آرپنا) در سال ۱۹۸۴ با محمد موسی خان بسریکی از سرمایه داران پاکستانی ازدواج کرد . در سال ۱۹۸۵ مدت یکماه به پاکستان رفت . مردم چنچین سیندا اشتند که وی بعد از ازدواجش د ر فلهما ظاهر نخواهند شد . ولی وی درین صحیحیه اثر با روزنامه فلسی پاکستان به اثبات رساند که در فلهما حاصه خواهد گرفت ولی کم .

ارسالی یانظری
خاتم شکلات
بقیه در صفحه ۸۹

۱) هرچند درباره ۲۰ میلیون صحبت میشود ولی اصل ارضیه خیلی بیشتر ازین تخمین گردیده است . نظریه اطلاقه که اخیراً بدست آوردیم ، ازین ارضیه ۲۰ میلیون لیره ترکی نه ، بلکه ۲۰ میلیون اراست که بایین ترتیب به ۳۰۰ میلیون لیره ترکی (سان ۱۹۷۴-۱۹۷۵) بالغ میگردد . ولی برای اینکه بتوانیم سمعیه خود را ازین مبلغ هنگت براریم ، نام استعمام (گلی) را باید اکتیم . حتما عمه بیچاره ام که ازین ارضیه سرسام آورده اگهی ندارد ، در کدام گوشه بی باقر و مسکنت ، زندگی میکند .

د سیاوون نورسوز می
عما هوس ، عما د حسن بناپیری ، عما تن د زره توتی عما سوز می ، عما گو د ی بی انصافه زمانی به کوم قصوره کومه گناه .
ته د شیز کلو محصومه بی کری خلاصه له سستی د وار ه خبی بی نازین کسری ، درما تسی زمانی ته بی بیرحمه ، یاید مستی شوپیری د استاحال درد او د آب مسی کری بیخوده کله وام چه هیچ نه وای پیدای شوپیی یعنی د ستایشانی په زرهاو تازره لبنتسی د ظالم انسان پهلان باندی غوخیزی هرگری ، پاک ره په خیل فضل او کرم دی د یوطن کنی سیاوون نیاز زره فواری د خوینی شاعر ؛ د وکتور فخرالدین سیاوون

درارتباطنامهها

با ابراز تشکر از همدستان وخوا ننده گان که بمانامه نوشته اند . روزهای که مجله زیر چاپ میرفت صد ها نامه از دستان بهارسید است که در شماره آینده به آنها پاسخ خواهیم گفت .

ق . بهارک (ازنامه مقبول شما - تشکر مطالب تا نامرد استفاده - فرامیدیم . شما باید فقط یک درخت رسم میکردید) حبیبه ثورا شماراد جمله همکاران دایمی خود می پذیریم امیدوارم بتوانید برای مجله خودتان خدمت نمایید (محمد سعید ازلیسه انصاری (نظریات شما را در نظر میگیریم از محبت یادت تشکر) وحید و بهیود (خط شما را خوانده نتوانستیم) ملالی همدرد ازلیسه جلالی (درباره هنرمندان پاکستانی خیال محمد هرگاه مواد ی بدست ما برسد نشر میکنیم) عتیق الله محبت زاده و وحید الرحیم محبت - زاده (به جمع یاران سیاوون شما را خوش آمدید میگویم) محمد - شفیق حکیمی معلم صنف دوازدهم لیسه عالی حبیبیه (بگذارد که ارمان به دلتان نماند که ادرم - شمارا نشر کنیم . به سلامتان و علیک اینکه غوث زلمی پاسخ را بی مزه تهیه میکند گوش اورا شنیدیم) - بصورت حمت زری از روزلیسه را به بلخی (گورگورن تان که معنای نام تان مهور محبت است یا نه . از همکاری تان ممنون د مورد شما عری باید بیشتر کار کنید) حمید ا - لدین سریان محافظ (نامه شما رسید میتوانید با ما همکاری نمایید از فرستاده هایتان استفاده می کنیم بلی برای کارتون های که کار خود شما باشد حق الزحمه میپردازیم) لطیفه یوسفزی معلم لیسه عاشقان و عارفان (نمیدانیم با چطور حساب چهارمعلم ۸ شاگرد و د طفل را در انتخاب هنرمند سال پیدا کنیم) خمار بیبورا (از نامه شما انتخاب کردیم : عشق مثل مرگست همه چه چیز را تغییر میدهد) حمیرا غوث (از نامه شما : خنده و خوشی باعث طول عمر میشود و اندوه مولد امراض مختلف است) گلشن بینوا (از نامه شما : (اصلیت گل به بوی انست نه به رنگ است) منیزه مسعود (خواهرگرامی از زده و متاثر نشوید ماسمی می کم از مطالب دستان فقط چیزهای خوب را انتخاب و چاپ کنیم و در این ردیف هنر فرستاده خوب شما هم حتما چاپ میشود) شکره اندر (در یگر درخت نبود که رسم میکردید)

عابد و رابع بکشان فارغ تحصیل کافذ بیج لیسه مریم

(تشکر از اینکه به هیچ چیز بیشتر از سیاوون علاقه ندارید اگر احیاناً با ظاهرا بیس مصالحه شود خبرنگار د یگر مجله این کار را نخواهد کرد) معروفه از کارته ۳ (از همکاری همیشگی شما تشکر . گوش زلمی را کش کردیم که پاسخ های خوب تر بدهند) - حبیبه تننا (سیاوون را تکه تکه نکند حوصله کنید سوالهای تان را پاسخ میدهم) عادل اختری (برای نابغه افغانی محترم صدیق مخترع کمک های لازم صورت خواهد گرفت) نفیسه رحیمی (همکاری خوب نامه شمارسید سوالات تان را پاسخ میگویم) روزلا سیا (از نامه تان انتخاب کردیم : استاد - از برنارد شایو رسیدند : استاد چه کتابی بیشترین نفع را بشما رسانیده . شادگفت : کتابچه حکیم)

ازین دستان نامه رسیده که از مطالب شان د صورت قابل نشر بودن استفاده میشود والی از - همکاری شان سپاسگزاریم : خسرو اتور ، مرضیه احسانند ، - لیلها شمس ، محمد عارف تنها احمد جاوید پنجشیری ، وحید و وحید همانیک سیرا ازلیسه ، زغونوه احمد صفر حکیم زاده ، ق . بهارک باشند ، مکرویان سم ، غلام فاروق حبیبی افسروای مسلح ، سید - معصوم ، شکیبا از سوان انشار لیلها سعادت فارغ لیسه ، فرهاد بولتری از پوهنسی حقوق فرزانه ساحل ازلیسه ، مریم - لطیفه عموزی ، حکیمه ازبانیسه ، درانی ، راضیه زیارتند ، حمیده نوت ، لیلها احمد زری ، لطیفه رایسی نوزبه تنها .

راز چشمها
چشم های کوچک : نشانسه فعالیت وزیری است . چشم های گرد : د لیبیل تنبلی و کند د هنی و خوش گذرانی چشم های بادامی : ملامت و خوش قلبی را میسراند . چشم های سیاه : فرور جدیت و شجاعت را میسراند . چشمان این متایل به قهوه می ؛ تخیل و خیال پردازی . چشم سبز : صمیمیت و سادگی را نشان میدهد . چشم میثی : دلیل عشق پاک ذکاوت و هوش و آرا د قاطع است . چشم قهوه بی : نشان نجابت لطافت و همچنان اراده است .

اصطلاحات محلی :
خواب بی تعبیر - از روی بیحاصل خواب خروگوشی - غفلت خیال یلو - طمع خام د ویا راد ریک کفش کردن - اصرار و مساجت درباره یک موضوع شیرینی - آدم بیگاره . ریگه در کفش داشتن - مقصود نهانی . شلم دزدی - گناهی که لذت تر اندک و کیش بسیار باشد . دست بد هان محتاج وی بیضا - عت . دست از جان نسته - دل بمرگ نهاده . شنت بتاریکی - کجگاو وی زیر کانه .

مکتب عشق :
در این مکتب د درس منظم وجود ندارد که یکی بعد د یگری میشود تا خواننده سرمنزل عشق راه می یابد . نگاه - لیخند - سلام - کلام - وعده - دیدار - شنایی - روزنیاز - مهر و محبت - عشق ورزیدن .

گلهارادوست میدام
گل هارادوست میدام زیر امقبولی وجدانیت ترا در آن تماشا میکنم بهارادوست میدام زیواد رامواج نورزگل های پسر طراوت آن چهره زیبائی تو امیمنم پاییزرادوست میدام زیواد رسکوت و برگ های ریزان وزردش جدائی من تو را بیساد میاورم شب رادوست د ام زیرامن بخا بر تو بیاد تو بخواب مبرم .

عشق زن مانند سرماییه یست که تا صد در صد نفع نکند انرا بکسی نمی سپارد . به عصمت وفت زن محبت باید داشت و از خطاهای چشم باید پوشید .

دروغ
دروغ میگفت . د یگری را دو - ست میداشت . بارها گفتم - دوستم داری ؟ گفتم آری . تادیری خاموش بودم . ولسی آخر حوصله ام برآمد و گفتم راست بگو ترا خواهم بخشید . آیدال به د یگری بستنی ؟ گفتم نه . نریاد زدم . بگو راستن را هرچه هست ترا خواهم بخشید و از گناهت هر چند سنگینتر باشد خواهم گذشت . عاقبت با آرزوی فراوان بیستیم آمد و گفتم :

مرا ببخش . . . د یگری را - دوست د ام . گفتم حال که تو سالها بمن دروغ میگفتی این بار هم من بتو دروغ گفتم : ترا هرگز نخواهم بخشید

ارسالی : محمد عارف تنها

اسباب خود بینی :
چینی یکی از کثیران سلطان محمود غزنوی روزی در هنگام پاک کردن شیشه ها ، آینه قد نمایی از دستش لغزیده بر زمین افتاد و شکست . . . چینی که واقعا یک زن ظریف و ننگه سنج بود و اتفاقاً به شعرو شاعری هم دسترس داشت با تا ترا هسی کسیده گفتم :

از قضا ، آینه را چنین شکست . محمود که این ظرافت آینه بیانه خوشحال شده بود شاعرانه پاسخ داد : خوب شد اسباب خود بینی شکست .

ارسالی : حسینا
مد است
سری لچ به باران بیرون شو که مد است خصوصاً فصل زمستان که مد است اگر سهواً چین را پوشی چیه ه یاران آسان بفرما که مد است گر خواهی که نشکند خط پلوسن به استاده یا بی بخورتان کند است

ارسالی : بسیره قادری

از میان مطالب ارسالی شما انتخاب نموده ایم

در نقاط نامها

ادرس: مجله :
بلات: ۱۰۶ یازدهم
مکتوب: ۳۰۰ مقابل تعمیر
مطبعه: دولتی
تلفون: ۶۲۷۵۶

به مسوول صفحه طنز سپردیم ولی چاپ شدن آنرا صد فیصد تضمین نمی توانیم. سلیقه راسخ از مکتوب ها که در این شماره چاپ شده است، بسیار جالب و خواننده را به خنده وادار می کند. در این شماره مطالب بسیار جالب و خواننده را به خنده وادار می کند. در این شماره مطالب بسیار جالب و خواننده را به خنده وادار می کند.

احمد صدر حکم زاده دوست گرامی متأسفانه داستان تانرا چاپ نمی توانیم. نظریات شما را عملی می کنیم، لکن برای یکتیاوال روحانه صاحبی و از نامه مشترک تان اینها را برگزیده ایم. (دختران و سران خوشش را مجبور سازید باشخص بد سیرت که طرف پسند نشان نباشند از دو واج کنند زیرا آنها آنچه را دوست دارند که شما دوست دارید. از حضرتت میسرور، ه اشک و زنگ غم را از دل میبرد و شادی میآورد. ولی محمد ولوله، از تصدی کاماژ، شما توجیه جوانان را با سبیل اجتماعی جلب نموده اید به گفته شما واقعا هنوز برخی از جوانان وجود دارند که برداشتن پیک سنگ را از مسیراه دیوانگی می بیند اما ما هستند جوانان خدمت گذار مردم که شما یکی از آنها خواهید بود. محمد دورد از کارته پروان، برادر گرامی، طوری که شما امکانات جله را در دست می کنید، چاپ متعدد داستانهای کوتاه میسر نیست. خواهشمندیم داستان تانرا به زود در نشریه سینه بجا بیاورید احمد ذکی شما همیشه با خط سیاه و سرگردان بوده اید چه وقتی که از بازار خرید می کنید وجه حالاکه اشتراک را بگمان جایزه گرفته اید. سعی می کنیم مشکلات شما را حل سازیم. روحانه از ریاست تولید عناصر فلسفی (هکساری تانرا) بدین هم فرستاده شما اگر مورد آنچه های شوخ که همیشه های خانه سرد را می شناسید بدین هم فرستاده فروش ها آنها را دوست دارند.) نعمت الله هوشنگ از لآخر خانه (شهر طنز) شما جالب بود آنرا

کرم در مرد خوب هیچگاه در خواب رانیزند. شمع امین از بوهنتون کابل (مطالب ارسالی تان زیاد است) الب بود ولی متأسفانه چاپ آن امکاناتی ایجاد می نمود که بنا بر این از نشر آن گذشتیم. شعر از سر زغونه و نگاهیات ارسالی شمار سید امانت استیم که نامه شما به لسان درونی نوشته شده بود. یادگام لسان جدید (عبد الولی سرپا ز بعد از اسلام به خط درشت نوشته اند) به دختران امروزی در جیبش دست است. یکی در سوز و دیگری زراست؟ ولی ما با این عینده نشان موافقت نمیکنیم. همه دختران چنین نیستند. شفیقه نوری از لوزقون، (میدانم چه اسراری وجود دارد که هر نامه را که می نویسد نوشته است نامه شمش و پنجم ماست چرا جواب آن چاپ نمیشود؟) اینک نامه تان چاپ شد. مطلب ارسالی تان راه مسوول صفحه سپردیم. سید محمد لاله واصل آباد نه (گزاره روز ستاس لیک بود در شماره هتی، هتی و آل ت و سیار) فریحه سهم عظیمی (از نامه تان این نکته را انتخاب کردیم؛ قمار قتل؛ من در قمار زنده گی همه چیز را می توانم ببانم، خوشبختی را، آرزوهای را، هدم را، مال و حتی جانم را ولی قلبم را نه، زیرا اختیار قلبم دست خودم نیست.) سید بهید الرحمن سرفروزی و محمد هاشم سرپا زان کیماری نظامی شهر کابل (نظریات شما می پذیریم. به آرزوی همکاری همیشه تان را به خنده نگاهداریم سیردیم.) سید بهید الرحمن سرفروزی و محمد هاشم سرپا زان کیماری نظامی شهر کابل (نظریات شما می پذیریم. به آرزوی همکاری همیشه تان را به خنده نگاهداریم سیردیم.)

لعب (دوست عزیز لطوری که در نامه تان گفته اید: بیت است بر حریه و عالم دوام مله، چندان است از ان حافظ و علاقه استفاده نمیکنیم. به پرسش های تان نیز پاسخ خواهیم گفت) یونس همیم (ما در مورد راجیکور بطور مفصل نوشتیم. با هم مطلب شمارا به مسوول صفحه سینما می سپاریم.) خیال محمد حمیدی سرپا ز لوی - راکت (شعر تان شمار سید) محبوبه غروال از لوزقون، سوزناک و همگاری تا ترافط نکند. بخاطر صاحب در ایام رخصتی فرصت خواهد بود ولی ما با این عینده نشان موافقت نمیکنیم. همه دختران چنین نیستند. شفیقه نوری از لوزقون، (میدانم چه اسراری وجود دارد که هر نامه را که می نویسد نوشته است نامه شمش و پنجم ماست چرا جواب آن چاپ نمیشود؟) اینک نامه تان چاپ شد. مطلب ارسالی تان راه مسوول صفحه سپردیم. سید محمد لاله واصل آباد نه (گزاره روز ستاس لیک بود در شماره هتی، هتی و آل ت و سیار) فریحه سهم عظیمی (از نامه تان این نکته را انتخاب کردیم؛ قمار قتل؛ من در قمار زنده گی همه چیز را می توانم ببانم، خوشبختی را، آرزوهای را، هدم را، مال و حتی جانم را ولی قلبم را نه، زیرا اختیار قلبم دست خودم نیست.) سید بهید الرحمن سرفروزی و محمد هاشم سرپا زان کیماری نظامی شهر کابل (نظریات شما می پذیریم. به آرزوی همکاری همیشه تان را به خنده نگاهداریم سیردیم.)

کرم در مرد خوب هیچگاه در خواب رانیزند. شمع امین از بوهنتون کابل (مطالب ارسالی تان زیاد است) الب بود ولی متأسفانه چاپ آن امکاناتی ایجاد می نمود که بنا بر این از نشر آن گذشتیم. شعر از سر زغونه و نگاهیات ارسالی شمار سید امانت استیم که نامه شما به لسان درونی نوشته شده بود. یادگام لسان جدید (عبد الولی سرپا ز بعد از اسلام به خط درشت نوشته اند) به دختران امروزی در جیبش دست است. یکی در سوز و دیگری زراست؟ ولی ما با این عینده نشان موافقت نمیکنیم. همه دختران چنین نیستند. شفیقه نوری از لوزقون، (میدانم چه اسراری وجود دارد که هر نامه را که می نویسد نوشته است نامه شمش و پنجم ماست چرا جواب آن چاپ نمیشود؟) اینک نامه تان چاپ شد. مطلب ارسالی تان راه مسوول صفحه سپردیم. سید محمد لاله واصل آباد نه (گزاره روز ستاس لیک بود در شماره هتی، هتی و آل ت و سیار) فریحه سهم عظیمی (از نامه تان این نکته را انتخاب کردیم؛ قمار قتل؛ من در قمار زنده گی همه چیز را می توانم ببانم، خوشبختی را، آرزوهای را، هدم را، مال و حتی جانم را ولی قلبم را نه، زیرا اختیار قلبم دست خودم نیست.) سید بهید الرحمن سرفروزی و محمد هاشم سرپا زان کیماری نظامی شهر کابل (نظریات شما می پذیریم. به آرزوی همکاری همیشه تان را به خنده نگاهداریم سیردیم.)

کرم در مرد خوب هیچگاه در خواب رانیزند. شمع امین از بوهنتون کابل (مطالب ارسالی تان زیاد است) الب بود ولی متأسفانه چاپ آن امکاناتی ایجاد می نمود که بنا بر این از نشر آن گذشتیم. شعر از سر زغونه و نگاهیات ارسالی شمار سید امانت استیم که نامه شما به لسان درونی نوشته شده بود. یادگام لسان جدید (عبد الولی سرپا ز بعد از اسلام به خط درشت نوشته اند) به دختران امروزی در جیبش دست است. یکی در سوز و دیگری زراست؟ ولی ما با این عینده نشان موافقت نمیکنیم. همه دختران چنین نیستند. شفیقه نوری از لوزقون، (میدانم چه اسراری وجود دارد که هر نامه را که می نویسد نوشته است نامه شمش و پنجم ماست چرا جواب آن چاپ نمیشود؟) اینک نامه تان چاپ شد. مطلب ارسالی تان راه مسوول صفحه سپردیم. سید محمد لاله واصل آباد نه (گزاره روز ستاس لیک بود در شماره هتی، هتی و آل ت و سیار) فریحه سهم عظیمی (از نامه تان این نکته را انتخاب کردیم؛ قمار قتل؛ من در قمار زنده گی همه چیز را می توانم ببانم، خوشبختی را، آرزوهای را، هدم را، مال و حتی جانم را ولی قلبم را نه، زیرا اختیار قلبم دست خودم نیست.) سید بهید الرحمن سرفروزی و محمد هاشم سرپا زان کیماری نظامی شهر کابل (نظریات شما می پذیریم. به آرزوی همکاری همیشه تان را به خنده نگاهداریم سیردیم.)

کرم در مرد خوب هیچگاه در خواب رانیزند. شمع امین از بوهنتون کابل (مطالب ارسالی تان زیاد است) الب بود ولی متأسفانه چاپ آن امکاناتی ایجاد می نمود که بنا بر این از نشر آن گذشتیم. شعر از سر زغونه و نگاهیات ارسالی شمار سید امانت استیم که نامه شما به لسان درونی نوشته شده بود. یادگام لسان جدید (عبد الولی سرپا ز بعد از اسلام به خط درشت نوشته اند) به دختران امروزی در جیبش دست است. یکی در سوز و دیگری زراست؟ ولی ما با این عینده نشان موافقت نمیکنیم. همه دختران چنین نیستند. شفیقه نوری از لوزقون، (میدانم چه اسراری وجود دارد که هر نامه را که می نویسد نوشته است نامه شمش و پنجم ماست چرا جواب آن چاپ نمیشود؟) اینک نامه تان چاپ شد. مطلب ارسالی تان راه مسوول صفحه سپردیم. سید محمد لاله واصل آباد نه (گزاره روز ستاس لیک بود در شماره هتی، هتی و آل ت و سیار) فریحه سهم عظیمی (از نامه تان این نکته را انتخاب کردیم؛ قمار قتل؛ من در قمار زنده گی همه چیز را می توانم ببانم، خوشبختی را، آرزوهای را، هدم را، مال و حتی جانم را ولی قلبم را نه، زیرا اختیار قلبم دست خودم نیست.) سید بهید الرحمن سرفروزی و محمد هاشم سرپا زان کیماری نظامی شهر کابل (نظریات شما می پذیریم. به آرزوی همکاری همیشه تان را به خنده نگاهداریم سیردیم.)

کرم در مرد خوب هیچگاه در خواب رانیزند. شمع امین از بوهنتون کابل (مطالب ارسالی تان زیاد است) الب بود ولی متأسفانه چاپ آن امکاناتی ایجاد می نمود که بنا بر این از نشر آن گذشتیم. شعر از سر زغونه و نگاهیات ارسالی شمار سید امانت استیم که نامه شما به لسان درونی نوشته شده بود. یادگام لسان جدید (عبد الولی سرپا ز بعد از اسلام به خط درشت نوشته اند) به دختران امروزی در جیبش دست است. یکی در سوز و دیگری زراست؟ ولی ما با این عینده نشان موافقت نمیکنیم. همه دختران چنین نیستند. شفیقه نوری از لوزقون، (میدانم چه اسراری وجود دارد که هر نامه را که می نویسد نوشته است نامه شمش و پنجم ماست چرا جواب آن چاپ نمیشود؟) اینک نامه تان چاپ شد. مطلب ارسالی تان راه مسوول صفحه سپردیم. سید محمد لاله واصل آباد نه (گزاره روز ستاس لیک بود در شماره هتی، هتی و آل ت و سیار) فریحه سهم عظیمی (از نامه تان این نکته را انتخاب کردیم؛ قمار قتل؛ من در قمار زنده گی همه چیز را می توانم ببانم، خوشبختی را، آرزوهای را، هدم را، مال و حتی جانم را ولی قلبم را نه، زیرا اختیار قلبم دست خودم نیست.) سید بهید الرحمن سرفروزی و محمد هاشم سرپا زان کیماری نظامی شهر کابل (نظریات شما می پذیریم. به آرزوی همکاری همیشه تان را به خنده نگاهداریم سیردیم.)

کرم در مرد خوب هیچگاه در خواب رانیزند. شمع امین از بوهنتون کابل (مطالب ارسالی تان زیاد است) الب بود ولی متأسفانه چاپ آن امکاناتی ایجاد می نمود که بنا بر این از نشر آن گذشتیم. شعر از سر زغونه و نگاهیات ارسالی شمار سید امانت استیم که نامه شما به لسان درونی نوشته شده بود. یادگام لسان جدید (عبد الولی سرپا ز بعد از اسلام به خط درشت نوشته اند) به دختران امروزی در جیبش دست است. یکی در سوز و دیگری زراست؟ ولی ما با این عینده نشان موافقت نمیکنیم. همه دختران چنین نیستند. شفیقه نوری از لوزقون، (میدانم چه اسراری وجود دارد که هر نامه را که می نویسد نوشته است نامه شمش و پنجم ماست چرا جواب آن چاپ نمیشود؟) اینک نامه تان چاپ شد. مطلب ارسالی تان راه مسوول صفحه سپردیم. سید محمد لاله واصل آباد نه (گزاره روز ستاس لیک بود در شماره هتی، هتی و آل ت و سیار) فریحه سهم عظیمی (از نامه تان این نکته را انتخاب کردیم؛ قمار قتل؛ من در قمار زنده گی همه چیز را می توانم ببانم، خوشبختی را، آرزوهای را، هدم را، مال و حتی جانم را ولی قلبم را نه، زیرا اختیار قلبم دست خودم نیست.) سید بهید الرحمن سرفروزی و محمد هاشم سرپا زان کیماری نظامی شهر کابل (نظریات شما می پذیریم. به آرزوی همکاری همیشه تان را به خنده نگاهداریم سیردیم.)

کرم در مرد خوب هیچگاه در خواب رانیزند. شمع امین از بوهنتون کابل (مطالب ارسالی تان زیاد است) الب بود ولی متأسفانه چاپ آن امکاناتی ایجاد می نمود که بنا بر این از نشر آن گذشتیم. شعر از سر زغونه و نگاهیات ارسالی شمار سید امانت استیم که نامه شما به لسان درونی نوشته شده بود. یادگام لسان جدید (عبد الولی سرپا ز بعد از اسلام به خط درشت نوشته اند) به دختران امروزی در جیبش دست است. یکی در سوز و دیگری زراست؟ ولی ما با این عینده نشان موافقت نمیکنیم. همه دختران چنین نیستند. شفیقه نوری از لوزقون، (میدانم چه اسراری وجود دارد که هر نامه را که می نویسد نوشته است نامه شمش و پنجم ماست چرا جواب آن چاپ نمیشود؟) اینک نامه تان چاپ شد. مطلب ارسالی تان راه مسوول صفحه سپردیم. سید محمد لاله واصل آباد نه (گزاره روز ستاس لیک بود در شماره هتی، هتی و آل ت و سیار) فریحه سهم عظیمی (از نامه تان این نکته را انتخاب کردیم؛ قمار قتل؛ من در قمار زنده گی همه چیز را می توانم ببانم، خوشبختی را، آرزوهای را، هدم را، مال و حتی جانم را ولی قلبم را نه، زیرا اختیار قلبم دست خودم نیست.) سید بهید الرحمن سرفروزی و محمد هاشم سرپا زان کیماری نظامی شهر کابل (نظریات شما می پذیریم. به آرزوی همکاری همیشه تان را به خنده نگاهداریم سیردیم.)

مسیب لارگون



صحت طفل قانرا تضمین میکند

همچنان بهترین کاغذ های نرم و ملایم لب کن بارنگ های مرغوب، انواع شیرینی های لذیذ خارجی و اقسام سگرت بصورت برچون از نژد یکترین دکانهای منزلتان و عطـور عمد و ازطاهر لمتد درکوچی مارکیت دستیاب نمایند .

فروشگاه وزارت



از لیلام تازه ترین اجناس
مورد نیازتان استقاده نمایید
ارزان و به مفاد شما



آدرس: شهر نو
مقابل زینب نداری

فروشگاه روشن

اجناس لوکس، لوازم آرایشی
و اشیا مورد نیاز خانواده ها

را عرضه میدارد

آدرس: زرغوه میدان





فروشگاه بزرگ افغان یک نندارتون
بزرگ فروش اموال ساخت وطن

داره كنند بهترین اموال در مشهورترین
کمیسیونهای

محمدرضا و خوشی خود را در دستورات فروشگاه بزرگ افغان
برگزار نمایند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**